



مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیه بیشتر بر اقوال مراجع عظام

و علمای اعلام معاصر

- حضرت امام خمینی رحمته الله علیه
- حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)
- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)
- حضرت آیت الله العظمی سبحانی (دامت برکاته)
- حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی (دامت برکاته)
- حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته)
- استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری (رضوان الله تعالی علیه)
- علامه محمد تقی جعفری (رضوان الله تعالی علیه)

جلد چہارم:
شبہات رایج



رہیافت اعتقادی؛
ولایت فقیہ

ویژہ استادان
پاسخ گویی بہ سؤالات دینی

سرشناسه : طاهری بابادی، محمدرضا، ۱۳۵۴ -
 عنوان و نام پدیدآور : مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی»
 و «ولایت فقیه» / نویسنده محمدرضا طاهری
 مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ج۵؛ ۱۱×۱۹/۵ س.م.
 شابک : 978-600-299-108-9
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : کتابنامه .
 مندرجات : ج. ۱. دین و سیاست . - ج. ۲. تعریف ولایت و ... - ج. ۳. ادله اثبات ولایت و ...
 - ج. ۴. شبهات رایج . - ج. ۵. تطبیق ویژگی های روایی ولی فقیه .
 موضوع : ولایت فقیه
 شناسه افزوده : مؤسسه انتشاراتی قدس رضوی
 رده بندی کنگره : ۲۲۲/۸BP / ط ۱۸ م ۱۳۹۳
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۷۸۷۱۱



رهیافت ۲۲، ولایت فقیه (جلد چهارم)

تهیه و تدوین: اداره پاسخگویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: اداره تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

ویراستار: انسیه غلامرضا پور و اکرم حلاج

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۵

نشانی: حرم مطهر امام رضا علیه السلام، صحن جمهوری اسلامی،

اداره پاسخگویی به سؤالات دینی

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱ - دورنگار: ۰۵۱ - ۳۲۲۴۰۶۰۲

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

فهرست

مقدمه: ۹

پیشگفتار: ۱۱

۱. شبهه اول: طاغوت بودن همه پرچم‌های پیش
از ظهور..... ۱۳

۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات معصومین علیهم‌السلام ۱۳

۲.۱. ردّ برخی قیام‌ها توسط امام معصوم علیه‌السلام ۱۴

۳.۱. قیام‌های تأییدشده از طرف معصومان علیهم‌السلام ۲۰

۱.۳.۱. قیام زید..... ۲۰

۲.۳.۱. قیام شهید فخ ۲۲

۳.۳.۱. قیام مردی از قم در آخرالزمان ۲۵

۴.۳.۱. خروج سید حسنی ۲۶

۴.۱. ارائه ملاک از طرف امامان هدی علیهم‌السلام برای تشخیص

قیام‌های صواب از ناصواب ۲۸

۵.۱. تطبیق آن ملاک‌ها با انقلاب اسلامی ۳۴

گوشه‌ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام

جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه ۳۵

۲. شبهه دوم: تزیینی بودن نقش مردم در حکومت

اسلامی ۳۸

۱.۲. مفهوم مشروعیت ۳۹

۱.۱.۲. مشروعیت در علوم مختلف ۳۹

۱.۱.۱.۲. فلسفه سیاست ۴۰

۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی ۴۱



- ۳.۱.۱.۲. جامعه‌شناسی سیاسی ۴۲
- ۲.۱.۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی ۴۳
- ۲.۲. پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی؛
مردم‌سالاری دینی ۴۴
- ۱.۲.۲. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی ۴۸
- ۲.۲.۲. نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی . ۵۶
- ۱.۲.۲. راه حل تناقض ظاهری موجود در
روایات ۷۱
- ۲.۲.۲. تفاوت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی
غربی ۷۸
- اصول جمهوریت ۸۵
- مفهوم انتخاب در جهان امروز ۸۶
- مفهوم بیعت در اسلام ۸۶
- پذیرش فقهای منصوب ۸۹
- بیعت با امام یا امامت جمهوری ۸۹
- ۳.۲. ریشه‌داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت
اسلامی در مشروعیت ولی فقیه ۹۳
- ۴.۲. رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی .. ۱۰۱
- ۱.۴.۲. وظایف مردم در حکومت اسلامی ۱۰۲
- ۱.۱.۴.۲. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط
و بیعت) ۱۰۲
- ۲.۱.۴.۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی ۱۱۰
- ۳.۱.۴.۲. آرائه نظر مشورتی ۱۱۶
- ۴.۱.۴.۲. نظارت بر اجزای حکومت ۱۲۳
- ۲.۴.۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم ۱۲۵
- ۱.۲.۴.۲. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم
و توجه به خواست و نظر آنان ۱۲۷

۲.۲.۴.۲	خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و
۱۳۴	حاکمیت
۳.۲.۴.۲	تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل
۱۴۳	حکومت اسلامی
۱.۳.۲.۴.۲	تحقق عدالت
۲.۳.۲.۴.۲	زمینه‌سازی برای رشد علمی و
۱۶۰	هدایت جامعه
۳.۳.۲.۴.۲	ایجاد امنیت در جامعه
۴.۳.۲.۴.۲	ایجاد رفاه و آسایش عمومی ..

۳. شبهه سوم؛ نظریه رهبری شورایی

۱.۳	پیشینه بحث
۲.۳	نقد نظریه
۱.۲.۳	دلایل روایی مخالف با نظریه رهبری
۱۸۶	شورایی
۲.۲.۳	دلایل عقلی اقامه شده در رد این نظریه
۳.۲.۳	پاسخ به چند سؤال
۴.۲.۳	جمع بندی و نتیجه گیری

۴. شبهه چهارم؛ در سازوکار تشخیص

ولی فقیه

۱.۴	ویژگی های ولی فقیه
۲.۴	بررسی فروض تعیین و تشخیص ولی فقیه ...
۱.۲.۴	مقایسه و بررسی تعیین ولی فقیه توسط رأی
۲۰۷	مردم و توسط خبرگان
۲.۲.۴	بررسی تعیین ولی فقیه از جانب ولی فقیه و رهبر
۲۱۲	قبلی

۳.۴. آیا تعیین ولی فقیه بر مبنای کشف است	
یا نصب؟	۲۱۳
۴.۴. اشکال دور	۲۱۷
۱.۴.۴. تبیین اشکال دور	۲۱۷
۲.۴.۴. ریشه اشکال دور	۲۱۹
۳.۴.۴. جواب دانشمندان علوم سیاسی عربی به این	
اشکال و باطل بودن آن	۲۲۲
۴.۴.۴. میزبودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال	
دور	۲۲۴



مقدمه

قال الرضا عليه السلام: رحم الله عبداً أحمياً أمرنا فقلت له: وكيف يحيى أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس...^۱

عبدالسلام می‌گوید: «از امام رضا عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: 'خداوند رحمت کند هر آن کس را که امر ما را زنده می‌کند.' به ایشان گفتم: 'چگونه امر شما را احیا می‌کند؟' فرمود: 'علوم ما را فرا می‌گیرد و آن را به مردم تعلیم می‌دهد...'.»

«اداره پاسخ‌گویی به سؤالات دینی» مفتخر است در راستای رسالت خود مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی مردم در این حوزه گسترده از دین، محتوای پیش رو را به استادان فرهیخته تقدیم کند. در این نوشتار تلاش کرده‌ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعان و سؤال‌کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب‌های تخصصی موجود در این حوزه و جمع‌بندی جواب‌ها و بی‌نیاز کردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخ‌گویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست. برای رسیدن به این مهم، کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیخته

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۶۹.

این اداره موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می‌کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می‌گذارند. این مجموعه کتاب‌ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می‌شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی و رهیافت ترکیبی (مربک از هر سه موضوع). بی‌شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران‌قدر، ما را در جهت بهبود این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیت می‌ساییم که توفیق خدمت در بارگاه ملکوتی و سراسر نور حضرت رضا علیه السلام را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از آن امام همام علیه السلام، به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه‌ای از علم حقیقی بنوشیم و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

پیشگفتار:

قال الباقر عليه السلام: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودَى بِالْوَلَايَةِ.»^۱

قال المهدي عجل الله تعال فرجه الشريف: «... وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...»^۲

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت‌هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت علیهم السلام، به صورت مفصل تر و باصراحت بیشتر موج می‌زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه‌های مرتبط با دین‌داری به‌ویژه بحث ولایت، اهل فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به‌ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، در کسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، آن‌چنان که در کلام مقام معظم رهبری (مدظله العالی) عنوان شده است، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ‌گویی شبهات، به تدارک و ارائه خوراک فکری و روحی متقن و منطبق با فضای فکر و اندیشه مخاطبان‌شان اقدام کنند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاء الله، موجب زدودن شبهات، بصیرت‌افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی‌راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریق مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعه پیش‌رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته‌بندی و موضوع‌گذاری شود؛ به گونه‌ای که به بهترین وجه بتوان از آن‌ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان‌های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حداقل شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت‌الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱. شبهه اول: طاغوت بودن همه پرچم‌های پیش از ظهور

یکی از شبهات و اشکالاتی که مخالفان ولایت فقیه مطرح می‌کنند؛ طرح روایاتی است که خروج هر پرچمی قبل از قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم را نامشروع معرفی می‌کند.

در این بخش، برآنیم که ادله مدعیان این نظریه را به دقت بررسی کنیم.

۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات

معصومین علیهم السلام

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، قیام‌های متعددی صورت گرفت که همه آن‌ها به ادعای بازپس‌گیری حق اهل بیت علیهم السلام، نوای «هل من ناصر» سر دادند؛ ولی بسیاری از آن‌ها در واقع نیتی غیر از این را در سر می‌پروراندند و تنها در ظاهر، چنین ادعایی داشتند؛ از این رو از حضرات معصومین علیهم السلام درباره برخی از آن قیام‌ها دستور به سکوت و همراهی نکردن و در برخی از آن‌ها حتی نهی از قیام رسیده است؛ از جمله آن قیام‌ها می‌توان به قیام ابومسلم یا قیام حسن مثنی (آل حسن) اشاره کرد که در زمان امام صادق علیه السلام صورت گرفت.

زمان امام صادق علیه السلام که دوران صدور این روایات است، از آن جهت حائز اهمیت است که در آن، انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس و انقراض حکومت بنی‌امیه و نیز قیام‌های متعددی در این راستا صورت گرفت؛ از این رو،

افراد مختلفی با گرایش‌های خاص خود، جهت گرفتن اجازه، تأیید، حمایت و در برخی مواقع بیعت، نزد امام صادق علیه السلام می‌آمدند. این دیدارها و استفسارها به صدور روایاتی که موضوع بحث است، منجر شده است.

۲.۱. ردّ برخی قیام‌ها توسط امام معصوم علیه السلام

در روضه کافیه به نقل از معلی بن خنیس چنین آمده است: «در زمانی که سیاه‌پوشان [طرفداران ابومسلم خراسانی] ظهور کردند، پیش از ظهور بنی‌عباس، من نامه‌هایی از عبدالسلام بن نعیم و سدید و جمع دیگری برای امام صادق علیه السلام بردم که در آن نامه‌ها به آن حضرت نوشته بودند که: 'ما پیش‌بینی کرده‌ایم [و] مقرر می‌دانیم که امر خلافت به شما خواهد رسید. اینک خودتان چه نظری دارید؟' حضرت علیه السلام نامه‌ها را به زمین کوبید و فرمود: 'وای بر شما، وای بر شما! من امام این جماعت نخواهم بود. آیا اینان نمی‌دانند که برای رسیدن ما به خلافت باید سفیانی کشته شود؟'»^۱

اما علت این رفتار آن حضرت علیه السلام چیست؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ به کسانی که بدون رعایت لوازم قیام، نیرو و سلاح جمع‌آوری می‌کردند، می‌فرمودند: «در مسئله جان، آزمایش کردن معنا ندارد؛ چرا که پس از کشته شدن، دیگر جانی

۱ . محمد بن یعقوب کلینی، روضه کافیه، ص ۳۷۹: «رفتار امام صادق علیه السلام با پیش‌بینی‌کنندگان خلافت ایشان.»

وجود ندارد تا انسان در کارهای بعدی خود، کارآموده تر شود؛^۱ پس باید از همان ابتدای کار، قیام، حساب شده انجام گیرد تا انسان جانش را فدای احساسات نکند.

پس از بررسی کامل پیرامون این دسته از روایات معلوم می شود که شخص طرف خطاب امام علیه السلام که حضرت علیه السلام به او دستور سکوت می داده اند، از افراد پاک طینت، ولی احساساتی بوده که هر ساعتی، می خواسته قیام صورت گیرد! امام به چنین شخصی دستور می دهند که فعلاً برو در خانه بنشیند و قدم از قدم بر ندارد تا زمانی که وقتش فرارسد.

«سدير صيرفي» و «عبدالسلام ابن نعيم» و بعضی از دوستان دیگر، همین که دیدند لشکر ابومسلم خراسانی پیدا شد، خوشحال شده و خیال کردند چه بهتر که این لشکر به خانه امام صادق علیه السلام هدایت شوند و آن حضرت، قیام حضرت مهدی علیه السلام را به عهده گرفته، کار را یکسره کنند؛ بنابراین نامه ای به آن بزرگوار علیه السلام نوشته و تقاضا می کنند که لشکری مهیا است؛ خوب است قیام کنید. حضرت علیه السلام نامه آنان را به زمین زده و می فرماید: «من امام این ها نیستم و شما نیز در کار عجله نکنید که هر چیزی برای خود وقتی

۱ . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۴: «وَ اللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِوَاحِدَةٍ يُجْرَبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى بَاقِيَةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدْ اسْتَبَانَ لَهَا وَ لَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهُ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنْهَا فَانظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ.»

دارد.^۱ این فرمایش، یعنی اگر منظورتان این است که من به نام مهدی موعود علیه السلام قیام کنم، آن علائمی دارد؛ از جمله اینکه مهدی موعود علیه السلام، قاتل سفیانی است؛ هرگاه دیدید آن شرایط مهیا شد، شما نیز بیاید.

حضرت صادق علیه السلام ابومسلم را به خوبی می‌شناخت که او چه کاره است؛ او قبلاً در خراسان برای ابراهیم عباسی تبلیغ می‌کرد و پس از کشته شدن ابراهیم برای ابوالعباس سقّاح بیعت می‌گرفت و اینک لشکر عظیم برای سقّاح فراهم کرده است نه برای امام صادق علیه السلام؛ لیکن این دوستانِ مخلص ولی ناآگاه به اوضاع، خیال می‌کردند آن‌ها طرفداران اهل بیت پیغمبرند و اگر امام صادق علیه السلام بخواهد، آنان خود را در اختیار حضرت قرار می‌دهند؛ بنابراین خیال می‌کردند که حضرت صادق علیه السلام فرصت خوبی را از دست داده و لشکر بسیاری را از اطراف خود پراکنده نموده است. این نوع شتاب‌زدگی یا از احساسات سرچشمه می‌گیرد و یا از بی‌اطلاعی از اوضاع.^۲

«از جمله حوادث دیگری که در زمان امام صادق علیه السلام رخ داد، قیام محمد بن عبدالله بن حسن است. چنانچه در ارشاد مفید از مقاتل الطالبین ابوالفرج نقل شده است که: 'عبدالله بن حسن، مجلسی ترتیب داد و در آن بنی‌هاشم را برای بیعت با فرزندش محمد دعوت کرد که در آن مجلس سقّاح و

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷.

۲. حبیب‌الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص ۲۴۷.

منصور دوانقی نیز حضور داشتند. در آن مجلس عبدالله بن حسن خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی این چنین گفت: «همه می‌دانید که این پسر محمد همان مهدی موعود علیه السلام است، پس همگان با او بیعت کنیم» و سپس به سراغ امام صادق علیه السلام فرستاد و حضرت در آن مجلس حضور پیدا کرد. عبدالله بن حسن ابتدا به حضرت احترام شایانی نمود و در کنار خویش جای داد و سپس اظهار کرد که همه با فرزندم بیعت کرده‌اند؛ شما نیز بیعت کنید! حضرت در جواب فرمود: «اگر منظورتان این است که پسر محمد، همان مهدی موعود آل محمد علیهم السلام است و امروزه او باید آن قیام جهانی را آغاز نماید، صحیح نیست؛ چراکه نه پسر آن مهدی موعود علیه السلام است و نه زمان آن مهدی فرا رسیده است؛ ولی اگر مقصود این است که می‌خواهید برای خدا غضب کنید و از باب امر به معروف و نهی از منکر قیام نمایید، مانعی ندارد و من نیز با شما هستم؛ ولی با پسر محمد بیعت نمی‌کنم؛ بلکه خودت که پدرش هستی و شیخ قبیلۀ مایی رهبری قیام را به عهده گیر و من نیز با شما همکاری خواهم کرد. وقتی عبدالله بن حسن دید امام صادق علیه السلام با پسرش، به نام مهدی موعود علیه السلام بیعت نمی‌کند و مهدویت او را رد می‌کند، سخت ناراحت شد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که مطلب غیر از این است و به خدا سوگند، تو را خدا از غیب آگاه نساخته است؛ ولی حسدت نسبت به فرزندم تو را

بر این سخنان واداشته است!^۱ این‌گونه از وقایع تاریخی یا احادیث، سبب شده که برخی از افراد ناآگاه، با مطرح کردن شبهه، این‌طور وانمود کنند که قیام انقلاب اسلامی که به استقرار حکومت اسلامی در ایران منجر شد، به‌جهت آنکه پیش از خروج سفیانی و ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه صورت گرفته، از جمله مصادیق قیام طاغوتی است که از طرف معصومان علیهم السلام به شدت نهی شده است؛ بنابراین حکومتی که هم‌اکنون تشکیل شده است، نامشروع است.

ابن‌ابی‌عبدون از پدرش روایت کرده است که: وقتی زیدبن موسی بن جعفر (زیدالنار) را برای اینکه در بصره خانه‌های اولاد عباس را سوزانیده بود؛ گرفته و نزد مأمون آوردند، مأمون جرم او را به برادرش علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و به آن جناب عرض کرد: «یا اباالحسن! اگر برادر تو رفت و کرد آنچه کرد، زیدبن علی نیز پیش از او رفت و کشته شد و اگر تو نزد من قرب و منزلت نداشتی، هرآینه او را می‌کشتم؛ زیرا این عملی که مرتکب شده، عمل کوچکی نیست.» حضرت رضا علیه السلام به آن ملعون فرمودند: «... برادر من (زید) را با زیدبن علی رضی الله عنه قیاس مکن؛ زیرا که او از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و برای رضا و خوشنودی خداوند غضب و با دشمنان خدا جهاد کرد تا اینکه در راه خدا کشته شد. پدر بزرگوارم

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۷.

۲. حبیب‌الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص ۲۴۴.

موسی بن جعفر علیه السلام برای من حدیث کرد که از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد بن علی علیه السلام، شنیده بود که می‌فرمود: 'خداوند رحمت کند عمّ من زید را که مردم را به پسندیده از آل محمد دعوت کرد و اگر ظفر یافته بود و فتح کرده بود، البته وفا می‌کرد به آنچه مردم را به آن می‌خواند و وقتی که می‌خواست خروج کند، با من در این باب مشورت کرد. من به او گفتم: ای عمّ بزرگوار! اگر راضی می‌شوی که تو را در کناسه کوفه بکشند و جسدت را بر سرِ دار کُشند، خروج کن!' پس چون خروج کرد، جعفر بن محمد بن علی علیه السلام فرمود: 'وای بر کسی که آواز او را بشنود و او را اجابت نکند!' «مأمون عرض کرد: «یا اباالحسن! آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق کسی که به غیر حق، ادعای امامت کند، وعده عذاب نرسیده است؟» حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «زید بن علی رحمته الله ادعای باطلی نکرد و درباره این مطلب، نهایت ترس از خدا و پرهیزکاری را داشت؛ بلکه به مردم گفت: 'ای مردم! من شما را به پسندیده از آل رسول دعوت می‌کنم' و مقصود او خودش نبود؛ چراکه او به اینکه برادرش مستحق امامت است، معرفت داشت و وعده عذابی که از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است، در حق کسی است که ادعا کند خداوند او را امام قرار داده و بعد از آن، مردم را به غیر دین خدا دعوت کند و با اینکه خودش علم ندارد و چیزی نمی‌فهمد، مردم را گمراه کند و از دین بیرون برد؛ زیرا آن‌ها را وامی‌دارد که به امامت او اقرار کنند و سوگند

به خداوند که زید از کسانی بود که مخاطب آیه شریفه ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ بوده و مصداق این آیه، آن بزرگوار بوده است؛ چراکه آن جناب، در راه خداوند جان فشانی کرد.^۱

۳.۱. قیام‌های تأیید شده از طرف

معصومان علیهم‌السلام

ابتدا در نقض این تفکر (نامشروع بودن هر قیامی قبل از قیام امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، به بیان برخی اسناد تاریخی می‌پردازیم که براساس آن‌ها، امام معصوم علیهم‌السلام به فرد قیام‌کننده، اجازه قیام داده و با حمایت از آن‌ها، قیامشان را تأیید کرده‌اند؛ همچنین به روایاتی اشاره می‌کنیم که حاوی خبر از قیام‌هایی است که در آینده رخ خواهد داد و توسط آن حضرات علیهم‌السلام تأیید شده است.

۱.۳.۱. قیام زید

از جمله افراد موثقی که با هدف بازپس‌گیری حق آل‌الله بر حکام جور خروج کرد و در این راه شهید شد، «زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام» است. «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» سال‌ها پیش از آنکه زید بن علی علیهم‌السلام چشم بر این دنیا بگشاید، آمدنش را نوید داده بود.^۲

حضرت آیت‌الله العظمی مکارم

۱. نک: عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ترجمه آقاجفی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. نک: زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهم‌السلام، ص ۱۳۲: «حذیفة بن یمان گفت: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگاهی به زید بن حارثه کرده و فرمود: 'همنام این است؛ کسی که در راه خدا کشته شده، به دار آویخته می‌شود و مظلوم از خانواده من است ...'»

شیرازی (حفظه الله تعالی) دربارهٔ ایشان می‌نویسند: «بعد از امام باقر علیه السلام، افضل اولادِ امام سجاد علیه السلام بوده است. فردی عالم، عابد، متقی، بخشنده و شجاع که با شمشیر به اقامهٔ امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و این قیامش به اذن و اجازهٔ امام سجاد علیه السلام بوده و حضرت از فعل او باخبر و راضی بوده است.^۱ علامه مرحوم مجلسی دربارهٔ ایشان چنین فرموده‌اند که: «اخبار و روایات دلالت بر مکانت و جلالت وی دارد و اینکه دعوی و قیام او به جهت حق بوده و بزرگان از علما و اصحاب، اقرار به بلندی جایگاه و مکانت او دارند.»^۲

در جلالت مقام زید و در تأیید قیامش همین بس است که امام صادق علیه السلام دربارهٔ عموی خود، زید، چنین فرموده‌اند: «سوگند به خدا، عمویم زید همانند کسانی که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام نبرد کردند و به شهادت رسیدند، شهید شد؛ سوگند به خدا، به شهادت رسید.»^۴

از فضیل بن یسار روایت شده است: «صبح روزی نزد زید بن علی رفتم که در آن روز در کوفه خروج کرده بود... پس از آنکه او را به قتل رسانیدند، رو به مدینه آمدم. چون به مدینه رسیدم، به خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفتم و چون بر آن جناب داخل شدم، فرمود: 'چه کردند به زید، عم من؟'

۱. تنقیح المقال (رجال المامقانی)، حالات زید.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۰۵.

۳. ناصر مکارم شیرازی، نفحات القرآن، ج ۱۰، ص ۵۷.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۲: «مَضَى وَ اللهُ عَمِّي سَهِيْدًا كَسَهِيْدَاءِ اسْتَشِيْدُوا مَعَ رَسُوْلِ اللهِ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ.»

گریه گلویم را گرفت. فرمود: 'او را کشتند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا او را کشتند.' فرمود: 'او را به دار کشیدند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا قسم که او را به دار کشیدند.' ... آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک‌های چشم او چون مروارید به دو طرف صورتش جاری شد؛ پس از آن فرمود: 'ای فضیل! تو با عمّ من زید در قتال و جهاد با اهل‌شام حاضر بودی؟' عرض کردم: 'بلی!' فرمود: 'تو چند نفر از ایشان را کشتی؟' عرض کردم: 'شش نفر.' فرمود: 'شاید در قتل ایشان و استحقاق آن‌ها شکی داشته باشی؟' پس از آن جناب شنیدم که فرمود: 'خداوند مرا در این خون‌ها شریک کند! به خدا قسم که عمّ من و اصحابش با شهادت از دنیا رفتند؛ مثل شهدایی که در رکاب علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اصحاب آن جناب جان فشانی کردند.'^۱،^۲

۱. ۲. ۳. ۱. قیام شهید فخ

یکی از آن افرادی که در دوران ولایت اهل بیت علیهم السلام علیه خلفای بنی‌عباس قیام کرد، شهید فخ یعنی حسین بن علی بن حسن مثلث است. در *اصول کافی* درباره او چنین آمده است: «عبدالله بن مفضل [می] گوید: چون حسین بن علی علیه السلام کشته شده، او در فخ خروج کرد و مدینه را به تصرف در آورد. موسی بن جعفر علیه السلام را برای بیعت طلب کرد؛

۱. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ترجمه آقاجفی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. نک: علی بن عیسی اربلی، *زندگانی چهارده معصوم* علیهم السلام، ص ۳۶۷؛ کشف

الغمه، به ترجمه و شرح زواره‌ای، ج ۲، ص ۳۳۶.

حضرت تشریف آورد و به او فرمود: 'پسرعمو، به من تکلیفی مکن؛ [مثل] آنچه پسرعمویت (محمد بن عبدالله) به عمومیت امام صادق علیه السلام کرد تا از من چیزی سرزند که نمی‌خواهم؛ چنان که از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمی‌خواست. [مقصود، سخنان درشتی است که میان آنها ردوبدل شد و اخباری که امام علیه السلام به او فرمودند.]' حسین به آن حضرت علیه السلام عرض کرد: 'مطلبی بود که من به شما عرض کردم؛ اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی، شما را بر آن مجبور نمی‌کنم؛ خدا یاور است؛ سپس خدا حافظی کرد. ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام هنگام خدا حافظی به او فرمودند: 'پسرعمو! تو کشته خواهی شد؛ پس نیکو جنگ کن [و ضربت را جدی بزن]؛ زیرا این مردم فاسق‌اند؛ اظهار ایمان می‌کنند و در دل مشرک‌اند. ﴿وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) به حساب خدا می‌گذارم.' سپس حسین خروج کرد و کارش به آنجا رسید که رسید؛ یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آن حضرت علیه السلام فرموده بودند.»^۱

در کتاب گران سنگ *الحیة* درباره این شهید والامقام چنین آمده است: «حسین بن علی حسنی، از بزرگان و مؤمنان مجاهد بر ضد طاغوتی‌گری و ستمکاری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیش از ۱۶۰ سال پیش از قیام وی، او را ستوده است و

۱. نک: محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۲.

امام صادق علیه السلام، از او با تجلیل یاد کرده و پیش از شهادت وی در شهادتگاه او نماز خوانده است.^۱ امام موسی کاظم علیه السلام، پس از کشته شدن او فرموده است:

«...مضی و الله مسلما صالحا صواما قواما امرأ بالمعروف، ناهياً عن المنکر...»^۲... به خدا سوگند، مسلمانی شایسته بود، پیوسته روزه دار و شب بیدار و نمازگزار و امر به معروف و ناهی از منکر...»

نیز از امام جواد (محمد بن علی بن موسی الرضا) علیه السلام روایت شده است که فرمود: «لم یکن لنا بعد الظف مصرع أعظم من فح»^۳؛ پس از واقعه عاشورا، برای ما آل محمد، کشتاری (قتل عامی) بزرگ تر از واقعه فح روی نداده است.

ابوالفرج اصفهانی، درباره بخشنده‌گی و رسیدگی او به کار نیازمندان، از قول علی بن حسین حضرمی چنین آورده است: «از حسن ابن هذیل شنیدم که می گفت: 'باغی متعلق به حسین بن علی (شهید فح) را به چهل هزار دینار فروختم. او پول ها را همان دم در خانه خود پخش کرد و چیزی از آن مبلغ به اهل خانه وی نرسید؛ مشت مشت به من می داد تا برای فقیران اهل مدینه ببرم.'^۴»

۱. مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴. الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۵، ص ۲۱۴.

۴.۳.۱. خروج سید حسنی

از جمله قیام‌هایی که اهل بیت علیهم‌السلام تأیید کرده‌اند، قیام آخرالزمانی سید حسنی، پیش از قیام قائم آل محمد (ارواح‌العالمین لمقدمه الفداء) است، چنان‌که شیخ عباس قمی رحمته‌الله در کتاب معروف خود منتهی‌الامال چنین بیان می‌کند: «و آن جوان (جوانمرد) خوش‌صورتی است که از طرف دیلم و قزوین (منطقه مرکز ایران) خروج نماید... و او ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند؛ بلکه از شیعیان خُص ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود؛ لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و در کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در زمان خروج او کفر و ظلم، عالم را فرا گرفته باشد و مردم از دست ظالمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوانده شده‌اند. در این روایت، آنان «جان‌فشانان عاشق روح‌الله» نامیده شده‌اند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ جَلَسُوا بِفِنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ فَانْقَطَعَ شِسْعُهُ فَرَمَى بِنَعْلِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَنِ يَمِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ قَوْمًا مِمَّا عَلَيَّ مِنْابِرٍ مِنْ نُورٍ وَجُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ وَ تَبَائِهِمْ مِنْ نُورٍ تَغْسِي وَجُوهَهُمْ أَبْصَارَ النَّاطِرِينَ دُونَهُمْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَسَكَتَ فَقَالَ الزُّبَيْرُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَسَكَتَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ فَقَالَ عَلِيُّ علیه‌السلام مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَيَّ غَيْرِ أَنْسَابٍ وَ لَا أَمْوَالٍ أَوْلِيكَ شِعْرَكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ يَا عَلِيُّ.»

۱. در بعضی منابع، «فتی» به جوانمرد ترجمه شده است؛ از جمله: تفسیر البرهان، ۲، ص ۴۵۶: «سلیمان بن جعفر همدانی روایت می‌کند که امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «ای سلیمان! فتی چه کسی است؟» عرضه داشتم: «فدایتان کردم، فتی در نزد ما به معنی جوان است. حضرت به من فرمود: «آیا ندانسته‌ای که تمام اصحاب کهف، پیر بودند؛ ولی خداوند آن‌ها را به وسیله ایمانشان فقیه نامیده است؟ ای سلیمان! کسی که به خدا ایمان بیاورد و متقی و پرهیزکار باشد، او فتی (جوانمرد) است.»

و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین.

در آن حال، سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد علیهم‌السلام؛ پس مردم او را اعانت نمایند؛ خصوصاً گنج‌های طالقان (منطقه مرکزی ایران) که از طلا و نقره نباشد؛ بلکه مردان شجاع و قوی دل و مسلح و متکامل که بر مرکب‌های خاکی‌رنگ سوار باشند، در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و او همچون سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم‌کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان خود تا کوفه، زمین را از لوٹ وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود، به او خبر می‌دهند که حضرت حجت‌الله مهدی آل محمد عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف ظهور نموده است...؛ پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می‌شوند [و] از آن حضرت مطالبه دلایل امامت و موارث انبیا می‌نماید.

حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: 'به خدا قسم که آن جوان، آن حضرت را می‌شناسد و می‌داند که او بر حق است؛ و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید؛ پس آن حضرت دلایل امامت و موارث انبیا [را] از برای او ظاهر نماید. در آن وقت، سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود...'^۱

از این دست قیام‌ها که تأیید شده از طرف امامان شیعه می‌باشند، نمونه‌های دیگری نیز

وجود دارد که از آن دسته می‌توان به قیام یمانی، قیام سید خراسانی و قیام سید حسینی^۱ اشاره کرد که به منظور اطلاع از چگونگی واقعه و تأییدات اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ ایشان، می‌توان به کتب ملاحم و فتن و مصادر تاریخی مربوط به دوران پیش از ظهور رجوع کرد.^۲

۱.۴.۱. ارائه ملاک از طرف امامان هدی علیهم‌السلام برای تشخیص قیام‌های صواب از ناصواب

پس از مشاهدهٔ این مصداق‌ها که نقضی بر ادعای کلی شبهه‌افکنان است، به رفع آن می‌پردازیم.

ابتدا لازم است منظور امام معصوم علیه‌السلام در این روایات، تبیین شود تا علاوه بر رفع این تناقض ظاهری، برای تشخیص صحیح یا ناصحیح هر قیامی که قبل از ظهور حضرت حجت (ارواح‌ناله‌الهدا) صورت می‌گیرد، ملاکی به دست آید: «هر قیامی از هرکسی، گرچه علیه طاغوت باشد، ممدوح و مورد تأیید نیست؛ بلکه قیام‌کننده‌ای که عده‌ای را دور خود جمع کرده [و] علیه ظلم و فساد قیام می‌کند، باید واجد

۱. نک: سیداسدالله هاشمی شهیدی، زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه، ج ۱، ص ۴۲۷ تا ۵۱۸؛ مؤلف کتاب با بررسی روایات سید حسینی، سید حسینی و سید خراسانی آشکار می‌کند که این عناوین، تعبیر مختلف و صفات گوناگونی از یک نفرند و او همان کسی است که پرچم قیام در ایران را به امام‌زمان عجل‌الله‌تعالیه می‌سپارد.

۲. برای نمونه نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۵ و ج ۵۲، ص ۲۱۰؛ علی کورانی، عصر ظهور؛ میرجهانی، نوائب الدهور فی علائم الظهور؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۹۴ تا ۱۹۶.

شرایط رهبری بوده یا به نمایندگی و اذن و اجازهٔ چنین شخصی قیام نماید؛ پس اگر کسی دارای علم، عدالت و صداقت نباشد و مردم را به سوی خود دعوت نماید و قصدش آن باشد که حاکم طاغوتی را سرنگون کرده و خود جایگزین او گردد، درحالی‌که او نیز حقّ خلافت و امارت را در شرع مقدس ندارد؛ این چنین قیامی، قطعاً مورد تأیید نبوده و نباید در آن شرکت نمود.

در زمان امام صادق علیه السلام، قیام‌هایی علیه بنی‌امیه یا بنی‌عباس انجام می‌گرفت و افرادی مردم را دعوت به قیام می‌کردند. اصحاب امام صادق علیه السلام، از حضرت نسبت به شرکت در چنین قیام‌هایی کسب تکلیف می‌نمودند. حضرت در جواب می‌فرمود: 'اگر کسی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرد و شما را به کمک و یاری طلبید، شما بنگرید که آن شخص هدفش از قیام چیست و برای چه و به رهبری چه کسی قیام کرده؟ هر قیامی را با قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام مقایسه نکنید و نگویند قیام زید مورد تأیید بود، پس هر قیامی مورد تأیید است! چراکه زید، مردی عالم و صادق بوده و مردم را به خود دعوت نمی‌کرده؛ بلکه به رضای از آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌نمود و اگر در این راه پیروز می‌شد، به وعده‌اش وفا می‌کرد؛ یعنی حق را به امام معصوم علیه السلام واگذار نموده و خود شخصاً داعیه‌ای نداشت.' سپس فرمود: 'اگر کسانی مثل زید باشند، خوب است؛ اما آنان که امروزه قیام می‌کنند، هنوز که هیچ قدرتی ندارند و

پرچمی به نام آنان افراشته نشده است، گوش به سخن ما نداده و ما را نافرمانی می‌کنند؛ چه رسد به روزی که صاحب قدرت و پرچم گردند.^۱ یعنی چنین افرادی که نه خود واجد شرایط رهبری و قیام‌اند و نه حاضرند سخن امام معصوم علیه السلام را گوش کنند؛ گرچه شعارشان مثل شعار زید است؛ ولی در عمل برخلاف آن عمل می‌کنند.

باز در این زمینه، روایتی در وسائل الشیعه^۲ نقل شده که از آن به خوبی استفاده می‌شود که قیام‌کنندگان باید واجد شرایط رهبری باشند؛ از جمله باید اعلم ناس بوده و در تشخیص احکام خدا از قرآن و سنت، سرآمد دیگران باشند.^۳ شخصی به نام عبدالکریم بن عتبه می‌گوید:

در مکه در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه عده‌ای از معتزله وارد شده و گفتند: چون بنی‌امیه به جان هم افتاده و ولید حاکم

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۲۱۴: «عَنْ عَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ... فَانظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ ضِدُّو قًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُخْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ فَأَلْخَارِجَ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَخَرَجُوا فَشَهِدْتُمْ أَنَّا لَشَنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَغْضِبُنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتْ الرِّيَايَاتُ وَ الْأَلْوِيَّةُ أُجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بُنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ...»

۲. محمد بن حسن حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، باب ۹، ح ۲.

۳. در کتاب‌های قبلی همین مجموعه، به تفصیل بیان شد که براساس روایات وارده، «اعلم ناس» در استنباط حکم الهی «در امور سیاست و حکومت» مد نظر است، نه اعلم در ابواب فقه فردی، نظیر آنچه در مرجعیت معتبر است. به عنوان نمونه به خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، ص ۲۴۸، خطبه ۱۷۳ مراجعه فرمایید که حضرت علیه السلام ملاک محق بودن فرد برای تصدی امر حکومت را علمیت به امر خدا در امور حکومت بیان داشته و فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»؛ هر چند ادامه روایتی که گفته شد نیز کاشف از همین امر است.

و خلیفه را کشته‌اند، ما تصمیم گرفته‌ایم که بر شخصی که دارای عقل و دین و منتسب به رسول خداست؛ یعنی حمد بن عبدالله بن الحسن، بیعت کنیم و بیعت کرده‌ایم؛ لذا اینک از شما نیز که طرفداران بسیاری دارید، تقاضا می‌کنیم که با او بیعت کنید.

حضرت در پاسخ آنان پس از حمد و ثنای الهی و سخنانی دیگر، از آنان پرسید: 'اگر شما قیام کرده و بر اهل کتاب یا بر مجوس یا بر مشرکین و بت پرستان پیروز گردید، با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟'

آنان در پاسخ حضرت گفتند که چنین و چنان خواهیم کرد و در پاسخشان همه کفار را یکسان به حساب آورده و گفته‌اند با همه یکسان برخورد خواهیم نمود. حضرت فرمود: 'شما این احکام را از چه کسی آموخته‌اید؟' گفتند که: 'مردم این چنین می‌گویند.' حضرت فرمود: 'از خدا بترسید! کسی که می‌خواهد قیام کند و زمام امور مسلمین را در دست گیرد و مردم را به خود دعوت کند، باید داناترین مردم بوده و در بین مردم اعلم از او نباشد؛ وگرنه آن شخص، هم خود گمراه بوده و هم باعث گمراهی و دردسر مردم خواهد بود.' سپس از پدرش امام باقر علیه السلام، ایشان هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که این چنین فرمود: 'من ضرب الناس بسيفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف؛ کسی که شمشیر کشد و مردم را به خود بخواند،

درحالی که در میان مسلمین داناتر از او وجود داشته باشد، پس او گمراه و به زحمت اندازنده است.

بنابراین می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد که قیام‌هایی که در دوران ائمه علیهم‌السلام صورت می‌گرفت، دوگونه بود: قسمی مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام و قسم دیگر که چون دارای شرایط لازم نبوده است، مورد رضایت ایشان نبود. قیام‌هایی از قبیل قیام زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام و یحیی بن زید و حسین شهید فخر، مورد رضایت و تأیید ائمه اطهار علیهم‌السلام بود؛ چراکه آنان برای خدا غضب کرده و به خاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند و در صورت پیروزی، حق را به صاحب حق، یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌رساندند؛ ولی قیام‌هایی همانند قیام بنی عباس و ابومسلم خراسانی علیه بنی امیه و قیام محمد بن عبدالله بن الحسن و قیام برادرش ابراهیم بن عبدالله علیه منصور دوانیقی و قیام زیدالتار برادر حضرت رضا علیه‌السلام علیه بنی عباس، مورد رضایت و تأیید ائمه طاهرين علیهم‌السلام نبود؛ گرچه از نظر ظاهر، بعضی از آنها همان شعار زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام را می‌دادند؛ یعنی مردم را به رضای از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوت می‌کردند؛ ولی در عمل، آن چنان نبودند؛ بلکه مقصودشان از مرضی از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خودشان بوده و خود، داعیه رهبری امت اسلامی را داشته‌اند و می‌دانیم که براساس نظر شیعه، فرقی بین بنی امیه و بنی عباس با زیدالتار و مأمون عباسی در اینکه

حکومتشان مصداق حکومت طاغوت باشد، نیست؛ زیرا معیار طاغوتی بودن یک حکومت، آن است که فرمانروای آن حکومت، از طرف خدا و رسول خدا ﷺ تأیید و امضا نشده باشد و اینان هیچ‌کدام از طرف خدا و رسول ﷺ برای این منصب، نصب نشده بودند.

پس اگر روایاتی از آن امامان معصوم علیهم‌السلام با توجه به شرایط زمان آن حضرات صادر شده است که به اصحاب خود دستور می‌دادند که در خانه بنشینید و قدم از قدم برندارید و در این قیام‌ها شرکت نکنید و سکوت و قعود را پیشه خود قرار دهید، ما نباید آن روایات را دلیل بر محکومیت هر قیامی بدانیم و هر صدای مظلومانه‌ای را که علیه ظالمی بلند شده، در گلو خفه کنیم؛ چراکه امام صادق علیه‌السلام مثلاً به سدید صیرفی فرموده است که 'خانه‌نشین باش! و در هیچ قیامی شرکت نکن که این قیام‌ها محکوم به شکست و صاحب آن طاغوت است؛ بلکه باید دید قیامی که صورت می‌گیرد، چه نوع قیامی است و از ناحیه چه کسانی رهبری می‌شود؟ اگر قیامی است مثل قیام زید و یحیی و حسین شهید فخر، نه تنها نباید آن را محکوم کرد؛ بلکه باید به آن پیوست و از آن حمایت کرد؛ گرچه آن قیام به پیروزی نهایه نرسد؛ زیرا با این‌گونه قیام‌ها، حجت بر مردم تمام شده و چهره کربیه حکومت طاغوتی بر مردم روشن می‌گردد؛ وگرنه اگر همه سکوت اختیار کنند، موضوع بر مردم مشتبه شده، باطل را حق و احکام خلاف اسلام را، حکم اسلامی می‌پندارند.

اما اگر قیامی همانند قیام بنی‌عباس یا قیام سادات حسنی بود، باید آن را طرد کرد و در آن شرکت نکرد؛ چون قصد قیام‌کنندگان این است که حاکمی را به سقوط کشانده، حاکم دیگری که همانند آن است را جایگزین آن نمایند. نظیر حرکت‌هایی که از ناحیه بعضی از گروهک‌ها علیه طاغوت انجام می‌گرفت که امام خمینی رحمته‌الله علیه و یاران صدیقش از همان ابتدای نهضت، مردم را از رفتن به اطراف آنان منع می‌کردند؛ چراکه اگر آنان موفق می‌شدند و زمام امور را در دست می‌گرفتند، از شاه و عمالش بدتر عمل می‌کردند؛ زیرا نه از جهت دینی بهتر از طاغوت بودند و نه در روش سیاسی.^۱

۱. ۵. تطبیق آن ملاک‌ها با انقلاب اسلامی

روشن شد که شبهه‌ای که برخی درباره انقلاب اسلامی مطرح می‌کنند و می‌خواهند آن را به مثابه قیامی نامشروع جلوه دهند که پیش از قیام حضرت حجت عجله‌الله صورت گرفته و بدین وسیله ولایت فقیه که محور نظام است را، همان صاحب پرچم طاغوت معرفی کنند، اشکالی بس نابجا و نابخردانه است؛ چراکه اولاً حضرات معصومین علیهم‌السلام تمامی قیام‌های پیش از ظهور حضرت حجت عجله‌الله را نامشروع ندانسته‌اند؛ بلکه حتی به حمایت از برخی از آن‌ها پرداخته‌اند که نمونه‌هایی از آن بیان شد؛ ثانیاً در تشخیص قیام

۱. حبیب‌الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص ۲۴۱ تا ۲۴۳.

صحیح از ناصحیح، آن ذوات مقدس علیهم السلام برای رهپویان طریق سعادت، ملاک و شاخص ارائه کرده‌اند که با توجه و تأمل در آن می‌توان به حق یا باطل بودن هر قیامی حکم کرد.

با مروری بر اهداف و ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران می‌یابیم که این قیام، تمام آن ملاک‌هایی که اهل بیت علیهم السلام دربارهٔ قیام صحیح و تأییدشدهٔ خودشان بیان کرده‌اند را دارد؛ یعنی اقامه‌کنندهٔ این انقلاب، اولاً فردی آگاه و فقیهی جامع‌الشرایط برای ادارهٔ یک حکومت بوده است؛ ثانیاً وی مردم را به سوی خود فرا نمی‌خواند و هدفش اقامهٔ دین حق و زمینه‌سازی برای حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و واگذاری پرچم این نظام به آن حضرت بوده است.

گوشه‌ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه

علمای آگاه نیز با بهره‌مندی از دانش استنباط از منابع دین، همواره بر ضرورت تشکیل نظامی مبتنی بر مبانی مستحکم ولایت فقیه در دوران غیبت تأکید کرده، با حمایت‌های همه‌جانبهٔ خود، تحقق این آرمان تاریخی شیعه را بسترسازی کرده‌اند.

پس از شکل‌گیری نظام شکوهمند اسلامی نیز پیوسته، بر وجوب حفاظت از نظام جمهوری اسلامی تأکید و همگان را بر دفاع و حمایت از حکومت الهی فقیه تحریر کرده‌اند. به

نمونه‌های زیر توجه فرمایید که تنها بخش کوچکی از انبوه چنین توصیه‌هایی است:

• حضرت آیت‌الله‌العظمی سبحانی (حفظه‌الله‌تعالی): «ولایت فقیه پرتویی از ولایت امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است و دشمنان برای ضربه‌زدن به نظام و ولایت فقیه به سراغ ولایت کبری رفته‌اند.»^۱

• حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (حفظه‌الله‌تعالی): «این انقلاب حاصل خون شهدا و یادگار امام راحل است و ما باید برای حفظ آن و خنثی‌کردن توطئه دشمنان وحدت کلمه داشته باشیم؛^۲ چراکه «حفظ نظام اسلامی، از اهمّ واجبات است.»^۳

• حضرت آیت‌الله‌العظمی صافی گلپایگانی (حفظه‌الله‌تعالی): «هرکجا که می‌توانید، این نظام را با این همه شهید، از انحرافات نجات دهید تا استقامت نظام باقی بماند و تضعیف نشود. قوّت نظام و حکومت اسلامی وقتی است که دین پابرجا بوده و جلوی مفاسد بزرگ‌تر گرفته شود.»^۴

• حضرت آیت‌الله‌العظمی نوری همدانی (حفظه‌الله‌تعالی): «نظام مقدس اسلامی ثمره خون شهیدان و مجاهدت‌های ایثارگران و جانبازان بسیاری است... بزرگ‌ترین

۱. جعفر سبحانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، بیانات ایشان در دیدار با مسئولان اجرایی دوّمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت، نشر شجره طیبه صالحین.

۲. ناصر مکارم شیرازی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، نشر شجره طیبه صالحین.

۳. ناصر مکارم شیرازی، حیات تریبکت، ص ۱۹۳.

۴. به نقل از:

امربه معروف، حفظ نظام اسلامی است. نظام اسلامی ایران، واسطهٔ بین قیام سیدالشهدا علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الموعود است.^۱

• حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی (حفظه الله تعالی): «عشق و محبت به امام رحمته الله علیه تضمین کنندهٔ حفظ نظام اسلامی است. تلاش کنید تا ملت و مملکت خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایید.»

• حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی): «این نظام، نه به آسانی به دست آمده و نه به آسانی برمی گردد. اگر معاذالله کوچک ترین آسیبی ببیند، تمام لعنت های گذشته دامن گیر ما می شود. این امانت الهی است. بر همهٔ ما واجب عینی است که این نظام را حفظ کنیم. کاری که باعث تضعیف این نظام است، باعث تفرقه است، باعث نفاق افکنی می شود، باعث طمع بیگانه است؛ این کار حرام عینی است... این چنین نیست که اگر کسی دارای رهبر خوب بود، بگوید کشور حفظ می شود. رهبر اگر علی ابن ابی طالب علیه السلام هم باشد، مادامی که مردم عاقل نباشند، کشور به مشکل برمی خورد. داشتن رهبر خوب، نیمی از قضیه است؛ پس مبادا بگوییم ما یک رهبر خوب داریم و همین کفایت می کند.»^۲

۱. حسین نوری همدانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۲، نشر شجرهٔ طیبهٔ صالحین.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، نشر شجرهٔ طیبهٔ صالحین سازمان بسیج مستضعفین، به نقل از:

<http://www.fardnews.com/fa/pages/?cid=103109>، ۱۹ بهمن ۱۳۸۸.

۲. شبهه دوم: تزیینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

یکی دیگر از ادعاهایی که در ردّ مباحث ولایت فقیه مطرح می‌شود، ادعای نفی شدن نظر و خواست مردم در صورت پذیرش ولایت فقیه است. مدعیان این نظریه، سعی دارند ولایت فقیه را نقطه مقابل آزادی و حق تعیین سرنوشت مردم برای خود وانمود کنند و نقش مردم را در چنین نظامی، صوری و تزیینی و در حد حمایت و دفاع و نه تأثیرگذاری حضور فعال و تعیین کننده‌شان در حرکت نظام، قلمداد کنند.

این در حالی است که براساس آموزه‌های دین اسلام، هدف حکومت اسلامی، هدایت و بسترسازی تکامل و تعالی انسان‌هاست و این هدایت، جز با خواست و اراده و تمایل افراد جامعه اسلامی تحقق نخواهد یافت؛ از این روست که به خواست و اراده مردم در عالی‌ترین سطح در ساخت نظام اسلامی توجه شده است.

این اهتمام تا به آنجاست که علت بسیاری از رد یا قبول‌ها در پذیرش حاکمیت و مدیریت جامعه اسلامی توسط ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز اقبال و خواست و رأی مردم زمانشان برشمرده شده است؛ حال آنکه بی‌شک حاکمیت مشروع، تنها با حضور آن بزرگواران بر مسند حکومت تحقق می‌یافت؛ از این روست که نقش و اراده مردم به عنوان دیگر پایه مشروعیت حکومت اسلامی شناخته شده است. ادله و تفصیل این بحث، در ادامه خواهد آمد.

۱.۲. مفهوم مشروعیت

«در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ ...هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت، مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می‌شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.»^۱

«پرسش اساسی مشروعیت این است که حاکمان حق، فرماندهی خویش را از کجا و براساس کدام موازین و ضابطه‌ها به دست می‌آورند و مردمان با چه ملاک‌هایی، تکلیف فرمان‌بری خود را توجیه می‌کنند؟ هر قدرتی برای ایجاد رضایت‌مندی در اطاعت و مشروع و بحق نمودن خویش، می‌بایست توجیه‌ها و دلایل قابل درک و مورد قبول مردمان [را] برگزیند و ارائه دهد تا بتواند با کمترین مقاومت و در نتیجه کمترین اعمال زور، بیشترین و عمیق‌ترین اطاعت‌ها را از فرمان‌بردارانش دریافت کند. مشروعیت، حاکمیت را انسانی جلوه می‌دهد و به آن، لطافت می‌بخشد.»^۲

۱.۱.۲. مشروعیت در علوم مختلف

مشروعیت، در علوم مختلفی به کار می‌رود و در هر کدام، مفهومی خاص دارد:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

۲. محمدحسن روزبه، مبانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام، ص ۱۰.

۱.۱.۱.۲. فلسفه سیاست

«اصطلاح مشروعیت (Legitimacy) از قدیم‌الایام در فلسفه و کلام سیاسی، مورد توجه قرار گرفته و از قرن نوزدهم در جامعه‌شناسی سیاسی، یکی از شاخه‌های علوم سیاسی، مطرح گردیده است. فلسفه، کلام و فقه سیاسی به مسائل هنجاری، باید[ها] و نبایدهای حقوقی و ارزشی در حوزه سیاست می‌پردازند؛ براین اساس، مشروعیتی که در این شاخه‌ها از علوم سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد، 'مشروعیت هنجاری' نام دارد.»^۱

«مشروعیت در فلسفه سیاسی، به مفهوم حقیقت می‌باشد که در مقابل آن، غصب^۲ قرار دارد. در فلسفه سیاسی این سؤال اساسی مطرح می‌شود که چه نوع حکومتی حق است؟ چه کسی حق حکومت دارد؟ به عبارت دیگر، چه نوع حکومتی مشروعیت دارد؟ براین اساس، مشروعیت از مقبولیت قابل انفکاک است و به تفسیری که از 'حقیقت' در فلسفه سیاسی ارائه می‌شود، بستگی دارد.»^۳

«مشروعیت به معنی قانونی بودن است؛ لذا اگر حکومتی در شکل‌گیری و بقا، براساس قوانین وضع شده یا هنجارهای قانونی بوده باشد، دارای پشتوانه مشروعیت خواهد بود.»^۴

گاه مشروعیت را به کارآیی درازمدت نظام

۱. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۱۷.

۲. Usurpation.

۳. حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۲۷.

۴. اندرو هیوود، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمان عالم، ص ۲۰۹؛

عبدالرحمان عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵؛ واژه‌نامه فلسفه و علوم

اجتماعی، ترجمه برکنیسی و سجادی، ص ۳۷۵.

سیاسی تعریف می‌کنند و ملاک حقانیت را در توانمندی حکومت در ایجاد رشد اقتصادی و رفاه و امنیت دانسته و اظهار می‌دارند:

«مشروعیت، حاصل کارایی و قاطعیت نظام سیاسی در درازمدت است. به عبارتی مشروعیت نظام سیاسی را در محقق نمودن تدریجی توقعات مردم در ایجاد آسایش و امنیت خلاصه می‌کنند.»^۱

۴۱



۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی

مشروعیت در این منظر، «باور بدین امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور مفروض، محق است [که] فرمان صادر کند و شهروندان موظف‌اند به آن گردن نهند. برخی از نویسندگان، این تعریف را متأثر از نظریه مشروعیت 'ماکس وبر' می‌دانند که بر مفاهیم کلیدی همچون موظف‌کردن و حق دادن و وظیفه استوار است.»^۲

«قدرت برای آنکه بتواند ثبات و تداوم حاصل کند، باید به وسیله اصول و قواعد، ایجاد هنجارهای لازم و رسم خطوط رفتاری توجیه شده، 'مشروعیت' یابد. استقرار قدرت، زمانی تحقق پذیر است که بتواند برای خود 'حقانیت' یا 'پذیرش اجتماعی' دست و پا کند؛ لذا تداوم این استقرار و نهایی شدن آن، یکی از عوامل حقانیت بوده و ایجاد می‌کند که قدرت در قالب حقوق شکل بگیرد و قوام یابد؛ بنابراین، قدرت در فرآیند

۱. عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، ص ۲۵۶ و ۲۴۷.

۲. ماتیه دوگان، سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۹۷ و ۹۸، ص ۴.

استقرار، خودبیه خود به سوی حقوقی کردن عملکردهای خود پیش می‌رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمانروایان، چاره‌ای ندارد جز آنکه محدودیت‌هایی را که ناشی از طبع نظم‌آفرین حقوق است، تحمل کند. پس، حقوق چه فطری، چه موضوعه، ابزار 'حقانیت‌سازی' قدرت است.^۱

۳.۱.۱.۲. جامعه‌شناسی سیاسی

گروهی نیز «مشروعیت حکومت را مقوله‌ای ارزشی و هنجاری دانسته‌اند»؛^۲ بنابراین مباحث مربوط به مشروعیت را از موضوعات جامعه‌شناسی می‌دانند. سیمور مارتین لیپست در کتاب خود آورده است: «مشروعیت، توانایی هر نظام در ایجاد و حفظ این باور است که نهادهای سیاسی موجود، برای جامعه مناسب‌ترین است.» از نظر او «مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ اعتقاد به این اصل است که نهادهای سیاسی موجود در جامعه از صحت عمل برخوردار بوده و تأسیس نهادهای مزبور به منظور رفع نیازهای جامعه می‌باشد. مشروعیت نظام‌های سیاسی معاصر بیشتر معلول موفقیت آن‌ها در حل و فصل اختلافات درونی سیستم‌ها و از میان بردن تفرقه در جامعه است.»^۳

۱. ابوالفضل قاضی، *بایسته‌های حقوق اساسی*، ص ۲۴.

۲. حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۲۴.

۳. سیمور مارتین لیپست، *زمینه‌های اجتماعی دموکراسی*، ترجمه سیدعبدالعلی قوام، ص ۱۲۵.

۲.۱.۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی

«مشروعیت، مصدر جعلی از کلمه مشروع است و مشروع، یعنی هر چیزی که شرع آن را روا و جایز دانسته باشد؛^۱ بنابراین، مشروعیت به معنای 'مطابقت با شرع' و 'روا و جایز از نظر شرع' معنی می‌شود.»^۲

«شیخ طوسی رحمته الله علیه از بزرگان اندیشه و حکمت، در مورد مشروعیت حاکم و حکومت، بر این نظر است که حکومت‌های ناعادل و غیربرخوردار از 'منشأ الهی' نامشروع است و مسلمانی که با اراده و اختیار و بی‌هیچ شرطی با آنان همکاری کند در ظلم و ستم آنان شریک می‌باشد.»^۳

محقق نراقی در مورد مبنای مشروعیت، اذعان می‌دارد که: منبع همه قدرت‌ها در جهان هستی از جمله قدرت سیاسی، خداوند است؛ چراکه براساس بینش اسلامی همه جهان مُلک خداوند است و هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آنکه از سوی خداوند اجازه داشته باشد.^۴

شهید ثانی براساس خاستگاه و منشأ حکومت که وی حقیقت آن را در 'حاکمیت الله' دانسته است به حکومت مشروع و مطلوب براساس خاستگاه الهی و حکومت نامشروع و نامطلوب متکی بر غیر حاکمیت الله توجه می‌کند.^۵

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۸، ص ۱۷۵: «ما سنَّ الله من الدین و امر به؛ آنچه خدا آن را در دین، سنَّت قرار داده و به آن امر فرموده است.»
۲. علی خالقی، *مشروعیت قدرت*، ص ۲۱.
۳. ابو جعفر حمد بن حسن بن علی طوسی (شیخ طوسی)، *المبسوط*، ج ۴، ص ۷۰.
۴. احمد بن محمد مهدی النراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۲۲.
۵. محمد رضا کریمی، *حقایق الایمان*، ص ۱۵۶.



بدین ترتیب روشن می‌شود که راجع به مشروعیت حکومت از دیرباز علما و اندیشوران نامی جهان اسلام، نظری قاطع و اجماعی داشته باشند.^۱ از جمع‌بندی دیدگاه‌های علما در این خصوص، درمی‌یابیم که «مشروعیت حکومت در منابع و فرهنگ اسلامی، به معنی عناصری است که وجود آن‌ها در یک حکومت، موجب تأیید و امضای شرع بر آن نظام حکومتی است.»

به دیگر بیان، مشروعیت، پاسخ این پرسش است که اگر حکومتی واجد چه ویژگی‌هایی باشد، شرع مقدس آن را تأیید می‌کند؟

۲.۲. پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی؛ مردم‌سالاری دینی

«جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است یعنی مردمی است؛ اسلامی است یعنی بر پایه ارزش‌های الهی و شریعت الهی است. مردمی است یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت می‌کنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافی‌گری، خوی جدایی از مردم، خوی بی‌اعتنایی و تحقیر مردم در آن‌ها نباشد... دوران جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردم‌اند، با مردم‌اند، منتخب مردم‌اند، در کنار مردم‌اند، رفتارشان

۱. محمدرضا کریمی والا، مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت‌های غیردینی، ص ۳۳.

شبيه رفتار مردم است. اين، معنای مردمی است. مردمی است یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. این‌ها مردمی است.»^۱

«آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از اینکه اولاً متکی به آرای ملت باشد به‌گونه‌ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود. در این حکومت به‌طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیری‌ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی‌توانند به‌تنهایی تصمیم‌گیرنده باشند. افرادی که به‌عنوان نمایندگان یا مسئولین دولت در جمهوری اسلامی انتخاب می‌شوند، شرایطی دارند که با رعایت آن شرایط حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم انتخاب می‌شوند، نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را اصول مسلم اسلام که در قرآن و سنت بیان شده تشکیل می‌دهد.»^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار عمومی با مردم چالوس و نوشهر، ۱۵ مهر ۸۸.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲.

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است.»^۱

«حکومت بایستی جواری باشد که هم مظهر دین باشد، هم مظهر عواطف و خواست و ارادهٔ مردم باشد؛ با این دشمن‌اند؛ این را نمی‌خواهند؛ آنی که باهاش مبارزه می‌کنند، این است و اصلاً مسئلهٔ ولایت فقیه و رهبری در قانون اساسی، معنایش این دو چیز است در حقیقت: یعنی نماد و تجسم دین و نماد و تجسم حضور مردم؛ این دو چیز است. این (ولایت فقیه) وقتی که در یک جامعه‌ای وجود داشته باشد، این دو معنا تأمین شده است.»^۲

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «حکومت 'جمهوری اسلامی' مورد نظر ما، از رویهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.»^۳

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «ما هم که حکومت اسلامی می‌گوییم، می‌خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام علیه السلام، ج ۵، ص ۳۹۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار اعضای ستاد ارتحال حضرت امام علیه السلام، ۱۲ خرداد ۸۰.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام علیه السلام، ج ۴، ص ۳۳۴.

که این‌هایی که با تو بیعت کردند، با خدا بیعت کردند 'اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ' یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او بیعت با خدا باشد... دست او را دست خدا بداند: ظل الله باشد؛ یدالله باشد؛ حکومت، حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می‌خواهیم، یک همچو حکومتی می‌خواهیم. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سر کار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند... ما می‌خواهیم یک حکومت الهی باشد، موافق میل مردم، رأی مردم و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با اراده خداست، موافق میل مردم هم هست. مردم مسلمان‌اند، الهی هستند.»^۲

«ارزش‌هایی که ما در انقلاب برای آن‌ها می‌خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آن‌هاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آن‌ها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلام تحریف شده است. این، همان چیزی است که امام رحمته‌الله‌علیه از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدم‌های خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادان‌ها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل

۱. فتح، ۱۰: «تنها با خدا بیعت می‌نمایند.»

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام رحمته‌الله‌علیه، ج ۴، ص ۴۶۰.

مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هرچیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم اینکه آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیء، محققاً اشتباهی وجود دارد؛ پس پایه ارزش‌های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه مکتبی و مردمی است.^۱

۱.۲.۲. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی

«در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ یعنی هیچ احدی بر دیگری ولایت ندارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شما باشید، بگوید: آقا! شما باید آن جور که من می‌گویم عمل کنید؛ نه! این را در اسلام نداریم.

هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می‌شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل‌اتباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده‌است؛ در اسلام مشخص شده‌است.

قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده‌است، منطبق باشد و

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹۰ بهمن ۶۸.

معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.^۱

«در منطق اسلام، ادارهٔ امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به دست می‌گیرند. این مردم سالاری، راقی‌ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن‌ها را هدایت می‌کند. مسألهٔ هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا به خصوص در نظام‌های غربی نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسدکننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دموکراسی‌های غربی، زشت‌ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به‌عنوان اینکه خواست مردم است، صبغهٔ قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعهٔ آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به‌وسیلهٔ منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایهٔ هدایت الهی، هرگز به بیرون جادهٔ صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکتهٔ اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^۱

امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه}: «به حرف‌های آن‌هایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشن فکر حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است، نمی‌فهمند فقیه چه است، نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه؟! آن‌ها خیال می‌کنند که یک فاجعه به جامعه است. آن‌ها اسلام را فاجعه می‌دانند نه ولایت فقیه را. آن‌ها اسلام را فاجعه دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه، تبع اسلام است.^۱

امام خمینی: ^{رضوان الله علیه} «قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای 'مجلس قانون گذاری'، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، 'مجلس برنامه ریزی' وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.»^۲

«شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما پاسداری از ارزش هاست، که مظهر آن را امام

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۴.

بزرگوار در تبیین مسئله ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده‌اند مسئله ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت‌های خلاف واقع و دروغ و خواسته‌ها و توقعات غیرمنطقی با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. اینکه گاهی می‌شنوید تبلیغات چپی‌های مجذوب دشمنان این حرف‌ها را می‌پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریان‌ها و دست‌آموزها و تبلیغات دیگران این حرف‌ها را مطرح می‌کردند... این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه خود، هم از معیارها و ضابطه‌های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می‌برد؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است؛ مثل ضابطه کشورهای سرمایه‌داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آن‌ها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می‌کنند؛ اما ضوابط آن‌ها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه این‌ها نیست؛ ضابطه، ضابطه معنوی است. ضابطه عبارت است از: علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ این‌ها ضابطه‌های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه‌ها

از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود؛ چنانچه همه مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد؛ اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه علم یا ضابطه تقوا یا ضابطه درایت از او سلب شد؛ چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می‌افتد و نمی‌تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله مجلس خبرگان تحقق پیدا می‌کند، یعنی متصل به آراء و خواست مردم انتخاب می‌شود، نمی‌تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند! 'باید' نداریم! مردم هستند که انتخاب می‌کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده مردم ترکیب یافته‌است؛ آن هم در حساس‌ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.»^۱

«اوایل بعثت، نمایندگان قبیله بسیار معروفی نزد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: ما حاضریم با تو بیعت کنیم؛ اما مشروط بر اینکه جانشینی خودت را به ما بدهی! این را در تواریخ معتبر نقل کرده‌اند و داستان نیست.^۲ پیغمبر در پاسخ

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَام، ۱۴ خرداد ۸۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۹۳؛ «پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد قبایل می‌رفت و دین خود را بیان می‌نمود ... روزی نزد قبیله بنی‌عامرین صعصعه رفت و دین خود را آشکار نمود. یکی از آن‌ها



آن‌ها فرمود: نه؛ 'هَذَا امر سماوی' این را من قبول نمی‌کنم؛ چون مسألهٔ جانشینی دست من نیست؛ یک مطلب آسمانی است و من در آن باره نمی‌توانم تصمیم بگیرم.^۱

«وقتی ولایت فقط از آن خداوند متعال باشد و ولایت احدی درست نباشد، مگر در امتداد ولایت خداوند...، باید که نصب امام و حاکم عالی امت مسلمان، توسط خداوند سبحان، به نحو عام یا خاص باشد و بدون آن، ولایت احدی از مردم مشروعیت نخواهد داشت...»

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۲؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.^۳

در تفسیر اطیب‌البیان آمده است: «جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می‌کند؛ یعنی خلیفهٔ خدا باید از طرف خدا به خلافت نصب شده باشد؛ چنان‌که آیات زیر مؤید این مطلب است: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۴ و در خطاب به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام

→ (بیحرة ابن فراس) به حضرت گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و تو بر مخالفین پیروز شوی آیا بعد از تو ما جانشین باشیم؟ حضرت فرمودند: این امر با خداست و هر جاکه خود صلاح بداند قرار می‌دهد.»

۱. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در دیدار مدیران صدا و سیما، ۱۵ بهمن ۸۱.

۲. انبیاء، ۷۳.

۳. محمد مهدی آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ص ۲۱۷.

۴. انعام، ۱۲۴: «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.»

می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱ و به حضرت داود می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً لِّكَ﴾^۲.

مفسران، بطلان نظریاتی را که انتخاب امام و جانشین پیغمبر را به رأی مردم واگذار کرده‌اند، باتوجه به مفاد این آیات اثبات می‌کنند.

آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (حفظه‌الله‌تعالی) نیز در این باره می‌نویسند: «حاکم در عالم، فقط خداست و هرکسی هم بخواهد حکومت کند، باید به فرمان و اذن الهی باشد؛ این را توحید حاکمیت که یکی دیگر از شاخه‌های توحید است، می‌نامند.

بنابراین مشروعیت تمام حکومت‌ها، حتی حکومت پیامبران، باید از سوی خداوند تأیید شود. اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه حکومتی تشکیل می‌دهد، به اذن و فرمان خداوند است. اگر علی عَلِيٌّ در کوفه دست به تشکیل حکومت می‌زند، به فرمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به اذن الهی است. حکومت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز چنین بوده است.

حکومت ولی فقیه در زمان ما نیز مشمول همین حکم است. طبق روایت امام‌زمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَجْهَهُ الشَّرِيفَ و سایر معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام، ولی فقیه در عصر غیبت، حکومت را به دست می‌گیرد؛ بنابراین مشروعیت حکومت ولی فقیه از ناحیه خداوند است.^۴

۱. بقره، ۱۲۴: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»

۲. ص، ۲۶: «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم.»

۳. عبدالحسین طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۰۲.

۴. ناصر مکارم شیرازی، مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲.۲.۲. نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی

«... آن کسی که این معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می‌رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند، باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم. این منشأ حاکمیت است، منشأ الهی. این معیارها را هم خدا معین کرده و حکومت خدا در نظام اسلامی با حکومت مردم آمیخته است؛ لذا ما می‌گوییم جمهوری اسلامی.»^۱

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «از حقوق اولیة هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.»^۲

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد، ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله! ممکن است گاهی وقت‌ها ما یک تقاضایی از آن‌ها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می‌کند؛ لکن

۱. سیدعلی خامنه‌ای، حکومت در اسلام، ص ۳۳.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام علیه السلام، ج ۴، ص ۳۶۷.

اساس این است که مسئله دست من و امثال من نیست و دست ملت است.^۱

«قبول مردم و پذیرش مردم، شرط در حاکمیت است و این همان چیزی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد حتی رهبر مورد نظر بوده است و بر روی آن فکر شده و تصمیم گیری شده. رهبر بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن مجتهد عادل مدیر مدبر صاحب نظر صاحب بصیرتی است که مردم او را شناخته باشند به مقام مرجعیت تقلید، از او تقلید کنند و به او گرایش پیدا کنند و رو بیاورند.

اگر مردم چنین کسی را شناختند، خبرگان امت جستجو می کنند، چنین کسی را پیدا می کنند، به مردم معرفی می کنند. باز در اینجا هم اولاً خبرگان، نمایندگان مردم اند؛ ثانیاً خود مردم بعد از معرفی خبرگان او را می پذیرند، بعد او می شود امام... و لذا شما امروز در کشور جمهوری اسلامی که پرتویی از حاکمیت اسلام در آن هست، می بینید مردم در همه صحنه ها حضور دارند.»^۲

«در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می گیرند. این مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام علیه السلام، ج ۱۱، ص ۳۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه ۱۴ مرداد ۶۲.

که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است؛ اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

...در نظام اسلامی (مردم سالاری دینی)، مردم انتخاب می‌کنند [و] تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیلهٔ منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایهٔ هدایت الهی، هرگز به بیرون جادهٔ صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود؛ نکتهٔ اصلی در مردم سالاری دینی این است.^۱

«به نظر ما 'مردم' اصل قضایا و همه‌کاره هستند. در تفکر اسلامی و برداشت اسلامی، اندیشهٔ خدامحوری با اندیشهٔ مردم‌محوری هیچ منافاتی ندارد؛ اینها بر روی هم قرار می‌گیرند. اولاً تا مردم متدین و معتقد به دینی نباشند، حکومت دینی در آن کشور اصلاً به وجود نمی‌آید و جامعهٔ دینی شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین، وجود حکومت دینی در یک کشور، به معنای تدین مردم است؛ یعنی مردم این حکومت را خواستند، تا این حکومت بیاید. وقتی که ما می‌گوییم حکومت دینی که جمهوری اسلامی هم براساس احکام و تعالیم الهی است؛ آیا معنایش این است که مردم هیچ‌کاره‌اند؟ نه. اگر مردم با حاکمی بیعت نکنند و او را نخواهند، ولو امیرالمؤمنین علیه السلام باشد،

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

او سر کار خواهد آمد؟ در جمهوری اسلامی که نقش مردم واضح است.

در تفکر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روش‌های خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟ تکیه اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می‌شود؟!

۵۹

فرا
رهنما

شبهه دوم: تزئینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

پیامبر را اگر مردم مدینه نمی‌خواستند و در انتظار او نمی‌نشستند و بارها سراغش نمی‌رفتند، مگر به مدینه می‌آمد و جامعه مدنی تشکیل می‌شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کما اینکه فتوحات اسلامی تا آنجایی که درست انجام گرفته است... رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سر راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند...؛ بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم حتی بالاتر از این، عواطف آنها، پایه اصلی حکومت است؛ این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است... در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همه مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراء مردم ارتباط دارند و مردم تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع پایه مشروعیت خودش را از دست داده است. نظر

ما دربارهٔ مردم این است.^۱ «نظام جمهوری اسلامی نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفهٔ عمومی است.»^۲

«این بیعت چندین بارهٔ مردم با نظام جمهوری اسلامی و وفاداری هوشمندانه و شجاعانهٔ آنان به اصل مترقی ولایت فقیه، مسئولیت خطیر و سنگین منتخبان معتمد آنان... را به آنان یادآوری می‌کند و الطاف و تأییدات الهی را در پیمودن مسیر حیاتی این نظام در برابر آن مجسم می‌سازد.»^۳

امام خمینی رضوان الله علیه: «اینجا آراء ملت حکومت می‌کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ‌یک از ما جایز نیست و امکان ندارد.»^۴

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در جلسهٔ پرسش‌وپاسخ با

مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴ اسفند ۷۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در سخن جامع رضوی، ۱ فروردین ۸۴.

۳. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، به مناسبت افتتاح چهارمین دورهٔ مجلس خبرگان رهبری، ۱ اسفند ۸۵.

۴. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام علیه السلام، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران... جنابعالی^۱ را مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم.»^۲

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آن‌ها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.»^۳

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام باشد.»^۴

«وقتی مردم یک خدمتگزاری را نخواستند باید کنار برود.»^۵

«آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن، هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آن‌ها منجر شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.»^۶

۱. اشاره به آقای بازگان.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۷.

۳. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

۴. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۵. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام علیه السلام، ج ۵، ص ۲۴۴.

۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ آذر ۷۹.

«امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) با اینکه خود را به لحاظ واقع منصوب پیغمبر ﷺ و صاحب حق واقعی برای زمامداری می‌داند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم می‌گردد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه می‌کند؛ یعنی آن را معتبر می‌شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری، زمامدار است.

اگر یک زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند؛ یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه‌نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوئیم مشروعیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است.

آن وقتی که بعد از قتل عثمان مردم آمدند اطراف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم نفرمود که شما چه کاره‌اید؟ رأی شما چه تأثیری دارد؟ فرمودند: 'دعونی والتمسوا غیری'؛ وقتی می‌خواست استنکاف کند از قبول خلافت و زمامداری، به مردم گفت من را رها کنید به سراغ دیگری بروید؛ یعنی اراده شما، خواست شما، انتخاب شماست که تعیین‌کننده است؛ پس از من منصرف بشوید به سراغ دیگری بروید.

در مکاتباتی که امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه در پیش از جنگ صفین داشتند و استدلال می‌کردند، هرکدام یک دلیل، یک استدلالی در نامه خود می‌آوردند. هم معاویه به یک چیزهایی استدلال

می‌کرد تا روش سیاسی خودش را توجیه کند، هم امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال‌هایی می‌کردند. آنجا یکی از جملاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده و احتمال می‌دهم بیش از یک بار هم امیرالمؤمنین علیه السلام این را به کار برده، این است که 'انه بايعنى القوم الذى بايعوا ابابكر و عمر؛ یعنی تو چرا در مقابل من می‌ایستی و تسلیم نمی‌شوی؟ درحالی که همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند و تو به خاطر بیعت آن مردم خلافت آن‌ها را قبول داری، همان مردم با من هم بیعت کردند؛ این یعنی مشروعیت دادن به رأی مردم و بیعت مردم، این یک اصل اسلامی است.'^۱

«می‌بینیم که علی علیه السلام از این فرصت که پس از ۲۵ سال برای او فراهم شده است، بلافاصله در صدد بهره‌برداری برنمی‌آید؛ بلکه آن قدر در پذیرش خلافت امتناع می‌کند تا احراز نماید، 'شرط اعمال ولایت که پذیرش مردم و رضایت آنان است، فراهم آمده' و لذا در ابتدا به آنان هشدار می‌دهد که بدانید اگر مرا برگزینید، آن چنان که می‌دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به سخن ملامت‌گران گوش نخواهم سپرد. این هشدار بدان جهت است که مردم بدانند در چه وادی گام می‌گذارند تا در نتیجه، ابراز رضایت آنان از روی علم و آگاهی باشد؛ نه از روی احساسات مقطعی و هیجانات زودگذر؛ چراکه چنین رضایتی ارزشمند نیست.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۲ خرداد ۶۶.

به راستی اگر در اعمال ولایت، رضایت مردم شرط نبود، آنگاه بر چه اساسی می شد این کار امیرالمؤمنین علیه السلام را تبیین نمود؟^۱

«گذشته از این، حتی 'با دقت در تاریخ زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می توان دریافت که برای علی علیه السلام این امکان وجود داشت که از بیعت با ابوبکر همچنان خودداری ورزد و از اوضاع آشفتۀ آن روزگار به نفع خویش بهره برداری کند؛ چراکه افراد زیادی نسبت به آنچه در سقیفه گذشته بود، معترض بودند. بعضی از این افراد در منزل فاطمه علیه السلام گرد آمدند تا از رهبری و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت کنند.^۲»

بسیاری از این افراد، بزرگانی بودند که بیعت نکردنشان با خلیفه، سهم زیادی در تضعیف موقعیت سیاسی او داشت و هریک از آنان می توانست جماعتی را نیز با خود همراه کند. کافی بود که علی علیه السلام با درایتی که داشت، رهبری این حرکت را به دست گیرد و زمینه خلافت خود را فراهم کند؛ چنان که عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به صراحت به آن حضرت علیه السلام پیشنهاد کرده

۱. محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲. ابن عبدربه، *العقد الفريد*، ج ۳، ص ۶۴؛ اصغر قائدان، *تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام*، ص ۶۰؛ «از این گروه می توان اشخاص زیر را نام برد: ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم التیهان، فضل بن عباس، قثم بن عباس، دحیه بن خلیفه، براء بن عازب، بریده اسلمی (که از شیعیان مذهبی علی علیه السلام بودند) زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، عباس و عبدالله بن عباس [که از حامیان سیاسی آن حضرت بودند] و گروه دیگری از مخالفان و شیعیان علی علیه السلام نیز بودند که در خانه حضرت زهرا علیه السلام حضور نداشتند؛ همچون قیس بن سعد بن عباده، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، مالک اشتر نخعی، ابویوب انصاری، عدی بن حاتم طایبی، ابی بن کعب، ابی سعید خدری و عبدالله بن مسعود.»

[و] «گفت: 'امدد یدک ابایک فبقول الناس: عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله، فلا يختلف عليك اثنان؛ دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم که در این صورت، مردم خواهند گفت: عموی رسول خدا ﷺ با پسر عموی رسول خدا ﷺ بیعت کرده؛ آنگاه حتی دو نفر نیز درمورد تو اختلاف نخواهند کرد.

ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول این پیشنهاد خودداری کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این رفتار، دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت نموده که به آن حضرت علیه السلام فرموده بود: 'يا ابن ابي طالب لک ولأئمتی فإن ولوک فی عافیة و أجمعوا علیک بالرضا فقم بأمرهم و إن اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیہ؛^۲ ای پسر ابوطالب! ولایت برامت من از آن تو است؛ پس اگر در سلامتی [و آرامش] پذیرای ولایت تو شدند و به [حکومت] تو رضایت دادند، اداره امور آنان را بر عهده بگیر و اگر درمورد تو اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار.

مطابق این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ولایت را به طور صریح از آن علی علیه السلام می‌داند؛ لکن درخصوص اعمال ولایت و به اجرا گذاشتن این حق الهی، به آن حضرت دستور می‌دهد که تا زمانی که مردم پذیرای حکومتش نشده‌اند، از به‌دست‌گرفتن قدرت و حکومت خودداری نماید و تأکید می‌فرماید که اگر مردم در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به حال خودشان واگذار.^۳

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰.

۲. سیدبن طاووس، کشف المحجته لثمرة المهجته، ص ۲۴۸.

۳. محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام»،

مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

«در تأیید این مطلب که از حدیث پیامبر ﷺ و سیره علی علیه السلام به دست آمد، می توان به روایات متعددی که بیشتر آن ها از امیرالمؤمنین است، استناد نمود؛ به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن اثیر، مورخ معروف در کتاب کامل خود آورده است: «چون روز بیعت [با علی علیه السلام] که روز جمعه بود، فرا رسید. مردم در مسجد گرد آمدند و علی علیه السلام بر منبر بالا رفت و درحالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود: 'ایها الناس عن ملاء و اذن ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم و قد افترقنا بالامس علی امر و کنت کارها لامرکم فایبتم الا ان اکون علیکم...؛' ای مردم! این امر [حکومت]، امر شما است. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم؛ ولی شما جز به حکومت من رضایت ندادید....

مطابق این نقل، امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت می فرماید که در حکومت بر جامعه، فقط کسی حق اعمال ولایت دارد که مردم او را به این سمت برگزیده باشند. واضح است که در اینجا سخن از ثبوت ولایت نیست تا آنکه عبارت فوق را به معنای اعطای ولایت از سوی مردم بدانیم و آنگاه در صدد توجیه و تأویل آن برآییم؛ بلکه سخن از اعمال ولایت و تصدی امور مسلمین است و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هیچ کس مجاز به

تصدی حکومت نیست؛ مگر اینکه مورد رضایت مردم باشد و این دقیقاً مطابق همان سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که به علی عَلِيٌّ فرمود: 'فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ'.^۱

۲. علی عَلِيٌّ در یکی از نامه‌های خود، بر حق مردم در گزینش رهبر تأکید نموده است؛ ولی به دلیل جمعیت فراوان مسلمین و زندگی آنان در نقاط مختلف سرزمین وسیع اسلامی آن روزگار، انجام این وظیفه را بر عهده مهاجرین و انصار می‌داند که در آن زمان به عنوان اهل خیره و اشخاص مورد اعتماد مسلمین شناخته شده بودند، می‌فرماید: 'إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وِلَاةُ اللَّهِ مَا تَوَلَّى'؛^۲ شورا [در امر تعیین رهبر] از آن مهاجرین و انصار است؛ پس اگر آنان بر شخصی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش قرار دادند، این امر مورد رضایت خداوند خواهد بود. آنگاه اگر کسی به سبب عیب جویی یا بر اثر بدعتی از جرگه آنان خارج گردید [و بر امام خود خروج نمود]، او را به راهی که از آن خروج نموده بازگردانند و اگر امتناع کند، به دلیل پیروی از غیر راه مؤمنان با او بجنگند و خداوند او را به آنچه خود انتخاب کرده است، واگذار خواهد کرد.

۱. سیدبن طاووس، کشف المحجّة لثمره المهجّة، ص ۲۴۸.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶.

مهاجرین و انصار در صدر اسلام به عنوان کسانی که در مهبط وحی و در کنار پیامبر اسلام ﷺ می‌زیستند و با احکام و معارف اسلامی، آشنایی بیشتری داشتند، از سوی دیگر مسلمانان شناخته شده و مورد قبول بودند و لذا در هنگام تعیین خلیفه، مردم از سایر نقاط به مدینه می‌آمدند و از مهاجرین و انصار می‌پرسیدند که چه کسی را به عنوان خلیفه رسول خدا ﷺ برگزیدند. براساس این اعتماد عمومی، آنان همچون اهل خبره‌ای بودند که مردم در کارهای مهم به ایشان مراجعه می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر این عمل، صحه گذاشته، تعیین خلیفه را برعهده مهاجرین و انصار دانسته‌اند. اصولاً با وجود کثرت جمعیت مسلمین و پراکندگی آنان در سطح سرزمین پهناور اسلامی، اگر بنا می‌شد که همه مسلمانان در تعیین زمامدار رأی داده و نظر خود را ابراز کنند، این کار هیچ‌گاه به سامان نمی‌رسید. چنان‌که علی علیه السلام در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه می‌فرماید: 'وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَدُ حَتَّى يَخْضَرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ مَا فَمَا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلِهَا يَخْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ؛ به جان خودم سوگند! اگر امامت و رهبری امت چنین باشد که تا زمانی که همه مردم حاضر نشده‌اند، منعقد نگردد، هرگز صورت نگرفته و راهی برای انعقاد آن نخواهد بود؛ ولی کسانی که اهل آن هستند [همچون مهاجرین و انصار] بر آنان که هنگام تعیین رهبر حاضر نیستند، حکم می‌کنند؛

در نتیجه آن کس که حاضر بوده، اجازه برگشت ندارد و آنکه غایب بوده، نمی‌تواند دیگری را [به‌عنوان رهبر] اختیار کند.

علی علیه السلام در خطبه شقشقیه، آنگاه که دلایل پذیرش خلافت را از سوی خود بیان می‌کند، سه عامل را برمی‌شمارد که دوتای آن‌ها به خواست و اراده عمومی برمی‌گردد. [این بزرگوار علیه السلام] می‌فرماید: 'أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَنْبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَاهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ؛' سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور آن جمعیت بسیار که [برای بیعت با من] حاضر شدند و اتمام حجت بر من که [برای رسیدن به مقاصد الهی و انجام وظیفه خود] یاور دارم و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که در مقابل شکم‌بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، بدون شک ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و همچون گذشته از خلافت چشم می‌پوشیدم و آنگاه درمی‌یافتید که دنیای شما در نظر من از عطسه بز ماده‌ای کم‌ارزش‌تر است.

نتیجه آنکه میزان اهتمام علی علیه السلام به خواست عمومی مردم در مرحله تعیین رهبر، به اندازه‌ای است که 'رضایت مردم' را شرط جواز اعمال ولایت می‌داند؛ بدین معنی که اگرچه برای داراشدن

ولایت، وجود شرایط و خصوصیات در شخصی لازم است و اعطا کننده ولایت خداوند متعال است که بدون واسطه [درباره معصومین علیهم السلام] یا با واسطه [درباره فقهای جامع شرایط] آن را به یک شخص اعطا می‌کند؛ لکن چنین شخصی برای جواز اعمال ولایت خود، به شرط دیگری نیز احتیاج دارد و آن، 'پذیرش مردمی' است؛ البته مردم شرعاً موظف‌اند فرد واجد شرایط را به عنوان والی خود برگزینند و لذا اگر عمداً برخلاف این وظیفه رفتار کنند، در نزد خداوند، مسئول و معاقب خواهند بود.

۴. اهتمام به آرای عمومی در مرحله تعیین زمامدار، در گفتار و رفتار بعضی دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام نیز به چشم می‌خورد؛ چنان‌که امام حسن علیه السلام در نامه‌ای به معاویه، با تصریح به حقانیت الهی و سزاوارتر بودن خود به تصدی حکومت، او را به پذیرش امارت خویش فراخوانده، می‌فرماید: مسلمانان مرا به این مقام برگزیده‌اند: *إِنَّ عَلَيَّا لَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ ... وَلَئِنِّي الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ ... فَدَعِ التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ وَ ادْخُلْ فِيهَا دَخَلٌ فِيهِ النَّاسُ مِنْ بَيْعَتِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ كُلِّ أَوَابٍ حَفِيظٍ وَ مَنْ لَهُ قَلْبٌ مُنِيبٌ*^۱.

امام حسین علیه السلام نیز فقط زمانی به درخواست مردم کوفه پاسخ مثبت داد و به سوی آنان حرکت کرد که رضایت عمومی آنان را احراز نمود و اصولاً برای همین احراز اراده و خواست عمومی مردم

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۰.

بود که مسلم بن عقیل را به سوی آن‌ها فرستاد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مردم کوفه به این حقیقت تصریح کرده چنین نوشت: '... وَ اِنِّي بَاعَثْتُ اِلَيْكُمْ اَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَاِنْ كَتَبَ اِلَيَّْ اَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ وَ دَوِي الْحِجَابِ وَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتَ بِهِ رُسُلَكُمْ وَ قَرَأْتَ فِي كُتُبِكُمْ، اَفَدَمَ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَا؛ اِنْ شَاءَ اللهُ... ' ۱، ۲

۲.۲.۲.۱. راه حل تناقض ظاهری

موجود در روایات

اشکالی که ممکن است از نقل این قبیل روایات [که مشروعیت حکومت را به مردم نسبت می‌دهد] پیش آید، این است که روایات ذکر شده، با دسته دیگری از روایات که در آن‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام و یا دیگر ائمه هدی علیهم السلام حکومت را حق خویش دانسته‌اند، تناقض ظاهری دارد. از این دسته روایات، می‌توان به چند نمونه اشاره کرد:

۱. حضرت امیر علیه السلام پس از بیعت مردم با ایشان، بر اختصاص حق حکومت به خاندان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می‌فرماید: «لَا يُقَاسُ بِأَلٍ»

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۹: «دانستم، سخن بیشتر شما این بود که: برای ما امام و پیشوایی نیست پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایت گرد آورد و من هم اکنون برادرم و پسر عموم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می‌باشد [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما گسیل داشتم، تا اگر مسلم برای من نوشت که رأی و اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه‌هاتان خواندم می‌باشد، ان شاء الله به زودی به نزد شما خواهم آمد.»

۲. محمدجواد ارسطو، اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»؛^۱ کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پروردهٔ نعمت هدایت اهل بیت پیامبراند، با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر ﷺ اساس دین و ستون های استوار یقین هستند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان بپیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت به آن ها اختصاص دارد و وصیت پیامبر ﷺ نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آن ها تعلق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

۲. همچنین پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ که برای گرفتن بیعت با ابوبکر نزد حضرت رفتند نیز به این حق تصریح کرده فرمودند: «أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَمَا كَانَ الْقَارِئُ مِنْكُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ الْفَقِيهَ فِي دِينِ اللَّهِ الْمُضْطَلَعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَّةِ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَفِيئَنَا لَا فِيكُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَنَزِدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْدًا وَ نُفْسِدُوا قَدِيمَكُمْ بِشَرِّ مَنْ حَدِيثَكُمْ»؛^۲ به خدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین کرده و پیغمبر او داناتر است و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت ﷺ به تصدی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۷۴.

امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او و خلاصه وارد به امور رعیت در میان شما است؟! به خدا قسم که فقط در میان ماست نه شما؛ پس از هوی و هوس پیروی نکنید که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

۷۳

فرا
زهی

شبهه دوم: تزئینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

۳. همچنین در زمانی که مردم برای بیعت با عثمان حرکت می کردند نیز فرمودند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرَجِهِ»؛^۱ همانا می دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زرو زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.

در پاسخ به این اشکال، می توان به تفاوت دقیقی اشاره کرد که بین مشروعیت «حاکم» و مشروعیت «حکومت» در بیان بزرگان دین وجود دارد: «در دوران نبوت و در دوران امامت که حاکم جامعه اسلامی از سوی خدا تعیین شده، مردم نقش ندارند. مردم چه بدانند، چه ندانند؛ چه بخواهند، چه نخواهند، پیغمبر امام و پیشوای جامعه است؛

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

رهبر و حاکم مردم است؛ البته اگر مردم دانستند و پذیرفتند، این حاکمیت حقیقی و این حاکمیت حقوقی جنبه واقعی هم پیدا می‌کند؛ اما اگر مردم ندانستند، شناختند یا نپذیرفتند آن کسی که به حق حاکم مردم است، از منصب حکومت برکنار می‌ماند، اما حاکم او است؛ لذا ما معتقدیم در دوران ائمه معصومین علیهم‌السلام با اینکه آن‌ها در جامعه به عنوان حاکم شناخته نشده بودند و پذیرفته نشده بودند؛ اما همه شئون حاکم متعلق به آن‌ها بود و لذا بود که تلاش هم می‌کردند، فعالیت هم می‌کردند و ما در مورد زندگی ائمه علیهم‌السلام از جمله در مورد زندگی امام صادق علیه‌السلام از روی شواهد و قرائن تردیدناپذیر می‌دانیم که این بزرگواران تلاش می‌کردند تا حکومت را که متعلق به آن‌ها و از آن آن‌ها است، قبضه کنند.^۱

امام خمینی: «اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند و چنانچه امر تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزیده، در صدق تحقق آن برآیند و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی‌شود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند؛ اگرچه از تشکیل حکومت معذورند.»^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در خطبه نماز جمعه، ۱۴ مرداد ۶۲.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۴: «فأقامة الحكومة



در نتیجه «شرط رضایت عمومی، فقط مربوط به تصدی حکومت است، نه هرگونه اعمال ولایتی از سوی معصومین علیهم السلام؛ بنابراین قبل از تحصیل رضایت عمومی، اعمال ولایت‌هایی که به حدّ تصدی حکومت نمی‌رسد، همچون اقامه امور حسبیه در اموری مانند اموال و اشخاص بی‌سرپرست، قضاوت در میان اصحاب دعوا و امور دیگری از این قبیل، مانعی نداشته [و] مجاز می‌باشد؛ ولی برای تشکیل حکومت اسلامی و به‌دست‌گرفتن قدرت سیاسی، مطابق روایاتی که نقل شد، الزاماً باید شرط پذیرش مردمی وجود داشته باشد.

نتیجه آنکه باید بین این بیان و آنچه بعضی از نویسندگان ابراز داشته‌اند که حتی اعطای ولایت به بعضی از ائمه علیهم السلام نیز توسط مردم، از راه بیعت با آنان صورت می‌گرفته است، فرق گذاشت؛ زیرا دیدگاه مزبور، علاوه بر آنکه با روایات فراوانی که بر جعل منصب ولایت برای ائمه علیهم السلام از سوی خداوند دلالت می‌کند، منافات دارد؛ با ماهیت بیعت در صدر اسلام نیز سازگار نمی‌باشد؛ چراکه بیعت در آن زمان، فقط برای تأیید و تقویت حکومت، انجام می‌شده و به‌هیچ‌وجه عاملی برای اعطای ولایت و جعل منصب نبوده است. درحالی‌که مطابق آنچه در این مقاله اثبات گردید، هیچ‌یک از دو اشکال فوق لازم نخواهد آمد و بر این اساس،

→ و تشکیل أساس الدولة الاسلامیة من قبیل الواجب الکفائی علی الفقهاء العدول. فإن وفق أحدهم لتشکیل الحكومة يجب علی غیره الاتباع وإن لم یتیسر إلا باجتماعهم يجب علیهم القيام مجتمعين و لو لم یکن لهم ذلك أصلاً لم یسقط منصبهم وإن كانوا معذورین فی تأسیس الحكومة.»

بیعت فقط در مرحلهٔ اعمال ولایت نقش خواهد داشت؛ نه در مرحلهٔ ثبوت ولایت.

ولایت فقیه [نیز] استمرار حکومت معصومین علیهم‌السلام است. در زمان غیبت که تشکیل حکومت اسلامی به رهبری معصوم علیه‌السلام ممکن نیست، کسی که شبیه‌ترین افراد به او است، یعنی فقیه جامع‌الشرایط عهده‌دار ادارهٔ حکومت می‌شود؛ لذا میزان اختیارات حکومتی امام معصوم علیه‌السلام با ولی فقیه فرقی ندارد؛ چراکه اقامهٔ حکومت، نیاز دائمی تمامی جوامع و از جمله جامعه اسلامی است و این نیاز در زمان غیبت و حضور یکسان است؛ بنابراین اختیارات حاکم اسلامی نیز باید در هر دو زمان یکسان باشد.

بر این اساس، همان دلایلی که به رأی مردم در مرحلهٔ اعمال ولایت توسط معصوم علیه‌السلام اعتبار بخشیده بود، در مورد حکومت ولی فقیه نیز همین اثر را خواهد داشت؛ لذا جواز اعمال ولایت توسط فقیه جامع‌الشرایط، فقط در سطح حکومت، نه در سطوح پایین‌تری همچون امور حسبیه، متوقف بر رضایت عمومی و پذیرش مردمی است. بعضی از فقهای معاصر به این مسئله تصریح کرده‌اند که در رأس آنان حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه قرار دارد. نمایندگان معظم‌له در دبیرخانهٔ ائمهٔ جمعهٔ سراسر کشور از ایشان به شرح زیر استفتا کرده‌اند: باسمه تعالی. حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی؛ پس از اهدای سلام و تحیت؛ در چه صورت فقیه

جامع الشرايط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟
نمایندگان حضرت عالی در دبیرخانه ائمه جمعه
سراسر کشور

و امام در جواب مرقوم کرده‌اند:

باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن
تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی
دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی
هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر
می‌شده به بیعت با ولی مسلمین.

روح‌الله الموسوی‌الخمينی^۱

ملاحظه می‌شود که حضرت امام رحمته‌الله علیه در
ابتدای پاسخ نوشته‌اند که 'ولایت در جمیع صور
دارد؛ این عبارت ناظر به مقام ثبوت ولایت است
که رأی مردم در تحقق آن هیچ دخالتی ندارد؛ اما
برای آنکه تصور نشود که این عبارت اطلاق دارد
و شامل مرحله اعمال ولایت نیز می‌شود، با آوردن
کلمه لکن، استدراک کرده و به مسئله تولی امور
مسلمین پرداخته‌اند.

'تولی امور مسلمین' که همان تصدی امور
آنان و اعمال ولایت است، شامل امور مختلفی
همچون امور حسبیه و قضاوت و تشکیل حکومت
می‌شود. آیا در تمام این موارد، ولی فقیه به رأی
مردم نیاز دارد؟ پاسخ حضرت امام رحمته‌الله علیه آن است
که تولی امور مسلمین، [فقط] در خصوص تشکیل
حکومت، متوقف بر رأی مردم است؛ بنابراین با
آوردن عطف تفسیری تعبیر کرده‌اند: 'تولی امور
مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای
اکثریت مسلمین.'

قسمت آخر کلام امام عجل الله فرجه که نوشته‌اند: 'در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین، [شعار] نه دلالت به این مطلب دارد که از دیدگاه ایشان، تولی معصومین علیهم السلام نیز نسبت به امور مسلمانان متوقف بر رأی اکثریت آن‌ها بوده است و اصولاً هم باید چنین باشد؛ زیرا حضرت امام عجل الله فرجه در موارد متعددی به یکسانی ولایت فقیه جامع الشرایط و ائمه معصومین علیهم السلام در خصوص اداره حکومت تصریح کرده و نوشته‌اند: 'للفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه علیهم السلام مما یرجع الی الحکومة و السیاسة' ^۱ و 'ان للفقیه جمیع ما للامام عجل الله فرجه الا اذا قام الدلیل علی ان الثابت له عجل الله فرجه لیس من جهة ولایتہ و سلطنتہ بل لجهات شخصية' ^۲ و دلیلی نیز ارائه نداده‌اند که مقتضی فرق بین معصوم علیهم السلام و ولی فقیه در ناحیه تولی امور مسلمین باشد؛ بنابراین علی‌القاعده باید هر دو مورد را دارای یک حکم دانست؛ چنان‌که کلام ایشان هم در قسمت آخر استفتاء، ناظر به آن است. ^۳

۲.۲.۲.۲. تفاوت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی غربی

«در اسلام مردم یک رکن مشروعیت‌اند، نه همه پایه مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه اساسی دیگری هم

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، کتاب‌البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲. همان، ص ۴۹۶.

۳. محمدجواد ارسطو، اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ... امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است؛ وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنه خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد؛ البته دلیل‌هایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است. بعد از قبول هم فرمود: 'لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا؛^۱ اگر وظیفه من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضی‌ها افتخار می‌کنند: ما باید برویم تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه ابعاد ظلم و ستم، داخلی، اجتماعی و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته...»

اقتصادی که حادث‌ترینش است، می‌باشد، خوب است؛ بنابراین، پایه مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارآیی ندارد؛ لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.^۱

«در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی، یعنی مردم‌سالاری دینی را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم‌سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه! جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آن‌ها نیست، مثل به اصطلاح دموکراسی‌های غربی که اراده مردمی علی‌الظاهر هست؛ اما هدایت الهی را ندارند یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند؛ اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچ‌کدام نیست که بسیاری از کشورها این‌گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شئون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶ آذر ۸۲.

آنجایی که هدایت الهی و ارادهٔ مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحث‌های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمدهٔ نظام جمهوری اسلامی این است.^۱

«در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گویند چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسان‌ها مقبول نیست؛ مگر اینکه خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن که انواع و اقسام ولایات وجود دارد، ارتباط پیدا می‌کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می‌گوییم نه! چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم، در هر مرتبه‌ای از ولایت، باید

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان‌های کاشان و آران و بیدگل، ۲۰ آبان ۸۰.

اهلیت و صلاحیت؛ یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم‌سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می‌تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.»^۱

«نباید اشتباه شود. این مردم‌سالاری به ریشه‌های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً، مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه! خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم. یک سر مردم‌سالاری عبارت است از اینکه: تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می‌کند و البته در آنجا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می‌گیرد از اینکه ما بارها تکرار می‌کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می‌کنند که یک حرف تعصب‌آمیز است؛ درحالی که

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶ آذر ۸۲.

نه! این حرف، حرف ما نیست؛ تعصب آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرف‌ها و دقت‌ها و مثال آوردن‌های برجستگان ادبیات غربی است. آن‌ها خودشان این را می‌گویند. بله، در تبلیغات عمومی، آنجایی که با افکار عمومی سرو کار دارند، اعتراف نمی‌کنند. آنجا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف‌ها را فراوان دیده‌ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده آمریکا نمونه‌اش را می‌بینید؛ این به اصطلاح مردم‌سالاری است. ما آن را نمی‌گوییم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آن‌ها منجر شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت. در قانون اساسی ترتیبی داده شده است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت‌گیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می‌دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.»^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه سالروز قیام مردم قم، ۱۹ دی ۸۰.

«نظام جمهوری اسلامی، نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه عمومی است.»^۱

«امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می‌توانستند اعلان کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچ‌کس هم اعتراضی نمی‌کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفراندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می‌توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همه مردم یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌ای را معین کند و بگوید این‌ها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچ‌کس هم اعتراض نمی‌کرد، اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند...»^۲

آیت‌الله موسوی خلخالی (حفظه‌الله‌تعالی)

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در صحن جامع رضوی، افزودین ۸۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۴ خرداد ۷۸.

در تبیین این بحث می فرمایند: «در اسلام، حق حاکمیت در مراحل سه گانه، قوه مقننه و اجرائیه و قضائیه، به ولی امر یعنی رسول الله ﷺ و سپس امامان و سپس نایب الامام داده شده است؛ بلکه می توان گفت نقش ولی امر در تشریح احکام، فقط نقش تبلیغ از طرف خداست.

اکنون باید دید که این اصل اسلامی چگونه با مفهوم جمهوریت که به معنای انتقال حق حاکمیت از مردم است، تطبیق می کند و این دو مفهوم با هم قابل جمع است و باید دید آیا اسلام حق انتخاب رهبر را به مسلمانان داده است یا نه؛ ولی قبل از بررسی تفکر اسلامی درباره جمهوریت، لازم است به طرز تفکر جهانی درباره مفهوم آن نگاهی بیندازیم.

اصول جمهوریت

حکومت های جمهوری در جهان امروز بر سه اصل مبتنی است:

۱. تشکیل حکومت از سه قدرت:
 - الف. قدرت تشریح، یعنی قانون گذاری و آن در اختیار وکلای مجلس و احیاناً رئیس جمهور است و معمولاً از آن به (قوه مقننه) تعبیر می شود؛
 - ب. قدرت اجرا که با هیئت وزراست (قوه مجریه)؛
 - ج. قدرت قضایی (قوه قضائیه).
۲. استقلال هر کدام از این سه قدرت از یکدیگر؛
۳. انتقال تمام این قدرت ها از ملت به مراکز گفته شده، از طریق انتخاب.

مفهوم انتخاب در جهان امروز

'انتخاب' لفظ عربی و به معنای برگزیدن است و جز این هیچ مفهوم دیگری ندارد. آری، انتخاب همیشه برای هدفی انجام می‌گیرد؛ از باب مثل: انتخاب انگشتر برای به دست کردن و انتخاب زن برای ازدواج و انتخاب معلّم برای درس خواندن و امثال آن و انتخاب نمودن وکلای مجلس و یا رئیس جمهور نیز برای هدفی صورت خواهد گرفت و آن هدف جز این نیست که حکم و فرمان او را مردم بپذیرند و این عمل در حقیقت عهد و پیمانی بیش نیست و این کار در اسلام سابقهٔ اساسی دارد و به عنوان 'بیعت' معمول و متعارف بوده است.

مفهوم بیعت در اسلام

'بیعت' در اسلام نقش اساسی داشت؛ زیرا بدون آن پیشرفت حکومت اسلامی از جنبهٔ مردمی در هیچ عصر و زمانی ممکن نبود و در حقیقت بیعت همان معنای انتخاب را دارد که اگر به صورت جمعی تحقق یافت، معنای جمهوری را می‌دهد و امتیاز بیعت در اسلام بر انتخابات مردمی این است که اگر بیعت با کسی صورت می‌گرفت که از طرف خدا نیز انتخاب شده بود، دارای دو جنبه بود: حکومت الهی و حکومت مردمی.

در قرآن کریم از انتخاب الهی به 'اصطفاء' یاد شده است: قال الله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ﴾؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم را برای رسالت برگزید.

و نیز تحت عنوان 'اختیار [کردن]' آمده است؛
چنانچه خدای عزیز به جناب موسی فرمود:
﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾^۱؛ من تو را
اختیار کردم، پس به وحی گوش فرا ده!

از انتخاب و تعهد مردم در قرآن کریم به عنوان
'بیعت' تعبیر شده است؛ قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲؛ آن‌ها
که با تو (ای محمّد!) بیعت می‌کنند، هر آینه
با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای همه
دست‌هاست، پس کسی که نقض [بیعت] کند،
به زیان خود نقض نموده و هرکس که در عهد با
خدا وفادار باشد به او پاداش بزرگ خواهد داد.

در آیه دیگر درباره خصوص 'بیعت رضوان'
چنین می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۳؛ خداوند از مؤمنین
راضی شد که با تو در زیر درخت [در حدیبیه] بیعت
می‌کنند.

در اسلام، بلکه پیش از آن، بیعت برای انتخاب
زامدار صورت می‌گرفت و احیاناً در پیشامدهای
مهم که تجدید عهد و پیمان لازم و ضروری
تشخیص داده می‌شد؛ تجدید بیعت می‌کردند و
حدود اقدام و تعهدات افراد نیز مشخص می‌شد
که تا چه مرحله باید ایستادگی کنند. در 'بیعت
رضوان' برخی گفته‌اند که بیعت افراد با رسول

۱. طه، ۱۳.

۲. فتح، ۱۰.

۳. فتح، ۱۸.

خدا ﷻ در [خصوص] جنگ با قریش، تا حدّ مرگ بوده؛ ولی برخی تا حدّ فرار نکردن از میدان جنگ ذکر کرده‌اند. به هر حال، بیعت یک نوع انتخاب مقرون به تعهد و پیمان است و بیعت‌کننده، تعهد می‌کند که تا پایان کار، وفادار بماند. ریشه لغوی آن از 'بیع' است؛ به معنای عهد و پیمان که پس از انتخاب ثمن و مثن صورت می‌گیرد و از این روی، در میان اعراب مرسوم بوده، پس از گفت و شنود در خرید و فروش، خریدار و فروشنده دست یکدیگر را به عنوان تنجیز و حتمی شدن معامله و پایدارماندن به آن می‌فشرده و لذا این عمل مصافحه (باهم دست دادن) در مورد بیعت با زمامداران نیز رسم شد... خلاصه گفتار آنکه 'انتخاب' و 'بیعت' دارای یک مفهوم می‌باشند و یا آنکه بیعت، لازم لاینفک انتخاب است؛ یعنی ابتدا انتخاب می‌کند و سپس بیعت و در نتیجه از هم جدا نیستند و انتخابات کنونی در دنیا همین است و بس؛ به این ترتیب که انتخاب رئیس‌جمهور به معنای برگزیدن اوست برای بستن عهد و پیمان ضمنی که فرمانش را انجام دهند و قانون مصوّب او را قبول کنند و این همان مفهوم بیعت در اسلام است؛ هرچند که خلیفه، واقعاً دارای حکومت الهی نبوده باشد؛ بلکه اصولاً باید گفت: کلیه مراحل حکومت اسلامی که از آن به 'حکومت خدا بر مردم' تعبیر می‌شود تا ترکیب با پذیرش مردم [انتخاب خلقی] پیدا نکند؛ هرگز به مرحله فعلیت در نخواهد آمد؛ بلکه لزوم تحقق این ترکیب در تمام مراحل قوس صعودی،

ضروری و حتمی است، به این معنا که تا ولایت نایب امام و بلکه خود امام و پیغمبر، حتی ذات اقدس ربوبی در جامعه‌ای مورد قبول و پذیرش [انتخاب عمومی] واقع نشود؛ هرگز آن جامعه، جامعه اسلامی نیست و آن حکومت، حکومت الهی نخواهد بود و مسئله بیعت با امام و پیغمبر، بلکه موضوع عهد و میثاق توحیدی با عموم خلق که در قرآن کریم به آن اشاره شده است، روشن‌کننده حقیقت جمهوریّت در اسلام است.

پذیرش فقهای منصوب

شاهد گویا بر ضرورت پذیرش خلق در نفوذ حکومت اسلامی، مطلبی است که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام درباره 'حاکمیت فقها' به این عبارت رسیده است: 'فَأَرْضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا'؛ حکومت [و قضاوت] او را قبول کنید؛ زیرا من او را حاکم بر شما قرار دادم. از فرموده امام چنین استفاده می‌شود که در پیشرفت حکومت فقیه، علاوه بر منصب الهی که از طرف امام به او واگذار شده است، مردم نیز باید او را بپذیرند و این جز انتخاب مردمی چیز دیگری نیست که اگر در سطح عموم صورت گرفت، به نام 'جمهوری' نام گذارده می‌شود.

بیعت با امام یا امامت جمهوری

'امامت' تا به صورت 'جمهوری' در نیاید، به حکومت اسلامی نمی‌رسد، برای مثال حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از کشته شدن عثمان باید در نظر گرفت تا معلوم شود که نه تنها جمهوریت در اسلام بی سابقه نبوده؛ بلکه رکن اساسی حکومت اسلامی است؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اینکه دارای مقام امامت و حق حاکمیت خدایی بود، ولی این حق به مدت ۲۵ سال به مرحله اجرا در نیامد؛ زیرا مخالفین اختیار حکومت را در دست گرفته و مانع خلافت آن حضرت شدند و مدت ۲۵ سال، علی علیه السلام کناره گیری کرد؛ ولی پس از انقلاب مسلمین علیه عثمان و کشته شدن او، مردم به طور بی سابقه ای به گرد علی علیه السلام اجتماع نموده و از او خواستند که زمام امور را به دست گیرد و این عمل مردم جز انتخاب اکثریت چیز دیگری نبود و به وسیله بیعت اکثریت به عنوان خلیفه، عنوان حق حاکمیت مردمی نیز به آن حضرت داده شد تا آنجا که خود او فرمود: این انتخاب برای من مسئولیت سنگینی به بار آورد که ناچار شدم حکومت را قبول کنم و فراموش نمی کنیم که علی علیه السلام قبل از آن، مقام ولایت شرعی و حق حاکمیت الهی را دارا بود؛ ولی به مرحله فعلیت نرسید تا مردم انتخابش نموده و با او بیعت کردند و مسئولیت جدیدی به عهده آن حضرت گذاردند.

برای توضیح بیشتر به سخنان خود علی علیه السلام در این باره توجه می کنیم:

در 'خطبه شقشقیه'، این موضوع را با نقل به معنا، چنین شرح می دهد: «پس از مرگ دو خلیفه اسبق، عثمان زمام امور را به دست

گرفت... تا آنکه عثمان به دست مردم کشته شد. ناگهان مردم به دور من جمع شدند و از من درخواست قبول بیعت نمودند. اجتماع مردم آن قدر زیاد بود که همچون یال کفتار که بر گردنش بریزد و همچون گله‌های گوسفند که گرد هم آیند، می‌نمودند تا آنکه نزدیک بود از فشار مردم، حسنین زیر دست و پا بروند و از کثرت جمعیت عبا از دوشم افتاد و بالاخره من قبول بیعت کردم و چون قیام به امر نمودم، گروه‌هایی [ناکثین، مارقین و قاسطین] بر علیه من شورش کردند و فسخ بیعت نموده، گویا سخن خدا را نشنیده بودند. آری، شنیده بودند؛ ولی دنیا در نظر ایشان جلوه کرد و آخرت را فراموش کردند! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیت مردم که درخواست بیعت کردند و نبود قیام حجت خدا با وجود یار و ناصر و اینکه خدا از علما عهد و پیمان گرفته است که بر ظلم ظالم و بیچارگی مظلوم صبر نکنند؛ هرآینه زیر بار خلافت نمی‌رفتم و شتر خلافت را به حال خود رها می‌کردم.

از این سخنان علی علیه السلام به خوبی پیداست که از انتخاب مردم، احساس مسئولیت تازه‌ای کرد و لذا به ناچار قبول حکومت نمود و نیز در پایان سخن از آن دسته‌ها که شورش کردند، گله می‌کند و آنان را به شدت محکوم نموده که چرا پس از آنکه مرا مسئول حکومت کردید، مخالفت نمودید؟! و این همان حق تکوینی است که مردم داشتند و به علی علیه السلام واگذار کردند؛ یعنی

حکومت خلقی. از اینجا به این مطلب می‌رسیم که جمهوری اسلامی، در حقیقت به معنای جمع دو انتخاب و نقطهٔ تلاقی دو قدرت الهی و خلقی و موجب تضاعف دو مسئولیت خدایی و مردمی خواهد بود؛ بلکه می‌توان گفت که اساساً معنای 'بیعت' در اسلام، همان انتخاب مردمی است که معنای جمهوری را می‌دهد و موضوع بیعت در تمام دوران‌های اسلامی از زمان رسول اکرم ﷺ و در عهد خلفای اسبق و بنی‌امیه و بنی‌عباس معمول و متعارف بوده؛ با این تفاوت که خلیفه یا واقعاً ولی امر بوده یا آنکه خود را چنین می‌دانسته [است]؛ ولی درعین حال تا مورد انتخاب عموم، تحت عنوان 'بیعت' قرار نمی‌گرفت، به مقام حکومت اسلامی نمی‌رسید. باز برای مثال، داستان بیعت غدیر خم را با علی علیه السلام می‌توان در نظر گرفت. به این معنا که رسول اکرم ﷺ با اینکه در حضور ده‌ها هزار جمعیت مسلمانان، در بیابان غدیر خم، اعلان ولایت علی علیه السلام را نمود، مکرراً اقرار از مردم گرفت تا ایشان اعتراف به ولایت او کنند و به این مقدار هم اکتفا نکرد و دستور داد تا خیمه‌ای بر پا کنند و علی علیه السلام در آن بنشیند و مردم یکایک با او بیعت کنند و دست انتخاب و پذیرش برای 'ولایت' به او بدهند و در ردیف اولین افرادی که با او دست بیعت دادند، خلفای اسبق، ابوبکر و عمر بودند که در آن روز، مقام ولایت او را رسماً پذیرفتند و به این ترتیب ولایت الهی علی علیه السلام، صورت مردمی به خود گرفت؛ هرچند پس از رسول خدا ﷺ این بیعت نقض شد و

مردم از عهد و انتخاب روز غدیر، روگرداندند و به این ترتیب حکومت مردمی علی عَلَيْهِ السَّلَام منتقض شد و پس از مرگ عثمان، مجدداً با آن حضرت تجدید بیعت نمودند و دو مرتبه حکومت مردمی برای آن حضرت مستقر گردید و زمام امور را به دست گرفت.^۱

۲.۳. ریشه‌داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در مشروعیت ولی فقیه

«در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به وسیله امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ می‌شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امام منصوب می‌شود. مردم در میان کسانی که شایسته ریاست جمهوری هستند، یک نفر را انتخاب می‌کنند و امام، رأی مردم را تنفیذ می‌کنند؛ یعنی اگر امام تنفیذ نکند، این شخص، رئیس جمهور نیست. امام فقیه عادل و ولی امر مسلمین، درباره بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته دار امور است.

در قوه مقننه، امام شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب می‌کند و این به معنای حضور امام در قانونگذاری کشور است که اگر امام در قانونگذاری کشور حضور نداشته باشد، قانونگذاری زیر نظر ولی فقیه انجام نگرفته است؛ همچنان که امام، بالاترین مقامات قوه قضائیه را نصب می‌کند؛ یعنی در قوه قضائیه هم، حضور امام همه‌کاره است.

رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همهٔ مسائل قضایی کشور به آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند و این دو نفر در حقیقت نواب امام، نایبان امام و منصوبان امام‌اند؛ یعنی حضور امام را تأمین می‌کند.^۱

«مسئول در نظام جمهوری اسلامی، مأمور در نظام جمهوری اسلامی، مأمورِ مِّنَ اللَّهِ است؛ امر او از طرف خداست. البته این فکری که در بعضی‌ها رایج است که هرکس رئیس چهار تا آدم در یک اتاق است، می‌گوید من ولیِّ فقیه تو هستم و به‌عنوان ولایت فقیه به آن‌ها دستور می‌دهد؛ این حرف مفت است؛ ولیِّ فقیه یک نفر است؛ اما سیستم، نظام، نظام ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت ما به آنجا منتهی می‌شود؛ مشروعیت الهی است. باید هرچه ممکن است، خودمان را به معنای حقیقی امامت نزدیک کنیم.»^۲

«حاکم اسلامی، حق دارد مالیات بگذارد و حاکم اسلامی، آن کسی است که با ولایت خود و با بینات ادارهٔ جامعه که از پیغمبر و امام دارد، می‌تواند این حقوق را از مردم بگیرد؛ البته بعضی‌ها این فکر در ذهنشان بود، بعضی از علما و برادران عزیز و بزرگوارمان که آیا امام در اینجا، این حق را دارند یا دولت اسلامی و کارگزاران دولت هم این حق را دارند؟ که البته شکی نیست که ما این حقوق را برای امام قائل هستیم؛ اما دولت

۱. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در خطبهٔ نماز جمعه، ۳۰ اردیبهشت ۶۲.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در جمع مسئولان استان خراسان، ۲۸ تیر ۶۵.

اسلامی و دستگاه‌های اسلامی، مگر غیر از مجرای ولایت فقیه هستند؟ امروز در جامعه اسلامی ما، در جمهوری اسلامی، دولت و رئیس‌جمهور و دستگاه قضایی و شورای نگهبان و بقیه دستگاه‌های کارگزار مملکت، جدای از امام نیستند؛ جدای از ولایت فقیه نیستند؛ و الا اگر ما از ولایت فقیه بریده باشیم، جدا باشیم، اعتباری نداریم اصلاً؛ وجودمان یک وجود بی‌دلیلی است. ولی فقیه برای اعمال ولایت خود در جامعه اسلامی، بازوهایی دارد؛ مجاری ای دارد؛ این مجاری و این بازوها را قانون اساسی معین کرده [است]. یکی از این مجاری، دستگاه قضایی است؛ یکی از این مجاری، شورای نگهبان است؛ یکی از این مجاری، دولت جمهوری اسلامی است و کارگزاران دولت هستند. از این مجاری، امام استفاده می‌کند، کارهای اجتماع را انجام می‌دهد. ولی فقیه و امام مسلمین که امور جنگ و صلح و اداره جامعه و مسائل اقتصادی و مسائل فرهنگی و غیره و غیره همه در اختیار او است، خودش شخصاً که مباشر همه این امور نیست...»^۱

«آنچه که امروز در جامعه اسلامی، به همین شکلی که دستگاه قانونگذاری مملکت، دارد اجرا می‌کند و قانون می‌گذارد و دستگاه اجراکننده مملکت، آن را اجرا می‌کند، اینها همه اش احکام حکومت ولی فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع می‌شود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع می‌شود، تمام قوانینی که در

۱. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه، ۵۷ دی ۶۳.

مجلس شورای اسلامی می‌گذرد، همه آنچه که در حوزه اختیارات دولت هست و دولت آن را وضع می‌کند و اجرا می‌کند، همه آنچه که در حوزه دستگاه قضایی هست و دستگاه قضایی آن‌ها را وضع می‌کند یا اجرا می‌کند، همه این‌ها مظاهر حاکمیت ولایت فقیه است. این در حقیقت، به خاطر مشروعیت ولایت فقیه هست که این همه مشروعیت پیدا می‌کند. در جامعه اسلامی، تمام دستگاه‌ها چه دستگاه‌های قانونگذار، چه دستگاه‌های اجراکننده، اعم از قوه اجرائیه و قوه قضائیه، مشروعیتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است و الا به خودی خود، حتی مجلس قانونگذاری هم حق قانونگذاری ندارد. معنای قانون وضع کردن در مجلس شورای اسلامی چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیت‌هایی را در زندگی مردم بر طبق یک مصالحی ایجاد می‌کنند. خب! یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، برای هیچ‌کس جایز نیست و از هیچ‌کس مشروع نیست؛ مگر ولی فقیه. یعنی درحقیقت، قانون‌گذاری هم اعتبارش به اتکاء به ولایت فقیه است. قوه مجریه هم اعتبارش به اتکاء و امضاء تنفیذ ولی فقیه است؛ که اگر ولی فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه‌هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانونگذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب‌الاطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه

هست که این‌ها همه مشروعیت پیدا می‌کنند. در حقیقت، ولایت فقیه، مثل روحی است در کالبد نظام.

بالاتر از این من بگویم، قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چارچوب قوانین است، اعتبارش به خاطر قبول و تأیید ولی فقیه است و الا خبرگان، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر، ۱۰۰ نفر از هر قشری، چه حقی دارند دور هم بنشینند، برای مردم مملکت و مردم جامعه، قانون وضع کنند؛ قانون اساسی وضع کنند؟! اکثریت مردم چه حقی دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همه مردم این قانون را لازم‌الاجرا بکنند. آن کسی که حق دارد قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد؛ او ولی فقیه است؛ او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمه معصومین، در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیتش به‌عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است... درحقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است؛ ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاک‌ها و ارزش‌هاست؛ نه ولایت و حاکمیت یک شخص؛ یعنی خود ولی فقیه هم به‌عنوان یک شخص موظف است که از آنچه که حکم ولی فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب‌الاطاعه است احکام ولی فقیه، حتی

بر خود ولی فقیه. این یک چنین گستره بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه ولایت فقیه داراست، که منتهی هم می شود به ولایت خدا. یعنی چون ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعه اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه اسلامی است؛ البته اگر ولی فقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه، دارای آن اختیاری که ولی فقیه به او داده، خواهد بود؛ همچنانی که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را دستگاه ها دارند انجام می دهند، فراتر از آن هم اگر اختیار خاصی را ولی فقیه به یک دستگاهی، به دولت، به یک وزارتخانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه، تنفیذ کند و بدهد آن اختیار متعلق به آن شخص یا به آن دستگاه خواهد بود، اما در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حق واقعی یا به تعبیری وظیفه واقعی، متعلق به شخص ولی فقیه است. این پایه و قاعده این بحث است که البته در زمینه های گوناگون و اطراف این اصل و محور اساسی، بحث های متعددی وجود دارد.^۱

«مشروعیت سایر نهادهای موجود در حکومت نیز، مستند به حکم ولی فقیه است. مشروعیت ولایت سیاسی فقیه، مبدأ مشروعیت سایر

۱. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲ بهمن ۶۶.

نهادهای موجود در ساختار حکومت می‌گردد؛ زیرا اگر تنفیذ ولی فقیه نباشد، همه نهادهای درون حاکمیت، دچار بحران مشروعیت می‌شوند...؛ بنابراین، شأن و جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی شیعه بسیار بااهمیت است؛ زیرا مبدأ مشروعیت تمامی ارکان نظام سیاسی است. براساس همین مبنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی، که مبتنی بر ولایت فقیه است، قانون اساسی و ریاست جمهوری، پس از رأی مردم باید مورد تنفیذ و امضای رهبر قرار گیرد؛ زیرا صرف اینکه عده‌ای قانونی را نوشتند و اکثر مردم به آن رأی مثبت دادند، لزوم اطاعت شرعی را به دنبال نمی‌آورد، مگر آنکه صاحب ولایت از ناحیه شریعت آن را تنفیذ کند و مطابقت آن را با شرع گواهی دهد. به همین ترتیب، مشروعیت اوامر و نواهی رئیس‌جمهور و دولت نیز منوط به تنفیذ رهبر است؛ زیرا رأی مردم به رئیس‌جمهور، او را صاحب ولایت شرعی بر حکمرانی نکرده است.^۱

آیت‌الله العظمی جوادى آملی (حفظه‌الله‌تعالی) در این رابطه می‌فرماید: «فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم علیه‌السلام است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن، به او بر می‌گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت می‌یابد.»^۲

شهید آیت‌الله بهشتی رحمته‌الله‌علیه نیز در این باره می‌فرماید: «شورای انقلاب را امام تعیین کردند.

۱. احمد واعظی، حکومت اسلامی در سنامه اندیشه سیاسی اسلام، ص ۱۹۸.

۲. عبدالله جوادى آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۵۱.

مشروعیت شورای انقلاب مستقیماً از طریق نصب امام بود؛ اگر ملت به این‌ها اعتماد داشت، بیشتر از طریق اعتمادش به امام بود. به خصوص که آن اول‌ها اسمی هم گفته نمی‌شد [روی مصالح امنیتی و مصالح دیگر] دولت موقت تشکیل شد، با پیشنهاد شورا و نصب امام. مشروعیت دولت موقت از طریق امام بود و امت این مشروعیت را داد؛ اما از طریق امام و امام مشروعیت را داد؛ اما هماهنگ با امت»^۱.

آیت‌الله مصباح یزدی (حفظه‌الله‌تعالی) هم، مشروعیت قانون را به تأیید رهبری مشروط کرده و می‌فرماید: «قانون به خودی خود هیچ اعتباری ندارد حتی اگر همه مردم به آن رأی داده باشند... اگر ما قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی ایران را معتبر می‌دانیم، نه به لحاظ این است که قانون اساسی یک کشور است و درصد زیادی از مردم هم به آن رأی داده اند؛ بلکه به این دلیل است که این قانون اساسی به امضا و تأیید ولی فقیه رسیده و ولی فقیه کسی است که به اعتقاد ما منصوب از جانب امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف است و امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف نیز منصوب از جانب خداست و همان‌طور که حضرت در مقبوله عمر بن حنظله فرمود: رد کردن حکم ولی فقیه رد کردن حکم امام معصوم علیه‌السلام است و رد کردن حکم امام معصوم علیه‌السلام نیز رد کردن حکم خداست و اگر غیر از این باشد و امضا و تأیید ولی فقیه در کار نباشد؛ قانون اساسی ارزش و اعتبار ذاتی برای ما ندارد و اگر احیاناً بر پای بندی

۱. محمد بهشتی، راست‌قامتان جاودانه تاریخ اسلام، ص ۳۹۵.

به آن به عنوان مظهر میثاق ملی تأکید می شود؛ به جهت آن است که ولی فقیه به قانون اساسی مشروعیت بخشیده و مشروعیت، از ولی فقیه به قانون اساسی سرایت کرده نه آن که قانون اساسی به ولایت فقیه وجهه و اعتبار داده باشد.^۱ این بحث را با کلام آیت الله محی الدین حائری شیرازی (حفظه الله تعالی) به پایان می بریم: «... رئیس جمهور منصوب از رهبر است؛ رهبر، منتخب خبرگان و خبرگان منتخب مردم. پس رئیس جمهور با این سلسله مراتب منتخب مردم می شود؛ رسماً و قبلاً به وسیله آراء مردم به مقام شأنت و اهلیت رسیده بود؛ [بنابراین] رأی مردم، رأی تمایل بود. رسمیت و مشروعیت و نفاذ، نتیجه نصب ولی فقیه است؛ [چراکه] مُجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ.»^{۲، ۳}

۴.۲. رابطه مردم و حکومت در نظام مردم سالاری دینی

در این قسمت به رابطه مردم و حکومت می پردازیم که در دو بخش درخور بررسی است: بخش اول، شناخت وظایف مردم در ایجاد و پاسداری از حکومت اسلامی و دوم، بررسی وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم و نظام اسلامی.

۱. محمد تقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۱۵.

۲. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ۲۳۸.

۳. به نقل از: <http://www.irna.ir>

۲. ۴. ۱. وظایف مردم در حکومت

اسلامی

در حکومت اسلامی همان‌گونه که وظایفی برعهده حکومت اسلامی است، وظایفی نیز برعهده مردم نهاده شده است. در این قسمت، وظایف مردم در قبال حکومت اسلامی، واکاوی و درباره آن بحث می‌شود.

۲. ۴. ۱. ۱. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «هرکسی، هر جمعیتی، هر اجتماعی، حق اولی‌اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.»^۱

«امیرالمؤمنین ع می‌فرماید: '... وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارَّوْا عَلَى كِبَالَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اِزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ؛^۲ سوگند به آن که بذرا بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت‌کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد...، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم.»^۳

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام ع، ج ۴، ص ۴۹۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸.

«قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند، خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.

خب! مسئله اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگرچه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم؛ لکن یک چیز 'لا بُدّ منه' ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می‌آید. وقتی پنج نفر درباره یک چیزی تصمیم‌گیری می‌کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلایی روشنی است که اسلام این‌ها را تصویب و امضاء کرده است.

بنابراین ولایتی که امروز شما دارید؛ قانونگذاری، ولایت است، یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم‌سالاری دینی که ما می‌گوییم، معنایش این است؛ یعنی نماینده مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین

شده، یک ولایتی پیدا کرده است که این شد یک تکلیف؛ بنابراین آنچه که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، برای من شخصی و نوعی واجب‌الاتباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنا، مبنای اسلامی است... .

تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه محکم، برخاسته از ولایت الله، با شیوه مشخص و تدوین شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان‌ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپزند، بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشان در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می‌دهند؛ بنابراین پایه مردم‌سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.^۱

«در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.»^۲

«در قانون اساسی ترتیبی داده شده است

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۲۶ آذر ۸۲.

که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت‌گیری اسلامی، در همهٔ ارکان نظام، ظهور و بروز می‌دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایهٔ اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.^۱

«جمهوری اسلامی، یعنی آنجایی که هدایت الهی و ارادهٔ مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحث‌های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمدهٔ نظام جمهوری اسلامی این است.»^۲

سیرهٔ عملی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نیز به روشنی جایگاه بلند «بیعت» را در تشکیل حکومت اسلامی تبیین می‌کند که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. «تاریخ زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به‌ویژه چگونگی قبول حکومت و خلافت از سوی آن حضرت، گواه روشنی بر اهتمام وی به تأثیر آرای عمومی در تعیین زمامدار می‌باشد.

توضیح اینکه بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با وجود نصوص و تصریحات فراوان آن حضرت بر اینکه امامت و خلافت بعد از ایشان برعهدهٔ

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم، ۱۹ دی ۸۰.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان‌های کاشان و آران و بیدگل، ۲۰ آبان ۸۰.

علی علیه السلام بود و در وجود وی تبلور می‌یابد، برنامهٔ سقیفه شکل گرفت و موجب انحراف خلافت از مسیر اصلی خود گردید. علی علیه السلام که در زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی بعضی از اصحاب به غسل و تجهیز آن حضرت اشتغال داشت، پس از آنکه از بیعت مردم با ابوبکر آگاه شد در صدد تحصیل حق مسلم خود برآمد تا چنین پنداشته نشود که وی اعتقادی به حقانیت خود نداشته و لذا در این خصوص اقدامی نکرده است، از این رو بود که آن حضرت به همراه همسرش فاطمه زهرا علیهما السلام به خانه‌های انصار رفته از آنان یاری می‌طلبید. فاطمه علیها السلام نیز آنان را به یاری امیرالمؤمنین علیه السلام فرا می‌خواند؛ لیکن آنان در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، کار بیعت با این مردم اتمام یافته است، چنانچه پسرعمویت زودتر از ابوبکر از ما بیعت می‌خواست، به یقین کسی را با او برابر نمی‌کردیم و جز او را نمی‌پذیرفتیم. علی علیه السلام پاسخ می‌داد: شگفتا! انتظار داشتید جنازهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدون انجام کفن و دفن میان خانه بگذارم و برای به‌دست آوردن حکومتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌جا مانده بود، به نزاع و کشمکش پردازم؟ فاطمه علیها السلام نیز می‌گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود، عمل کرد و وظیفهٔ خود را انجام داد. آنان نیز کاری کردند که خدا از آنان بازخواست خواهد کرد.^۱

۲. «هنگامی که مردم پس از کشته شدن

۱. اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۳؛ به نقل از: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳.

خلیفه سوم به نزد علی علیه السلام آمده و با اصرار فراوان خواستند با آن حضرت بیعت کنند، فرمود: 'دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي... وَ اعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اَصْنَعْ اِلَيَّ قَوْلَ الْقَائِلِ وَ عَثَبِ الْعَاتِبِ وَ اِنْ تَرَكْتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَّلَيْتُمُوهُ اَمْرَكُمْ؛^۱ مرا واگذارید و شخص دیگری را برای این مسئولیت انتخاب کنید... و بدانید که اگر من دعوت شما را اجابت کنم، براساس آنچه خود می دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نخواهم داد؛ ولی اگر مرا واگذارید، من نیز همانند یکی از شما هستم و شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم، نسبت به کسی که حکومت خویش را به وی بسپارید.'

بدون شک امام معصوم علیه السلام از مبالغه و مجامله و تعارفات غیرواقعی و گزاف گویی منزّه است؛ بنابراین وقتی می فرماید به سراغ دیگری بروید و بدانید که اگر مرا واگذارید و شخص دیگری را به حکومت بر خود برگزینید، نسبت به او از همه شما شنواتر و مطیع تر خواهم بود، حقیقت را بیان می کند.

تأمل در این قطعه زیبای تاریخی، گویای آن است که یک امام معصوم علیه السلام که در زمان خود، تنها کسی است که دارای ولایت الهی می باشد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع متعددی بر این مقام او تأکید کرده است، باوجود ظلم های فراوانی که در حق او روا داشته شده و به سکوتی طولانی در

طی ۲۵ سال، به گونه‌ای دردناک، خار در چشم و استخوان در گلو، مجبور گشته است؛ اینک که مردم به او روی آورده‌اند، آن را یک فرصت طلایی برای خود نمی‌شمرد؛ بلکه در صدد آگاهی دادن به مردم بر می‌آید تا رضایت و انتخاب آنان از روی علم باشد.^۱

علی علیه السلام در یکی از نامه‌های خود به این حقیقت اشاره کرده می‌فرماید: «و ان العامة لم تباعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر»؛^۲ توده مردم به خاطر قدرت و زور و حادثه‌ای ناگهانی با من بیعت نکردند.

۳. «در تاریخ طبری به نقل از محمد بن حنفیه آمده است که گفت: من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علی علیه السلام بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند: این مرد [عثمان] کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم. نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر است.

علی علیه السلام فرمود: 'این کار را انجام ندهید؛ چراکه من وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیرتان باشم. گفتند: نه به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم.' حضرت فرمود: 'فَفِي الْمَسْجِدِ إِنَّ بَيْعَتِي لَا تَكُونُ حَقِيًّا وَلَا

۱. محمد جواد ارسطو، اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲. نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۴.

تَكُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِينَ؛^۱ پس [مراسم بیعت] در مسجد باشد؛ چراکه بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی باشد.^۲

۴. «در نهایت نیز آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را می پذیرد؛ در روایت های متعددی از جمله روایت «لولا حضور الحاضر»... دلیل آن را همین «بیعت» پرشور مردم بیان می فرماید؛ حضور جمعیت فراوان و وجود یاورانی که باعث اتمام حجت بر علی علیه السلام شدند و هردو گواه بر اقبال عمومی مردم به آن حضرت است؛ اقبالی که وسعت و عظمتش به اندازه ای بود که علی علیه السلام درباره آن فرمود: «وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَفَبَضَّتْهَا ثُمَّ تَدَاكُكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرَدَهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّدَاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِيفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَ حَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ»؛^۳ شما دستم را گشودید من آن را بستم، شما دستم را کشیدید من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید؛ همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش هنگام خوردن آب تا جایی که کفش از پای در آمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با من تا آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن،

۱. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۳.

۲. محمد جواد ارسطو، اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام، مجله

حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

خرامان برای بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق، بدون روبند برای بیعت شتافتند.^۱

۲.۱.۴.۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «تبعیت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم، به حکم خدا است که می فرماید: ﴿وَاطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا 'اولی الامر' نیز به حکم الهی است، آنجاکه می فرماید: ﴿اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر مِنْكُمْ﴾.^۲

«امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمانان پذیرفته شده است که اگر کسی ﴿اولی الامر منکم﴾ بود؛ یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است؛ یعنی 'اطاعت از پیغمبر' را به عنوان 'حاکمیت مسلمانان' منتقل کرده اند به افراد دیگری در جامعه بشری، به شکل های مختلف؛ البته بعضی ممکن است از برادران اهل سنت، عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصور کنند که این حاکم هر جور بود؛ فاسق بود؛ فاجر بود؛ وابسته بود؛ بی دین بود، اطاعت او هم واجب است؛ لکن مسلماً عدّه زیادی از مسلمانان، مسلمانان اهل سنت، برادران سنی ما معتقد

۱. محمدجواد ارسطو، اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲. نساء، ۵۹.

۳. روح الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶.

هستند بر اینکه حکومت اسلامی که متعلق به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود، این به انسان‌هایی با یک شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحاد و فجور منتقل خواهد شد.^۱

امام خمینی رضوان الله علیه: «واجب است اطاعت کنید از اولی الامر... بر شما واجب است به حکم اسلام، که تبعیت کنید و به حکم قرآن، به حسب رأی علمای خودتان، به حسب رأی مشایخ خودتان. شما اگر چنانچه مسلم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی‌کنید؟ چرا به حسب آن طوری که علمای شما استفاده [کرده‌اند] از آیه شریفه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ اطاعت نمی‌کنید؟ شما در صورت مسلمان هستید، در ظاهر اظهار اسلام می‌کنید؛ به حسب واقع مسلم نیستید.»^۳

امام خمینی رضوان الله علیه: «من باید یک تنبّه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (نخست‌وزیر) را قرار دادم... ایشان را که من قرار دادم، واجب‌الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه‌های نماز جمعه،

۱۶ بهمن ۶۶.

۲. نساء، ۵۹.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام رحمته، ج ۹، ص ۳۳۷.

مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع، جزایش در قانون ما هست؛ در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می‌دهم به کسانی که تخیل این معنی را می‌کنند؛ که کارشکنی بکنند یا اینکه خدای نخواستہ یک وقت قیام بر ضد این حکومت بکنند. من اعلام می‌کنم به آن‌ها که جزای آن‌ها بسیار سخت است؛ در فقه اسلام. قیام بر ضد حکومت خدایی، قیام بر ضد خداست؛ قیام بر ضد خدا کفر است.^۱

«بالآخره ولی فقیه از امام معصوم علیه السلام که بالاتر نیست، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: 'لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا'؛^۲ بنابراین باید وجود ناصر باشد؛ بایستی افراد بیایند، بخواهند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی برعهده آن حاکم، آن تکلیف منجز خواهد شد؛ مجبور است که عمل بکند و الا آن تکلیف، اگر بر او تکلیفی باشد، تکلیف منجزی نخواهد بود. اینجاست که نقش مردم، نقش مهمی است. هرکسی که دغدغه مردم را دارد، باید برای این بخش فکر بکند، کاری کند که مردم به ایمان و تبعیت و اطاعت 'عن قلب' ^۳ کشانده بشوند؛ چون این کار مشکلی نیست؛ وقتی مردمی هستند مثل مردم ما، مردم مؤمن، دین باور، معتقد

۱. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام علیه السلام، ج ۶، ص ۵۹: «معرفی آقای مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت».

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. از صمیم قلب.

به مبانی، حاضر برای فداکاری در این راه.»^۱
 علامه حسینی طهرانی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد: «أولین حقی که والی، یعنی دولت اسلام (ولایت فقیه) بر مردم دارد، حق فرمانبرداری است و در تاریخ اسلام آن را 'حق بالسمع والطاعة' می‌گویند و این هم از روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده است که فرمودند: باید که امت بالسمع والطاعة، از والی و فرمانده اطاعت کند.

عباده بن ولید در کتاب موطاء، مالک (نویسنده این کتاب) روایتی دارد که پیغمبر آن را به عنوان حق شنوایی و فرمانبرداری در سختی و آسانی، در نشاط و بدحالی تعبیر فرمودند؛ یعنی امت از والی باید اطاعت کند و این از آیه قرآن گرفته شده است: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

این است و جز این نیست که قول مؤمنان، در زمانی که آن‌ها را به خدا و رسول دعوت کنند، برای اینکه میان آن‌ها حکم کند، این است که بگویند: 'سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا'؛ گوش محض هستیم و اطاعت محض هستیم. 'وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ'؛ بنابراین، اصل، اطاعت امت از والی طبق این آیه شریفه قرآن است.»^۳

ضرورت تبعیت از حاکم اسلامی، در کلام آیت‌الله روحانی رحمته الله علیه نیز انعکاس یافته است:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس

خبرگان، ۱۵ بهمن ۷۶.

۲. نور، ۵۱.

۳. سید محمدحسین حسینی طهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ص ۱۵۴.

«چنان که حاکم همان کسی باشد که خداوند او را حاکم قرار داده است و او امر به معصیت نکند، اطاعت از او واجب است. آیه کریمه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ دلیل روشن این مطلب است. در این آیه کریمه، قطع نظر از اطاعت خدا به اطاعت پیامبر ﷺ و اولی الامر هم امر شده است... اطاعت پیغمبر ﷺ و اولی الامر غیر از عمل به احکام شرعی است، مانند نماز؛ زیرا عمل به احکام، اطاعت خدا است؛ اطاعت پیغمبر ﷺ و اولی الامر عبارت است از: عمل کردن به دستورات آنان در اداره امور مملکتی و نظام اجتماعی.

... ابوامامه روایت می کند که: «أَطِيعُوا وِلَاةَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ؟»^۲ شنیدم پیامبر گرامی ﷺ می فرماید: ای مردم! اطاعت بنمایید کسانی [را] که ولی امر شما هستند [کسی که پیغمبر ﷺ او را ولی امر بداند، همان است که خدا او را حاکم قرار داده است] و در سایه این اطاعت داخل بهشت می شوید.

صدوق رحمته الله علیه از امام صادق عنه السلام روایت می کند که فرمود: «الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ وَ آدَاءُ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ شریعت سهل و آسان محمدی عبارت است از: به پاداشتن نماز، دادن زکات و روزه گرفتن در ماه رمضان و حج

۱. نساء، ۵۹.

۲. شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۲۸.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۲۸.

بیت الله الحرام و طاعت رهبر و پیشوا و ادای حقوق مؤمنین. ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می کند که بعد از آنکه از آن حضرت سؤال شد: حق امام و پیشوا بر مردم چیست؟ فرمود: 'حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا قُلْتُ فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ يَقْسِمَ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ'؛^۱ حق امام بر مردم این است که به حرف او گوش بدهند و فرمانبردار او باشند.

می گوید: سؤال کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: ثروت های عمومی را حیف و میل نکند و به هرگونه که میل او باشد، تقسیم نکند؛ بلکه به نحو مساوی تقسیم کند و نسبت به آحاد ملت به عدالت رفتار نماید.

عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: 'السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ أَبْوَابُ الْخَيْرِ السَّمْعُ الْمُطِيعُ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ وَ السَّمْعُ الْعَاصِي لَا حُجَّةَ لَهُ وَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَ احْتِجَاجُهُ يَوْمَ يَلْقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ'؛^۲ گوش دادن و فرمانبرداری نمودن موجب روی آوردن خیرات است و به خیر نمی رسد شخص، مگر با اطاعت. شخص مطیع، حجت بر علیه او نیست؛ [و شخص] غیر فرمانبردار، در روز قیامت حجت ندارد بر ترک اطاعت و امام مسلمین با اصدار فرامین، حجت و احتجاجش با مردم تمام است؛ در وقت ملاقات با خدا.

حضرت امیر علیه السلام در خطبه ای چنین می فرماید: 'أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَمُ فِي الْحَقِّ جَمِيعاً سِوَاءَ

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۳۳.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۹.

أَسْوَدَكُمْ وَ أَحْمَرَكُمْ وَ جَعَلَكُمْ مِنَ الْوَالِي وَ جَعَلَ الْوَالِي مِنْكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ مِنَ الْوَالِدِ وَ الْوَالِدِ مِنَ الْوَلَدِ فَجَعَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ إِنْصَافَكُمْ وَ التَّعْدِيلَ بَيْنَكُمْ وَ الْكَفَّ عَنْ فَيئُكُمْ فَإِذَا فَعَلَ مَعَكُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ؛^۱ خدا جمیع بشر را در حقوق، یکسان قرار داده... حق شما بر والی، آن است که انصاف و برابری بین شما معمول دارد... در صورتی که چنین کرد، واجب است بر شما اطاعت او در آنچه موافق حق است.

اساساً اگر اطاعت واجب نباشد، هرج و مرج لازم می آید و چنانچه حاکم به معصیت حکم کرد، اطاعت او واجب نیست؛ زیرا قطع نظر از آنکه در روایات، اطاعت مقید شده است به حکم موافق حق، روایت متواتره از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که فرموده اند: 'لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ'؛^۲ طاعت هیچ مخلوقی در صورتی که امر به معصیت خدا بکند، واجب نیست.^۳

۲. ۴. ۱. ۳. آرائه نظر مشورتی

«تشکیل مجالس مقننه به شکل فعلی در کشورهای اسلامی در یک قرن اخیر رایج شده؛ ولی در اصل، اسلام منادی و پیشروی برپایی حکومت های مردمی و شورایی در چارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان الهی ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۴ در مهمات

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲. أمالی الصدوق، ص ۳۷۰.

۳. سید محمد صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، ص ۱۳۳.

۴. آل عمران، ۱۵۹.

حکومتی اسلام مشورت می‌فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع، بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می‌کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی‌سابقه مسلمانان در آغاز تاریخ اسلام بوده است.^۱

«اسلام در ضمن اینکه احکام الهی و اراده الهی را در هدایت و صلاح انسان‌ها دارای کمال تأثیر می‌داند، اراده انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همه کارها پیش بینی کرده است. یک نمونه آن همین مسئله شورا است. خدای متعال در علائم مؤمنین می‌فرماید: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۲؛ کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند؛ البته مشورت، با شکل‌های مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این [شوراهای اسلامی شهر و روستا] هم، یک شکل از اشکال مشورت است.»^۳

استاد شهید مطهری رحمته‌الله علیه در ضرورت بحث مشورت می‌نویسند: «در دستورات دین مقدس اسلام به مشورت توصیه اکیدی شده؛ خصوصاً در کارهای اجتماعی. اولاً خود قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۴؛ آن‌ها که

۱. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی، ۲۵ خرداد ۷۸.

۲. شوری، ۳۸.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار مسئولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور ۴ خرداد ۷۸.

۴. شوری، ۳۸.

دعوت الهی را پذیرفته و نماز را به پا داشته‌اند و کارهای خود را با مشورت حل و فصل می‌کنند و از روزی‌هایی که به آن‌ها داده‌ایم، انفاق می‌کنند. یکی از مختصات اهل‌ایمان را این مطلب قرار می‌دهد که کارهایشان را با شور و هم‌فکری صورت می‌دهند؛ آن را هم‌ردیف نماز و انفاق قرار داده [است]. دربارهٔ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱ نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باش، برای آن‌ها دعا و استغفار کن و در کارها با آن‌ها مشورت کن.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنکه پیغمبر بود و با آنکه مردم توقع نداشتند که او رأی و عقیده و نظر آن‌ها را بخواهد و دخالت دهد؛ او خودش برای آنکه مردم را تحقیر نکرده باشد، برای آنکه به مردم شخصیت بدهد و شخصیت آن‌ها را محترم بشمارد، برای اینکه دستورالعمل امت باشد برای همیشه، با آن‌ها مشورت می‌کرد و از آن‌ها نظر می‌خواست.

داستان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظردادن سلمان فارسی که در ایران در این‌گونه مواقع دور شهر خندق می‌گنند و به این وسیله از خود دفاع می‌کنند و پذیرفتن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نظر سلمان را، معروف است.

سخن امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن خطبه^۲ همین‌که به اینجا رسید که فرمود: یک نفر در هر

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۵.

مقام و هر درجه‌ای باشد، مقامش در دین و در نزد خدا هرچه باشد، مافوق همکاری با دیگران نیست؛ افراد دیگر هم هراندازه در چشم‌ها حقیر و بی‌قدر نمایند، این حق از آن‌ها سلب نمی‌شود که به همکاری دعوت بشوند؛ سخن که به اینجا رسید، یکی از مستمعین مثل اینکه تهییج شد و تحت تأثیر احساسات خود قرار گرفت، از جا حرکت کرد و از آن حضرت تشکر و ثنای بلیغی کرد.

بعد از حرف‌های او دومرتبه حضرت به سخن درآمد و جمله‌هایی فرمود. از آن جمله‌ها من امشب فقط یک نکته را که باز در مورد حق است و مکمل مطالب گذشته است، عرض می‌کنم. آن نکته این است که حضرت آمادگی خود را برای شنیدن هر نوع انتقادی و عرضه داشتن پیشنهادهای اصلاحی ذکر می‌کند و می‌گوید: با من به تعارف و رودرواسی و مجامله رفتار نکنید، هرچه به نظرتان می‌رسد؛ بگویید. فرمود: 'و لا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَ لَا تَطْتَوُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي وَ لَا الْتِمَاسِ اعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَانَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ اِنْ يُقَالَ لَهُ اَوْ الْعَدْلَ اِنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا اَثْقَلَ عَلَيْهِ؛^۱ با من با تعارف و تملق و رودرواسی رفتار نکنید. گمان نبرید که گوش من برای شنیدن انتقاد و عرضه شدن اینکه مقتضای حق این است که چنین و چنان باشی، سنگین است. بدانید آن کس که شنیدن انتقاد و تذکرات و سخن حق بر گوشش ثقیل است، عمل برطبق حق بر او سنگین‌تر خواهد بود. علامت

اهل حق و اهل عدل این است که از تذکرات و انتقادات پروا ندارند.

این جمله را برای این فرمود که قبلاً آن مرد برخاسته بود و از آن حضرت مقداری ثنا و ستایش کرده بود. خواست به مردم بفهماند که گمان نکنید من خوشم می‌آید که از من تعریف کنید؛ بنای کار را بر مصانعه و مجامله بگذارید؛ نه، برعکس؛ انتظار من اظهارنظرهای صریح و خیرخواهانه است در کارها: 'فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ'؛^۱ مبدا از تذکرات بجا و از مشورت دادن‌ها مضایقه کنید.

اینکه می‌گویند حکومت علی عَلَيْهِ السَّلَام عالی‌ترین مظهر دموکراسی بود، روی همین جهات بود؛ خودش با آنکه امام است و قدرت‌های مادی و معنوی را در اختیار دارد، به مردم پروبال می‌دهد، آن‌ها را بر انتقاد و اعتراض تشجیع می‌کند.^۲

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه‌الله تعالی) نیز در تفسیر نمونه به این بحث پرداخته و فرموده‌اند: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از آغاز جنگ 'احد' در چگونگی مواجهه با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که در آینده، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد که: 'باز هم با

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

آن‌ها مشورت کن؛ هرچند نتیجه مشورت در پاره‌ای از موارد، سودمند نباشد؛ زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم، منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان‌های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالابردن شخصیت آن‌ها وجود دارد، از همه این‌ها بالاتر است.

اکنون ببینیم پیامبر ﷺ در چه موضوعاتی با مردم مشورت می‌کرد. گرچه کلمه 'الامر' در 'و شاورهم فی الامر' مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود؛ ولی مسلم است که پیامبر ﷺ هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی‌کرد؛ بلکه در آن‌ها صرفاً تابع وحی بود؛ بنابراین مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر، پیامبر ﷺ در قانون‌گذاری، هیچ‌وقت مشورت نمی‌کرد و تنها در طرز اجرای قانون، نظر مسلمانان را می‌خواست و لذا گاهی که پیامبر ﷺ پیشنهادی را طرح می‌کرد، مسلمانان نخست سؤال می‌کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد؟ یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد؟ اگر از قبیل دوم بود، اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود، تسلیم می‌شدند. چنان‌که در جنگ بدر، لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر ﷺ می‌خواستند در نقطه‌ای اردو بزنند. یکی از یاران به نام «حباب بن منذر» عرض کرد: ای رسول خدا! این محلی را که برای

لشکرگاه انتخاب کرده‌اید، طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد یا صلاح دید خود شما می‌باشد؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: فرمان خاصی در آن نیست. عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل، جای مناسبی برای اردوگاه نیست؛ دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد. آنگاه، قرآن در ادامه می‌افزاید: به‌هنگام تصمیم‌نهایی باید توکل بر خدا داشته باشی:

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

همان اندازه که به‌هنگام مشورت، باید نرمش و انعطاف به‌خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم‌نهایی، باید قاطع بود؛ بنابراین، پس از برگزاری مشاوره و روشن‌شدن نتیجه مشورت، باید هرگونه تردید، دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم‌گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده و آن، تصمیم قاطع می‌باشد. قابل‌توجه این‌که: در جمله بالا، مشاوره به‌صورت جمع ذکر شده [است]: ﴿وَوَاشِرْهُمْ﴾؛ ولی تصمیم‌نهایی تنها به‌عهده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به‌صورت مفرد ذکر شده [است]: ﴿عَزَمْتَ﴾. این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می‌کند و آن این‌که: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به‌صورت دسته‌جمعی انجام گیرد؛ اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، اراده واحدی به‌کار افتد. در غیر

این صورت، هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه، به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد؛ به همین جهت، در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظر یک نفر اداره می شود.^۱

۱۲۳



شبهه دوم: تزئینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

۲.۴.۱.۴.۲. نظارت بر اجرای حکومت

امام خمینی رضوان الله علیه: «باید همه زن ها و هم مردها در مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند. ملت باید الان همه ناظر امور باشند؛ اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می کند دولت؛ استفاده بکنند [، انتقاد بکنند]، اگر یک کار خلاف دیدند.»^۲

امام خمینی رضوان الله علیه: «ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی، پشتیبانی از دولت ها [یی] بکند که به خدمت ملت هستند؛ اگر دولتی را دید که خلاف می کند، ملت باید به او توهنی بزند.»^۳

امام خمینی رضوان الله علیه: «آگاهی مردم و مشارکت و نظارت

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۰.

۳. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۷.

و همگامی آن‌ها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگ‌ترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می‌باشد.»^۱

حضرت آیت‌الله‌العظمی جوادى آملی (حفظه‌الله‌تعالی) در این باره می‌فرماید: «اسلام برای اینکه نظام الهی از هر گزندی محفوظ بماند، مردم را نیز به‌عنوان ناظر ملی موظف کرده است و این‌گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ سِمَتی نداشته باشند. اسلام، مردم را ناظرِ حُسن اجرای قانون دینی و الهی قرار داده [است].»^۲

نقش نظارت مردمی در کلام آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (حفظه‌الله‌تعالی) چنین انعکاس یافته است: «مردم به‌عنوان حامیان حکومت و بازوهای دولت اسلامی و نیز به‌عنوان نظارت و امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و ارشاد، در حکومت نقش دارند.»^۳

ایشان در جای دیگر می‌نویسند: «کارهای مهم اجتماعی، بدون حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی، امکان‌پذیر نمی‌باشد. بدین جهت مشارکت مردم در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی، لازم و ضروری است و برای جلب مشارکت مردم، نفوذ در دل‌ها و محبوبیت اجتماعی مورد نیاز می‌باشد.»^۴

استاد شهید مطهری رحمته‌الله‌علیه نیز می‌گویند: «آنچه

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. عبدالله جوادى آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص ۸۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی، استفتانات جدید، ج ۳، ص ۵۴۵.

۴. ناصر مکارم شیرازی، آیات ولایت در قرآن، ص ۳۷۳.

می‌تواند جلوی استبداد را بگیرد، شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آن‌ها بر کار حاکم است.^۱

۲.۴.۲. وظایف حکومت اسلامی در

قبال مردم

«جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه تربیت، صحنه عدالت؛ این‌ها همه، میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است.

دین آمده است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند.

دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از

دنيا عرصهٔ ديگرى براى اداى رسالت خود پيدا كند. دنيا هم بدون مهندسي دين و بدون دستِ خلاق و سازندهٔ دين، دنيايى خواهد بود تهى از معنويت، تهى از حقيقت، تهى از محبت و تهى از روح. دنيا، يعنى محيط زندگى انسان، بدون دين تبديل مى‌شود به قانون جنگل و محيط جنگلى و زندگى جنگلى. انسان در اين صحنهٔ عظيم بايد بتواند احساس امنيت و آرامش كند و ميدان را به سوى تعالى و تكامل معنوى باز نمايد. در صحنهٔ زندگى بايد قدرت و زور مادى ملاك حقانيت به حساب نيايد. در چنين صحنه‌اى، آنچه مى‌تواند حاكميت صحيح را بر عهده بگيرد، جز دين چيز ديگرى نيست. تفكيك دين از دنيا به اين معنى، يعنى خالى‌كردن زندگى و سياست و اقتصاد از معنويت؛ يعنى نابودكردن عدالت و معنويت. دنيا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده در عرصهٔ جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیلهٔ رشد و تکامل انسان است. این‌ها هم از نظر دين ابزارهايى هستند براى اينكه انسان بتواند راه خود را به سوى تعالى و تكامل و بروز استعدادهايى كه خدا در وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنياى به اين معنا، از دين قابلِ تفكيك نيست. سياست و اقتصاد و حكومت و حقوق و اخلاق و روابط فردى و اجتماعى به اين معنا، از دين قابلِ تفكيك نيست؛ لذا دين و دنيا در منطق امام بزرگوار ما مكمّل و آميخته و درهم‌تنیده با يكديگر است و

قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه‌ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آن‌ها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.»^۱

۱۲۷

فولاد
رهبر

شبهه دوم: تزئینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

۲. ۴. ۲. ۱. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان

«نظام جمهوری اسلامی، نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور، دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه عمومی است.»^۲

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطوری رأی داد ما هم

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴ خرداد ۸۴.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در صحن جامع رضوی، ۱ فروردین ۸۴.

از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام ﷺ به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.»^۱

«ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت باتوجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»^۲

«در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

... دوم آن‌که برای تحقق این هدف، از توده‌های مؤمن و آگاه و دردمند و فداکار و نه از احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی، نیروی انسانی لازم گرفته شد و رهبر حکیم، نصرت را پس از توکل به خدا، از نیروی لایزال مردم جستجو کرد و در سایه مجاهدت پانزده ساله، جنود رحمان را از بندگان خدا به وجود آورد و در راه خدا به حرکت درآورد: 'هوآلذی ائدک بنصره وبالمؤمنین'»^۳

«بدون پشتیبانی مردم نمی‌شود کار کرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم الله اکبر بگویند. این پشتیبانی نیست؛ پشتیبانی این است که همکاری کنند.»^۴

۱. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی رحمته، ۱۰ خرداد ۶۹.

۴. سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۶.

«...همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را کراراً گفتم، شما هم خودتان گفتید که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت تا شرکت مردم نباشد، نمی شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام و شما را رساندند به اینجا، آن ها را کنار نگذارید، رد نکنید، آن ها را وارد کنید در کار.»^۱

استاد شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ به تعلیل ریشه توجیه دین به آزادی انسان در امور اجتماعی پرداخته و می نویسد: «احتیاجات بشر در آب و نان و جامه و خانه خلاصه نمی شود. یک اسب یا یک کبوتر را می توان با سیرنگه داشتن و فراهم کردن وسیله آسایش تن، راضی نگه داشت؛ ولی برای جلب رضایت انسان، عوامل روانی به همان اندازه می تواند مؤثر باشد که عوامل جسمانی. حکومت ها ممکن است از نظر تأمین حوائج مادی مردم یکسان عمل کنند، درعین حال از نظر جلب و تحصیل رضایت عمومی یکسان نتیجه نگیرند؛ بدان جهت که یکی حوائج روانی اجتماع را برمی آورد و دیگری بر نمی آورد.

یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است که حکومت با چه دیده ای به توده مردم و به خودش نگاه می کند؛ با این چشم که آن ها برده و مملوک و خود مالک و صاحب اختیار

است؟ یا با این چشم که آن‌ها صاحب حق‌اند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت اول هر خدمتی انجام دهد، از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مُشعر بر نفی حق حاکمیت آن‌ها باشد، از شرایط اولیۀ جلب رضا و اطمینان آنان است.»^۱

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «بشر اگر بخواهد رشد پیدا کند، باید در کار خودش آزاد باشد؛ در انتخاب خودش آزاد باشد. شما بچه‌تان را تربیت می‌کنید، خیلی هم علاقه‌مند هستید که او آن طوری که دلتان می‌خواهد از آب دربیاید؛ ولی اگر همیشه از روی کمال علاقه‌ای که به او دارید در تمام کارها از او سرپرستی کنید؛ یعنی مرتب به او یاد بدهید، فرمان بدهید که این کار را بکن، از اینجا برو، اگر می‌خواهد چیزی بخرد همراهش بروید، همواره به او دستور بدهید که این را بخر، آن را نخر؛ محال است که این بچه شما یک آدم باشخصیت از آب دربیاید. در حدودی برای شما لازم است بچه‌تان را هدایت کنید و در حدودی هم لازم است او را آزاد بگذارید؛ یعنی هم هدایت و هم آزاد گذاشتن. وقتی این دو با یکدیگر توأم شد، آن وقت بچه شما اگر یک استعدادی هم داشته باشد، ممکن است که یک بچه با تربیت کاملی از آب درآید.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۱.

در یکی از کتاب‌های حیوان‌شناسی خواندم که بعضی از پرندگان [به‌روش خاصی پرواز را به بچه‌هایشان یاد می‌دهند]، گویا کرکس را مثال زده بود. نوشته بود این حیوان وقتی می‌خواهد پرواز را به بچه‌اش یاد بدهد، بعد از اینکه این بچه پردرآورد، یعنی جهازش از نظر جسمانی کامل شد؛ ولی چون هنوز پرواز نکرده، پروازکردن را بلد نیست، او را با نوک خودش برمی‌دارد، می‌اندازد روی بال خودش و پرواز می‌کند. یک مقدار که بالا رفت، یک دفعه این بچه را رها می‌کند. او به حکم اجبار شروع می‌کند به پروبال زدن؛ ولی پروبال‌های نامنظم: گاهی بالا می‌رود، گاهی پایین؛ گاهی افقی می‌رود، گاهی عمودی. مادر هم مراقب و مواظب اوست تا وقتی که احساس می‌کند خسته شده که اگر او را نگیرد، سقوط می‌کند؛ آن وقت او را می‌گیرد و دومرتبه روی بال خود می‌گذارد. باز مقداری او را می‌برد و ضمناً به او ارائه می‌دهد که این‌طور باید حرکت کرد و بال زد. همین که رفع خستگی‌اش شد، دومرتبه آزادش می‌گذارد. باز مدتی پروبال می‌زند و همین‌طور مدت‌ها بچه خودش را این‌طور تربیت می‌کند تا پروازکردن را به او یاد بدهد؛ یعنی راهنمایی را با 'به خود وا گذاشتن' توأم می‌کند تا آن بچه، پروازکردن را یاد بگیرد.

بسیاری از مسائل اجتماعی است که اگر سرپرست‌های اجتماع، افراد بشر را هدایت و سرپرستی نکنند، گمراه می‌شوند؛ اگر هم بخواهند ولو با حُسن نیت تا چه رسد به اینکه سوءنیت

داشته باشند، به بهانه این که مردم قابل و لایق نیستند و خودشان نمی فهمند و لیاقت ندارند، آزادی را از آن ها بگیرند، این مردم تا ابد بی لیاقت باقی می مانند. مثلاً انتخابی مانند انتخاب وکیل مجلس می خواهد صورت بگیرد. ممکن است شما که در فوق این جمعیت قرار گرفته اید، حُسن نیت هم داشته باشید و واقعاً تشخیص شما این باشد که خوب است این ملت فلان فرد را انتخاب کند و فرض می کنیم واقعاً هم آن فرد شایسته تر است؛ اما اگر شما بخواهید این را به مردم تحمیل کنید و بگویید شما نمی فهمید و باید حتماً فلان شخص را انتخاب کنید، این ها تا دامنه قیامت، مردمی نخواهند شد که این رشد اجتماعی را پیدا کنند. باید آزادشان گذاشت تا فکر کنند، تلاش کنند: آن که می خواهد وکیل شود، تبلیغات کند، آن کسی هم که می خواهد انتخاب کند، مدتی مردّد باشد که او را انتخاب کنم یا دیگری را، او فلان خوبی را دارد، دیگری فلان بدی را دارد. یک دفعه انتخاب کند، به اشتباه خودش پی ببرد، باز دفعه دوم و سوم تا تجربیاتش کامل شود و بعد آن، ملت به صورت ملتی دربیاید که رشد اجتماعی دارد. و الا اگر به بهانه اینکه این ملت رشد ندارد و باید به او تحمیل کرد، آزادی را برای همیشه از او بگیرند؛ این ملت تا ابد غیر رشید باقی می ماند. رشدش به این است که آزادش بگذاریم؛ ولو در آن آزادی، ابتدا اشتباه هم بکند. صدبار هم اگر اشتباه کند، باز باید آزاد باشد.

مَثَلش، مَثَل آدمی است که می خواهد به

بچه اش شناگری یاد بدهد. بچه ای که می خواهد شناگری یاد بگیرد، آیا با درس دادن و گفتن به او ممکن است شناگری را یاد بگیرد؟ اگر شما انسانی را ده سال هم ببرید سر کلاس، پیوسته به او بگویید: اگر می خواهی شناگری را یاد بگیری، اوّل که می خواهی خودت را در آب بیندازی، به این شکل بینداز، دست هایت را این طور بگیر، پاهایت را این طور؛ بعد دست هایت را این طور حرکت بده، پاهایت را این طور، امکان ندارد که او شناگری را یاد بگیرد. باید ضمن اینکه قانون شناگری را به او یاد می دهید، رهایش کنید برود داخل آب و قهراً در ابتدا چند دفعه می رود زیر آب؛ مقداری آب هم در حلقش خواهد رفت؛ ناراحت هم خواهد شد؛ ولی دستور را که می گیرد، ضمن عمل، شناگری را یاد می گیرد؛ و الا با دستور فقط، بدون عمل، آن هم عمل آزاد، ممکن نیست شناگری را یاد بگیرد؛ یعنی حتی اگر او را ببرید در آب ولی آزادش نگذارید و همواره روی دست خودتان بگیرید، او هرگز شناگر نمی شود. این ها هم یک سلسله مسائل است که اصلاً بشر را باید در این مسائل آزاد گذاشت تا به حد رشد و بلوغ اجتماعی لازم برسد.»^۱

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) نیز در این خصوص مطلبی زیبا دارند. این بزرگوار فرموده اند: «حکومت اسلامی، هیچ گاه بدون خواست و اراده مردم متحقق نمی شود و تفاوت اساسی حکومت اسلامی با حکومت های جابر در

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۹۰.

همین است که حکومت اسلامی، حکومتی مردمی است و بر پایه زور و جبر نیست؛ بلکه براساس عشق و علاقه مردم به دین و حاکم اسلامی صورت می‌پذیرد... این‌گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ‌سِمَتی نداشته باشند... مردمی که در بخش قانونگذاری و در حوزه نبوت و امامت معصوم و در بخش حاکمیت و ولایت و رهبری، پذیرای حق می‌باشند، در مسائل اجرایی، تشخیص‌شان حجت است و با حضور و رأی آزادانه و اندیشمندانه، در سرنوشت خود سهیم هستند و برای رفع مشکلات و تأمین نیازهای خود، افرادی را به‌عنوان وکیل انتخاب می‌نمایند و به مجلس شورای اسلامی یا به مجلس خبرگان و مانند آن می‌فرستند؛ بنابراین، در نظام دینی و اسلامی، دو نوع رأی اکثریت محترم و معتبر است؛ یکی در مقام اجرا و عمل و دیگری در مقام تشخیص قانون الهی که توسط وحی و دین ارائه گردیده است. کسانی که خود توانایی تشخیص قانون دینی را ندارند، قانون‌شناسان را با رأی اکثریت تعیین می‌کنند و قانون‌شناسان، با رأی اکثریت خود، قانون الهی را می‌شناسند.^۱

۲.۲.۴.۲. خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت

«سر دیگر قضیه مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آن‌ها وظایف جدی و حقیقی داریم.

۱. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، ص ۸۲.

بعضی دوستان این روایات را از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آن‌ها را بخوانم؛ دو سه نمونه‌اش را می‌خوانم. 'إِيَّاكَ وَ الْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ يَا حَسَنُكَ أَوْ التَّرْتِيْدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّرْتِيْدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ'.^۱ می‌فرماید: نه سر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره‌اش مبالغه کنید؛ مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید و نه اینکه وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی‌فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، 'يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ'؛^۲ در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. 'قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾'.^۳ هرچند این‌ها کلام امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) خطاب به مالک اشتر است؛ اما خطاب به ما هم هست.^۴

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳: «می‌آید هرگز با خدمت‌هایی که انجام دادی، بر مردم منت گذاری یا آنچه را انجام داده‌ای، بزرگ بشماری یا مردم را وعده‌ای داده؛ سپس خلف وعده نمایی! منت نهادن، یاداش نیکوکاری را از بین می‌برد و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش کرده و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را برمی‌انگیزاند.»

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. صف، ۳: «خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویند و به جای نیاروید.»

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار مسئولان و

کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ آذر ۷۹

«نظام اسلامی، نظامی است که مسئولان، خدمتگزار مردم و برای مردم‌اند؛ هر نوع جدایی بین مسئولان و مردم محکوم است.»^۱

«نقطهٔ محوری همین مسئولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حواجی و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسئولان کشور همین را گفتم. یک روی مسئلهٔ مردم‌سالاری این است که مردم مسئولان را انتخاب می‌کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسئولان بر سر کار آمدند، همهٔ هم‌تشان رفع نیازهای مردم و کار برای آن‌هاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام موج می‌زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْبًا؛^۲ اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ و کان لله حرباً؛ او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی‌کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین علیه السلام این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش مالک اشتر، اشعث بن قیس، عثمان بن حنیف و دیگران نوشته‌است؛ اما همهٔ رده‌های مسئول که کاری

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰ شهریور ۷۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰ شهریور ۷۸.

در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.»^۱

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید، این به این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید و باید به مردم فشار بیاورید. هرچه صاحب منصب ارشد باشد، باید بیشتر خدمتگزار باشد؛ مردم بفهمند که هر درجه‌ای که این [منصب] بالا می‌رود با مردم متواضع‌تر می‌شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوه‌ای پایگاه ملی پیدا می‌کند و پایگاه ملی حافظ اوست.»^۲

آیت‌الله العظمی سبحانی (حفظه الله تعالی) به این موضوع پرداخته، می‌نویسد: «حاکم در حکومت اسلامی آن‌چنان نیست که به هرطوری شده، زمام امور جامعه را به دست بگیرد و هرطوری که دلش بخواهد امرونهی کند و به قدرت و اقتدارش تکیه زده، بین مردم فرمان براند؛ بلکه حاکم در حکومت اسلامی در برابر خدا اولاً و در برابر مردم ثانیاً، مسئولیت سنگینی دارد.»^۳

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز در تشریح آن می‌فرمایند: «تفاوت بین روش‌های سیاسی، از تفاوت دیدگاه‌ها در مسئله حکومت ناشی می‌شود. آن‌ها که حکومت را برای

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۵ آذر ۷۹.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۷، ص ۶.

۳. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۴۴.

حفظ منافع شخصی یا گروهی می‌طلبند، سیاستی درخور آن دارند و آن‌ها که حکومت را برای حفظ ارزش‌ها می‌خواهند، سیاستی هماهنگ با آن دارند. توضیح اینکه در گذشته، حکومت‌های دیکتاتوری بر محور افراد دور می‌زد و یک فرد قلدر زورمند و خودکامه، برای تأمین منافع شخصی خویش در جهت مال و مقام، با تکیه بر زور، بر مردم یک ناحیه یا یک کشور مسلط می‌شد؛ افرادی را به کار می‌گرفت که در حفظ قدرت او بکوشند و اصولی را محترم می‌شمرد که به تقویت پایه‌های حکومت او کمک کند.

در دنیای مادی امروز، گرچه شکل حکومت‌ها تغییر یافته، ولی ماهیت آن‌ها با گذشته تفاوت چندانی ندارد؛ هرچند در این راه گروه‌ها مطرح‌اند. مثلاً در کشورهای بزرگ صنعتی دنیای امروز، احزابی تشکیل می‌شود که هرکدام، حافظ منافع گروه معینی می‌باشد؛ سپس از هر وسیله‌ای برای جلب آرای بیشتر و دستیابی به حکومت بهره می‌گیرند و هنگامی که به حکومت رسیدند افرادی را به کار می‌گیرند که قدرت آن‌ها را تحکیم کند و اصولی را به کار می‌بندند که منافع مادی گروهی آن‌ها را تضمین نماید. این متن کار حکومت‌ها است؛ هرچند در حاشیه آن، گاهی مسائلی مانند حقوق بشر و آزادی انسان‌ها و گاه مسائل اخلاقی مطرح می‌شود؛ ولی هم خودشان و هم سایر مردم می‌دانند که این‌ها هرگز جدی نیست و در تعارض با منافع گروهی، کم‌رنگ و بی‌رنگ می‌شود. به همین دلیل، هرگاه یکی از

مخالفانسان کمترین تخلفی از حقوق بشر مرتکب شود و به اصطلاح پای خود را پس و پیش بگذارد، داد و فریاد آن‌ها بلند می‌شود؛ اما اگر دوستانشان، یعنی حامیان منافعشان، همه‌روز و همیشه این حقوق را پایمال کنند، مورد اعتراض قرار نمی‌گیرند! در برابر این نوع حکومت، حکومت انبیا و اولیاء الله است که نه بر محور منافع فرد دور می‌زند و نه منافع گروه معینی؛ بلکه اساس و پایه آن بر حفظ ارزش‌های والای انسانی گذارده شده است.

گروه اول باصراحت می‌گویند که اخلاق و سیاست با یکدیگر جمع نمی‌شود؛ بنابراین فرمانروایی که خویشتن را ملزم به رعایت اصول اخلاقی می‌داند، درحقیقت مغز سیاسی ندارد و هرگز حاکمیتش دوام نخواهد یافت. هدف، وسیله را توجیه می‌کند و هرآنچه در راه نیل به هدف دستاویز قرار گیرد، نیک شمرده می‌شود؛ درحالی‌که پیشوای گروه دوم می‌گوید: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل ارزش‌های اخلاقی مبعوث شده‌ام.

بدیهی است اصولی که بر سیاست گروه اول حاکم است، با اصول سیاسی شناخته شده از سوی گروه دوم، کاملاً متفاوت؛ بلکه در تعارض است. گروه اول به شهادت تاریخ به آسانی همه ارزش‌ها را در پای حکومت خود قربانی کنند و گروه دوم، بارها و بارها حکومت و قدرت خود را فدای حفظ ارزش‌ها کردند.^۱

۱. ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۵.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه با ارائه نمونه‌های تاریخی، می‌نویسند: «امیرالمؤمنین ع در نامه‌ای که به عامل آذربایجان می‌نویسد، چنین می‌فرماید: 'وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لِكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ امانَةٌ وَ اَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ اِنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَّةٍ ...'؛^۱ مبدا بینداری که حکومتی که به تو سپرده شده است یک شکار است که به چنگ افتاده است؛ خیر، امانتی بر گردنت گذاشته شده است و مافوق تو، از تورعایت و نگهبانی و حفظ حقوق مردم را می‌خواهد. تو را نرسد که به استبداد و دلخواه در میان مردم رفتار کنی.

در بخشنامه‌ای که برای مأمورین جمع‌آوری مالیات نوشته است، پس از چند جمله موعظه و تذکر می‌فرماید: 'فَانْصِفُوا النَّاسَ مِنْ اَنْفُسِكُمْ وَ اصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ، فَاِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ وَ وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سُفَرَاءُ الْأَيْمَةِ'؛^۲ به عدل و انصاف رفتار کنید؛ به مردم درباره خودتان حق بدهید؛ پُرحوصله باشید و در برآوردن حاجات مردم، تنگ حوصلگی نکنید که شما گنج‌وران و خزانه‌داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید.

در فرمان معروف، خطاب به مالک اشتر می‌نویسد: 'وَ اشْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضارياً تَعْتَنِمُ اَكْلَهُمْ، فَاِنَّهُمْ صِنْفَانِ: اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ

۱. نهج البلاغه، نامه ۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۱.

أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛^۱ در قلب خود استشعار مهربانی، محبت و لطف به مردم را بیدار کن! مبادا مانند یک درنده که دریدن و خوردن را فرصت می‌شمارد رفتار کنی که مردم تو یا مسلمان‌اند و برادر دینی تو و یا غیرمسلمان‌اند و انسانی مانند تو. 'وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَاطِعٌ، فَإِنَّ ذَلِكَ ادْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهُكَّةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْعَيْرِ؛^۲ و مگو من اکنون بر آنان مسلطم؛ از من فرمان دادن است و از آن‌ها اطاعت کردن که این، عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت است.

در بخش نامه دیگری که به سران سپاه نوشته است، چنین می‌فرماید: 'فَأَنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ وَ إِنْ يَزِيدُهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ وَ عَظْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ؛^۳ لازم است والی را که هرگاه امتیازی کسب می‌کند و به افتخاری نائل می‌شود، آن فضیلت‌ها و موهبت‌ها او را عوض نکند؛ رفتار او را با رعیت تغییر ندهد؛ بلکه باید نعمت‌ها و موهبت‌های خدا بر او، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک و مهربان‌تر گرداند.

در بخش نامه‌های علی عليه السلام حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت مردم و حقوق مردم مشاهده می‌شود که راستی عجیب و نمونه است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۰.

در نهج البلاغه سفارش نامه‌ای (وصیتی) نقل شده که عنوان آن 'لمن يستعمله علی الصدقات' است؛ یعنی برای کسانی است که مأموریت جمع‌آوری زکات را داشته‌اند. عنوان، حکایت می‌کند که اختصاصی نیست؛ صورت عمومی داشته است؛ خواه به صورت نوشته‌ای بوده است که در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شده است و خواه سفارش لفظی بوده که همواره تکرار می‌شده است. دستورها این است: 'به راه بیفت، براساس تقوای خدای یگانه! مسلمانان را ارباب نکنی؛ طوری رفتار نکن که از تو کراهت داشته باشند؛ بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است، از او مگیر. وقتی که بر قبیله‌ای که بر سر آبی فرود آمده‌اند وارد شدی، تو هم در کنار آن آب، فرود آی؛ بدون آنکه به خانه‌های مردم داخل شوی. با تمام آرامش و وقار، نه به صورت یک مهاجم، بر آن‌ها وارد شو و سلام کن، درود بفرست بر آن‌ها، سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولیّ خدا و خلیفه او فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیرم؛ آیا حق الهی در اموال شما هست یا نه؟ اگر گفتند: نه، بار دیگر مراجعه نکن؛ سخنشان را بپذیر و قول آن‌ها را محترم بشمار. اگر فردی جواب مثبت داد، او را همراهی کن؛ بدون آنکه او را بترسانی و یا تهدید کنی؛ هرچه زرو سیم داد، بگیر. اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکات آن‌ها را بدهد؛ بدون اجازه صاحبش داخل شتران یا گوسفندان مشو، که بیشتر آن‌ها از اوست. وقتی که داخل گله شتر یا رمه گوسفندی

شدی، به‌عنف و شدت و متجبرانه داخل مشو^۱ تا آخر این وصیّت‌نامه که مفصل است؛ به‌نظر می‌رسد همین اندازه کافی است که دید علی را به‌عنوان یک حکمران، دربارهٔ مردم، به‌عنوان تودهٔ محکوم روشن سازد.»^۲

۲. ۴. ۲. ۳. تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی

«هدف نهایی از این همه جنجال‌هایی که از اوّل تاریخ بوده است؛ یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگ‌ها، نبردها، درگیری‌ها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی، تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمهٔ این است.»^۳

«تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام] و نیز گفتاری که دربارهٔ آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامهٔ حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم‌زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامهٔ راه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دیگر پیامبران بوده است که: يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ

۱. نهج البلاغه، نامهٔ ۲۵.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۸.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم [روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان]، ۳۰ فروردین ۶۹.

الله...^۱ و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: ﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.^۲ اقامه قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^۳

«امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می‌رود، اگر حقوق انسان در جوامع مطرح می‌شود، اگر عدالت و رفع تبعیض همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزه با فساد و مفسدان و مبارزه با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران، این مردان خدا، به تاریخ عرضه کردند و آن‌ها را در اختیار بشریت قرار دادند؛ بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می‌کنند. آن‌ها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن‌ها را ممکن می‌کنند... امام بزرگوار ما از زمره چنین مردانی بود.»^۴

«مردم از اعماق وجودشان نظام اسلامی را می‌خواهند؛ منتها از این نظام اسلامی توقعاتی دارند و این توقعات باید برآورده شود. این توقعات، بحق هم هست؛ توقع عدل و رفاه و پیشرفت در امور زندگی و برطرف شدن مشکلات و کم شدن شکاف‌های طبقاتی و برخوردار شدن عزیزان، بی‌جهت در میدان سیاست و اداره کشور

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴: «درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا.»

۲. حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه واعظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در آستانه ماه محرم، ۱۱ مرداد ۶۸.

۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی رحمته‌الله، ۱۴ خرداد ۸۴.

را دارند. این توقعات، توقعات درستی است؛ همین چیزهایی است که اسلام به ما و مردم یاد داده؛ این‌ها تعلیمات اسلامی است. رفتار بزرگان صدر اسلام و کسانی که الگوی مردم و الگوی ما هستند، برای ما نقل شده؛ این جزو فرهنگ ملت ما در طول سال‌های متمادی است. ما باید به این توقعات عمل کنیم؛ حتی اگر لازم است، باید بر خودمان سخت بگیریم و فشار بیاوریم تا بتوانیم آنچه را که بر عهده ماست، انجام دهیم و ان شاء الله بر مشکلات فائق آییم. مردم نظام را دوست دارند؛ ما هستیم که وظیفه داریم طبق موازین نظام اسلامی در همه بخش‌ها عمل کنیم.»^۱

«امام ما را به راهی هدایت کرد، هدف‌هایی را برای ما تعریف کرد، شاخص‌هایی را در میانه راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می‌توانیم به حیات طیبه برسیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می‌توانیم کابوس فقر و عقب‌افتادگی را از جامعه و ملت خودمان دور کنیم؛ می‌توانیم آرزوی دیرین بشر، یعنی عدالت را تحقق ببخشیم؛ می‌توانیم به تحقیرشدن ملت‌های مسلمان خاتمه دهیم؛ می‌توانیم طمع قدرت‌های استکباری را قدرتمندانه، نه با تملق و اظهار ذلت، از خودمان قطع کنیم؛ می‌توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود و هم در برنامه‌های کلان

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار اعضای مجلس

خبرگان، ۱۳ اسفند ۸۱.

کشور حاکم کنیم؛ می‌توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همه برکاتی که در آن هست، به دست بیاوریم؛ این‌ها هدف‌های امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدف‌ها به وجود آمده است. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته‌ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به روی ما باز کرد و این هدف‌ها را برای ما تعریف کرد.^۱

«حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدف‌های عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا، تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که 'خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جان‌گناه ستمدیدگان سکوت ننمایند' یا می‌فرماید: 'اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا الِتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ'؛^۲ خدایا، تو خوب می‌دانی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در مراسم شانزدهمین

سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمته‌الله)، ۱۴ خرداد ۸۴.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۱.

که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جست و جوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند، می فرماید: «وَلَكِنْ لِنَزِدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، نُظَهِّرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»^۱؛ بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه آن، بندگان ستم دیده‌ها ایمنی یابند و قوانین [یا قانون جزای] تعطیل شده و بی اجرا مانده‌ها به اجرا درآید و برقرار گردد.^۲

«... پس قدم بعدی تشکیل حکومت است؛ اما تشکیل حکومت، هدف نیست. نکته اساسی اینجاست. تشکیل حکومت برای تحقق آرمان‌هاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقق آرمان‌ها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعده کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمان‌ها سال‌هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت، جهت و سمت‌گیری این قدرتی که تشکیل شده است، حتماً باید به سمت آن هدف‌ها و آرمان‌ها و آرزوهای باشد که شعار آن داده شده است و داده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران، ۱۸ تیر ۷۰.

می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود؛ چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد، آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی‌دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می‌کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می‌خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است؛ بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.»^۱

«هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعۀ انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسان‌ها و برای هدایت و صلاح بنی آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) هدف این شد، آنگاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می‌شنویم، همه معنا پیدا می‌کند...»^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید میعت، ۱۹ آذر ۷۵.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۵ آذر ۷۹.

امام خمینی^{رضوان الله علیه}: «تمام عبادات وسیله است؛ تمام ادعیه وسیله است؛ همه، وسیله ای برای این است که انسان این لبایش^۱ ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه بشود یک انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هرچه می بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده اند. انبیا نیامده اند حکومت درست کنند! حکومت را می خواهند چه کنند؟! این هم هست؛ اما نه این است که انبیا آمده اند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند؛ البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست، حکومت هم تأسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد؛ لکن مقصد این نیست، این ها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای آن انبیا آمده اند.»^۲

۲.۴.۲.۳.۱. تحقق عدالت

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود: ... خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود، عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری های عمومی و نه خصوصی، چیزهایی که متعلق به همه مردم

۱. به معنای عقل است.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۷۴.

است و باید بین آن‌ها با عدالت تقسیم بشود؛ عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت‌دهی و مسئولیت‌پذیری؛ البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود.

گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هرچیزی را به جای خود گذاشتن و به هرکسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر ﷺ، هیچ‌کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.^۱

«عدالت اجتماعی... یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است.»^۲

«حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف‌های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است، مسئول است. این‌ها مسئولیت‌هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند؛ لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هررده‌ای این است که به این مسئولیت‌ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه برعهده آنهاست، انجام دهند. کارآمدی حکومت به این معناست. اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۸ اردیبهشت ۷۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار وزیر و مسئولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور»، ۱۹ تیر ۷۴.

به آن‌ها و به نظام اسلامی و اسلام روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به‌طور دائم این را تکرار می‌کنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ درحالی‌که مردم خودشان این نظام اسلامی را به‌وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده‌اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آن‌ها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور درخصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی.»^۱

«عزیزان من، تلاش ما حکومت حق و عدل است؛ تلاش برای ایجاد عدالت است. شاید در اسلام در مورد مسائل اجتماعی، هیچ‌چیز به قدر عدالت، مورد توجه قرار نگرفته است. شما ببینید در مورد ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه و عجل الله فرجه)، در بیشتر روایات و ادعیه و زیاراتی که درباره آن بزرگوار است و اسمی از آن بزرگوار است، به دنبال مسئله ظهور و قیام آن حضرت، 'يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا'^۲ هست. خدا به وسیله او، زمین را پر از قسط و عدل می‌کند؛ البته خدا به وسیله امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى قِسْطًا وَ عَدْلًا، زمین را از دین خودش هم پر می‌کند؛ اما آن چیزی که در دعا و زیارت و روایت گفته می‌شود، 'يَمْلَأُ الْأَرْضَ بِهَ الدِّينِ'، دین الحق

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس

خبرگان، ۱۳ اسفند ۸۱.

۲. أمالی الصدوق، ص ۲۶.

نیست؛ مگر در بعضی از جاها که تعبیراتی هست متعلق 'یماً'، قسط و عدل، عدالت، دادگری و انصاف است. چرا؟ چون بشر بیشتر از همه چیز، از ظلم و بیدادگری رنج می برد. این حکومت در راه عدالت حرکت کرده و در راه عدالت هم حرکت می کند؛ قوامش هم به عدالت است.^۱

«هدف پیامبران، اقامه قسط است: ﴿لِيُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾.^۲ اصلاً پیامبران آمدند تا اقامه قسط کنند. البته، اقامه قسط یک منزل در راه است و هدف نهایی نیست؛ لیکن آن ها که آمدند، کار اولشان این است که اقامه قسط کنند و مردم را از شر ظلم و جور طاغیان و ظالمان نجات دهند.»^۳

«عدالت، خواسته یک جماعت خاصی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواسته طبیعی و تاریخی همه آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه آن است و جز در حکومت انبیای عظام الهی - آنهایی که به حکومت رسیدند - یا اولیای برجسته مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشده است.»^۴

«حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۲ بهمن ۷۵.

۲. حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹ بهمن ۶۸.

۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه السلام)، ۲۶ تیر ۸۷.

این است که انسان حقی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده‌اید، فرمودند: این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «إِلَّا أَنْ أُفِيَمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا»^۱ مگر اینکه حقی را اقامه کنم. در این راه انسان هرچه بکشد و هرچه زحمت تحمل کند و هرچه اضافه کار کند و هرچه شب بی‌خوابی بکشد و هرچه از آن امکاناتی که به طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند؛ حقش است، جا دارد و انسان در این صورت ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) نقل شده است که در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: حاضر، مضمون این است، در راه اینکه اقامه حقی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به هر حال، این، آن چیزی است که مبنای کار ماست و باید به آن توجه داشته باشید.^۲

اهام‌خمسینی: «استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳: «مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.»

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، ۳ شهریور ۷۲.

طرف دیگر، اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت‌های حاکم و دستگاه‌های حکومتی جائر مانع آن‌هاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۱ علمای اسلام موظف‌اند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آن‌ها ستمگران غارتگر و حرام‌خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آن‌ها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند: «أما وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۷: «با ستمکار در بیکار باشید و ستم‌دیده را یار.»

دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ؛^۱ سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان، در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد، ناچیزتر است.

امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرام خوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه، ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حداقل نعمت ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.^۲

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) ریشه های قرآنی این بحث را تشریح می فرماید: «قرآن کریم، حضرت داود پیامبر عليه السلام را به عنوان مجاهد نستوه و رهبر انقلاب و زمامدار عصر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸.

خویش معرفی نمود؛ ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^۱ و او را از کتابی به نام 'زبور' برخوردار می‌داند؛ ﴿وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾^۲ وی را پیشوای اهل تسبیح دانسته، کوه‌ها و پرندگان را هم‌نوا با او، تسبیح‌گوی خدا می‌شمارد؛ ﴿وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَ وَ الطَّيْرَ﴾^۳ و او را همچون پسرش، حضرت سلیمان علیه السلام، از علم خاص الهی متنعم می‌داند؛ ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾^۴ و از منطق و زبان پرندگان آگاه می‌شمارد؛ ﴿وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ﴾^۵ و او را صاحب قدرت معنوی و اهل 'اوب' و رجوع مکرر به درگاه خدا معرفی می‌نماید؛ ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۶ خدای سبحان، آنگاه که وی را به اوصاف راستین خلیفه‌اللہی ستود و کمال‌های انسان نورانی را برای او اثبات نمود، فرمود: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۷؛ یعنی ای داود، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم براساس حق حکومت کن. از این [آیه] کریمه، روشن می‌شود که رهبر جامعه اسلامی که نمونه سالکان کوی کمال می‌باشد، خلیفه خداست و خود به مقام منیع خلافت الهی نائل می‌گردد و آنگاه حکومت اسلامی را تشکیل

۱. بقره، ۲۵۱.

۲. نساء، ۱۶۳.

۳. انبیاء، ۷۹.

۴. نمل، ۱۵.

۵. نمل، ۱۶.

۶. ص، ۱۷.

۷. ص، ۲۶.

می‌دهد و حاکمیت قانون خدا را تحقق می‌بخشد و از فروغ آن مقام، 'به عدل و داد حکم نمودن' و حقوق متقابل انسان‌ها را رعایت کردن و از آنان حمایت نمودن است.^۱

شهید مطهری رحمته‌الله علیه نیز در تبیین جایگاه عدالت در منظومه معارف دینی می‌نویسند: «عدالت یکی از مسائلی است که به وسیله اسلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوق‌العاده یافت. اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نکرد؛ بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد. بهتر است این مطلب را از زبان علی ع در نهج‌البلاغه بشنویم. فرد باهوش و نکته‌سنجی از امیرالمؤمنین علی ع سؤال می‌کند: 'الْعَدْلُ أَفْضَلُ أَمْ الْجُودُ؟'^۲ آیا عدالت شریف‌تر و بالاتر است یا بخشندگی؟' مورد سؤال دو خصیصه انسانی است. بشر همواره از ستم‌گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی دیگری را که بدون چشم‌داشت پاداش انجام می‌داده، مورد تحسین و ستایش قرار داده است. پاسخ پرسش بالا، خیلی آسان به نظر می‌رسد: جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است؛ زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست، اما جود این است که آدمی با دست خود، حقوق مسلم خود را نثار غیر می‌کند. آن که عدالت می‌کند: به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند یا حافظ حقوق دیگران است از تجاوز و متجاوزان و اما آن که جود

۱. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، ص ۱۰۳.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷.

می‌کند: فداکاری می‌نماید و حقّ مسلم خود را به دیگری تفویض می‌کند؛ پس جود بالاتر است. واقعاً هم اگر تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم، مطلب از این قرار است؛ یعنی جود بیش از عدالت، معرف و نشانه کمال نفس و رقاء روح انسان است... .

ولی علی علیه السلام برعکس نظر بالا جواب می‌دهد. علی علیه السلام به دو دلیل می‌گوید: عدل از جود بالاتر است؛ یکی اینکه: 'الْعَدْلُ يَصْعُقُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جَهْتِهَا'؛^۲ عدل جریان‌ها را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد؛ اما جود جریان‌ها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد؛ زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق‌های طبیعی و واقعی، در نظر گرفته شود و به هرکس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود؛ اجتماع حکم ماشینی را پیدا می‌کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است و اما جود، درست است که از نظر شخص جودکننده که 'ما یملک'^۳ مشروع خویش را به دیگری می‌بخشد، فوق‌العاده باارزش است، اما باید توجه داشت که یک جریان غیرطبیعی است؛ مانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا موقتاً برای اینکه آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می‌کنند. از نظر اجتماعی، چه بهتر که اجتماع چنین اعضای

۱. به معنای کمال است.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳. دارایی شخصی.

بیماری را نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای اینکه به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد. دیگر اینکه: 'الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ'؛ عدالت قانونی است عام و مدیر و مدبری است کلی و شامل که همه اجتماع را در بر می گیرد و بزرگ راهی است که همه باید از آن بروند؛ اما جود و بخشش یک حالت استثنائی و غیرکلی است که نمی شود رویش حساب کرد. اساساً جود اگر جنبه قانونی و عمومی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنگاه نتیجه گرفت: 'فَالْعَدْلُ اشْرَفُهُمَا وَ اَفْضَلُهُمَا'؛ پس از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل است، عدالت است.

این گونه تفکر درباره انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است، براساس ارزیابی خاصی. ریشه این ارزیابی، اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشه این ارزیابی، این است که اصول و مبادی اجتماعی، بر اصول و مبادی اخلاقی تقدّم دارد؛ آن یکی اصل است و این یکی فرع؛ آن یکی تنه است و این یکی شاخه؛ آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور. از نظر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد؛ به پیکر اجتماع، سلامت و به روح اجتماع، آرامش بدهد؛ عدالت است. ظلم و جور و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستمگری می شود،

راضی و آرام نگه دارد؛ تا چه رسد به ستم دیدگان و پایمال شدگان. عدالت بزرگ راهی است عمومی که همه را می‌تواند در خود بگنجاند و بدون مشکلی عبور دهد؛ اما ظلم و جور، کوره راهی است که حتی فرد ستمگر را به مقصد نمی‌رساند.^۱

۲. ۴. ۲. ۳. ۲. زمینه‌سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه

امام خمینی: ^{رضوان الله علیه} «رژیم اسلامی مثل رژیم‌های مکتب‌های مادی نیست؛ مکتب‌های مادی تمام همتشان این است که مرتع درست بشود؛ تمام همت، این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند؛ آن‌هایی که راست می‌گویند؛ اسلام مقصدش بالاتر از این‌هاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیت را در پناه معنویت، اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده است، برای انسان‌سازی آمده است. همه مکتب‌های توحیدی برای انسان‌سازی آمده‌اند. ما مکلفیم انسان بسازیم.»^۲

«پیغمبر خدا ﷺ برای چه می‌آید؟ پیغمبر برای به‌تکامل‌رساندن انسان می‌آید؛ برای تخلّق دادن انسان‌ها به اخلاق الله می‌آید؛ برای کامل کردن و به‌اتمام‌رساندن مکارم اخلاق می‌آید و آنچه که مضمون احادیث است: 'بُعِثْتُ

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵.

لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، پیغمبر برای ساختن انسان‌ها می‌آید؛ برای به‌قوام‌رساندن این مایه‌ای که نامش انسان است، می‌آید.

اکنون باید دید که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چه راهی و از چه وسیله‌ای برای ساختن انسان استفاده می‌کند و چگونه انسان‌ها را می‌سازد؛ آیا مدرسه درست می‌کند؟ مکتب فلسفی درست می‌کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می‌کند؟

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ساختن انسان، 'کارخانه' انسان‌سازی' درست می‌کند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترجیح می‌دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود، اما آنچه می‌سازد، یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می‌خواهد کارخانه' انسان‌سازی درست کند که به‌طور خودکار، انسان کامل پیغمبرپسند تحویل بدهد. پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ساختن انسان‌ها و به‌قوام‌آوردن مایه' انسان، از کارخانه' انسان‌سازی استفاده می‌کند، کارخانه' انسان‌سازی چیست؟ کارخانه' انسان‌سازی، جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطه' اساسی توجه و تکیه' حرف اینجاست؛ همه می‌گویند پیغمبر می‌خواهد انسان بسازد؛ همه می‌گویند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تعلیم و تربیت می‌آید و همه این را می‌فهمند؛ آنچه که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی یکی گوش انسان‌ها را نمی‌گیرد که به یک کنج خلوتی ببرد و در گوششان زمزمه' مهر خدا را بنوازد؛ پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی‌دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند،

این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کارش از این مسائل محکم‌تر، استوارتر و ریشه‌دارتر است. چه کار می‌کند؟ یک کارخانه‌ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی‌آید، می‌سازد و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.^۱

«اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه قرآن که 'یزکیهم' پس از 'یعلمهم' یا قبل از آن بیان شده است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهرکردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن؛ بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین وضعیت و روشی را در طول بیست و سه سال نبوت دنبال می‌کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می‌کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.»^۲

«ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت، ریاست در جامعه اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره امور زندگی

۱. سیدعلی خامنه‌ای، کتاب ولایت، ص ۱۸ تا ۱۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۸ مهر ۶۸.

مردم، همراه با هدایت است. تا آنجایی که می‌توانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه‌های حکومتی است؛ حالا یک نمونه‌اش صداوسیماست و نمونه‌های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ این‌ها همه دستگاه‌های خدماتی هدایتی است. ما از این‌ها چگونه استفاده می‌کنیم؟ باید در جهتی حرکت کنیم که مردم، متدین‌تر بشوند؛ متدین عمل بکنند، به مبانی دینی معتقد بشوند، عملاً پایبند بشوند؛ جهت‌گیری ما در همه زمینه‌ها باید این باشد.»^۱

«امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن‌ها را هدایت می‌کند. مسئله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا، به خصوص در نظام‌های غربی، نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسدکننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار اعضای هیئت دولت،

ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دموکراسی‌های غربی، زشت‌ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به‌عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی، یعنی مردم‌سالاری دینی، مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به‌وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^۱

آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی (حفظه‌الله‌تعالی) نیز مثل همیشه، نگاه قرآن به این موضوع را باز می‌شناسانند: «قرآن کریم در آغاز سوره ابراهیم ع‌ع، هدف نزول قرآن را که همان هدف والای رسالت و غرض اصیل حکومت اسلامی می‌باشد، چنین ترسیم می‌نماید: ﴿الر، کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۲ قرآن کتابی است که ما آن را به سوی تو فرستادیم تا مردم را از هر تیرگی و تاریکی پرهانی و آنان را به نور برسانی؛ البته این رهانیدن از ظلمت‌ها و رساندن به نور، به دستور و اجازه پروردگار آنان

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

۲. ابراهیم، ۱.

می‌باشد و راه نورانی‌شدن مردم، همانا پیمودن راه راستِ خداوند عزیز و نفوذناپذیر و پیروز بر هر چیز است که آن خداوند، عزیز [و] حمید و شایسته هرگونه ثناست.

دوری از خداوند که 'هستی محض' و 'کمال صرف' است، تیرگی است و جدایی از او که نور تام است، جز تاریکی نیست و تنها مبدئی که توان بیرون آوردن انسان از تیرگی و رهاندن او از تاریکی را دارد، همانا 'نور بالذات' و خداوندی است که نور آسمان‌ها و زمین می‌باشد و از این رو، در آیه‌الکرسی، ولایت این امر را فقط به خود نسبت داده، چنین فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ و اگر در آیه مورد بحث، نورانی‌ساختن مردم را به رسول اکرم ﷺ اسناد داد، برای این است که انسان کامل، خلیفه خداست و خلیفه، کار مستخلف‌عنه را انجام می‌دهد و چون انجام این کار توسط آن حضرت از راه خلافت و نیابت است نه اصالت؛ لذا در آیه مزبور، اخراج از ظلمت‌ها به سوی نور، به اذن خدا مقید شده است. غرض آنکه هدف والای رسالت و نزول وحی که همان حکومت الهی است، نورانی نمودن جامعه انسانی است و انسان نورانی، از گزند تیرگی هوا و آسیب تاریکی هوس مصون و از وسوسه و دسیسه و مغالطه، محفوظ خواهد بود و چنین انسانی که از جهت اندیشه، از تباهی توهم و تخیل و هرگونه مغالطه آزاد است و از جهت عمل، از آلودگی هرگونه شهوت و غضب پاک می‌باشد،

شایستهٔ خلافت خداست؛ بنابراین، هدف مهم تأسیس نظام اسلامی مبتنی بر وحی و نبوت، همانا خلیفه‌الله شدن انسان است و در چنین جامعه‌ای، خط‌مشی انسانِ نورانی، بسیار روشن می‌باشد و او با نور الهی که بهرهٔ وی گشته، حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید؛ چنان‌که خداوند فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱ ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۲

سیرهٔ آموزندهٔ انسانِ نورانی آن است که در عین رعایت ادب و پاسداری از حرمت انسانیت دیگران، هیچ انسانی را شایستهٔ ستایش و پرستش نمی‌داند و نیز در عین زیبا دیدن نظام کیهانی و تحسین سراسر گیتی، هیچ موجود سپهری یا زمینی را شایستهٔ تکریم عبادی ندانسته، برای آن قداست پرستش قائل نیست و بلکه تمام عالم و آدم را نشانهٔ خدای بی‌نشان دانسته، برای آن‌ها ارزشی بیش از نشانه‌بودن معتقد نیست؛ چنان‌که انسان کامل، یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، در معرفی این‌گونه از انسان‌های نورانی چنین می‌فرماید: «عُظِمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَوَضِعَ [صَغْرًا] مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۳

«زاممدار حکومت اسلامی، عهده‌دار تأمین علم و دانش شهروندان قلمرو حکومت خود می‌باشد و آیاتی مانند ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

۱. انعام، ۱۲۲.

۲. حدید، ۲۸.

۳. أمالی الصدوق، ص ۵۷۱.

۴. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۰۱.

وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۱،
 بیانگر آن است. مشکل اساسی جامعه در جاهلیت
 جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول 'تمدن ناب'
 یا عمل نکردن به آن، در فرض دانستن است؛ یعنی
 جهالت و ضلالت، دو عامل قطعی انحطاط جامعه
 جاهلی است و مهم‌ترین هدف حکومت اسلامی
 در بخش فرهنگ به معنای جامع، جهالت‌زدایی
 و ضلالت‌روبی است تا با برطرف شدن جهل و
 نادانی، علم و کتاب و حکمت جایگزین آن گردد
 و با برطرف‌گشتن ضلالت و گمراهی اخلاقی و
 انحراف عملی، تزکیه و تهذیب روح، جانشین
 شود و لذا در آیه مزبور و مانند آن که اهداف و
 برنامه‌های زمامداران اسلامی مطرح می‌شود؛
 جهل‌زدایی توسط تعلیم و ضلالت‌روبی توسط
 تزکیه، از شاخصه‌های اصلی آن قرار گرفته است
 و آیه مذکور، جامعه اُمّی و نادان و بی‌سواد را به
 فراگیری دانش تشویق می‌کند، تا از اُمّی بودن
 بپرهند و به عالم و آگاه شدن برسند و نیز جامعه
 گمراه و تبهکار را به طهارت روح فرا می‌خواند
 تا از بزهکاری برهد و به پرهیزکاری و وارستگی
 باریابد؛ البته مردم آگاه و وارسته، توان تأسیس
 مدینه فاضله و حفظ آن را خواهند داشت.^۲

۲.۴.۲.۳. ایجاد امنیت در جامعه

«امنیت مقوله‌ای است که هم کاملاً واقعی و
 ملموس و هم بسیار گسترده است. وقتی امنیت

۱. جمعه، ۲.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، ص ۱۰۶.

وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی‌کنید؛ اما به مجرد اینکه خدای نکرده سرتان درد گرفت، آنگاه می‌فهمید که سلامتی یعنی چه؟! فرمود: «الصِّحَّةُ وَالْفِرَاقُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ»^۱. به مجرد اینکه گوشه‌هایی از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم، منعکس می‌گردد؛ بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی‌شود آن را تأمین کرد. این فلسفه بافی‌های ذهنی‌ای که گاهی مشاهده می‌شود، باب محافل روشن فکری یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسئله بحث کنند، مردم واقعیت امنیت را می‌خواهند؛ آن هم در همان پهنه گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه‌هایشان در مدرسه، برای بچه‌هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده‌ها، روستاها، شهرها و خیابان‌ها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدی است و این بار متوجه شماست.»^۲

معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگی خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسئله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منت‌گذاردن بر قریش می‌فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ،

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱: «تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته‌اند.»

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار اعضای شورای تأمین استان‌ها، ۲۵ بهمن ۷۹.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿١﴾؛
یعنی 'امنیت دادن' را به عنوان یکی از دو نعمت،
مورد تأکید قرار می دهد.^۲

«امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه معروف خود، فرمان
معروف خود به مالک اشتر، فرموده: 'فَالْجُنُودُ
بِأَذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ'؛^۳ [نیروهای نظامی]
حصار ملت اند؛ حصار کشورند. حصار نقشش
چیست؟ ایجاد امنیت برای مردم. وقتی یک
ارتش و یک سازمان مسلح این مسئولیت را برای
خود اساسی ترین محور تصمیم گیری و سازندگی
بداند، آن وقت خیلی وضع فرق خواهد کرد.»^۴

«از مهم ترین وظایف کلی زمامداران، آن است
که در جوه مختلف فردی، اجتماعی، اقتصادی،
سیاسی و اعتقادی برای مردمان 'امنیت' فراهم
کنند و به گونه ای برنامه ریزی و اقدام کنند که
همگان و نه گروهی خاص، به رفاه و آسایش
دست یابند و مستضعفان و ستم دیدگان که
پیوسته از امنیت های لازم برای شکوفایی
استعدادهایشان محروم بوده اند، از حقوق انسانی
خویش بهره مند شوند.»^۵

۱. قریش، ۴: «پس [بشکرانه این نعمت بزرگ،] باید پروردگار این خانه را عبادت
کنند؛ همان کس که آن ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن
ساخت.»

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار جمعی از اعضای
نیروی انتظامی، کارکنان سازمان تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی و اساتید
و دانشجویان دانشگاه ها، ۲۹ تیر ۷۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۳: «پس سپاهیان به فرمان خدا، رعیت را دژهای
استوارند.»

۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار با ارتش،
۲۷ فروردین ۸۲.

۵. مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشه سیاسی و سیره حکومتی
علی علیه السلام، ص ۱۹۰.

استاد شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ در تبیین جایگاه امنیت در منابع دینی می‌فرمایند: «[امیرالمؤمنین علی علیه السلام] در آن فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، جمله‌ای دارد که عین آن در اصول کافی هم هست؛ به او می‌فرماید: «مالک، تو باید به‌گونه‌ای حکومت کنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین‌کننده امنیتشان و نگهدار هستی و مالشان و دوست عزیز خودشان بدانند؛ نه یک موجودی که خودش را به صورت یک ابوالهول درآورده و همیشه می‌خواهد مردم را از خودش بترساند، با عامل ترس می‌خواهد حکومت کند. بعد فرمود: من این جمله را از پیغمبر 'غَیْرَ مَرَّةٍ' [یعنی نه یک بار بلکه مکرراً شنیدم که: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ حَتَّى يُؤْخَذَ لِلضَّعِيفِ حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَیْرَ مُتَّعَتٍ]؛^۱ پیغمبر فرمود: هرگز امتی، جامعه‌ای، به مقام قداست، [یعنی] مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه، جامعه انسانی است، نمی‌رسد؛ مگر آن وقت که وضع به این منوال باشد که ضعیف، حقش را از قوی بدون لکنت کلمه بگیرد؛ وقتی ضعیف در مقابل قوی می‌ایستد؛ لکنتی در بیانش وجود نداشته باشد.

این جمله شامل دو مطلب است: یکی این که مردم به‌طور کلی روحیه ضعف و زبونی را از خود دور کنند و در مقابل قوی [، هراندازه قوی باشد]، شجاعانه بایستند، لکنت به زبان‌شان نیفتد، ترس نداشته باشند که ترس از جنود ابلیس است و دیگر اینکه اصلاً نظامات اجتماعی، باید طوری باشد

که در مقابل قانون، قوی و ضعیفی وجود نداشته باشد؛ پس علی عَلَيْهِ السَّلَام می گوید در برنامه حکومت اسلامی ما، 'فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ'؛ خدایا بندگان ستم دیده تو در امنیت قرار گیرند، چنگال ستمگر را قطع کنیم.^۱

در نامه ای که امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام به معاویه می نویسد، می فرماید:

«و الواجب في حكم الله و حكم الاسلام على المسلمين بعد ما يموت امامهم او يقتل، ضالاً كان او مهتدياً، مظلوماً كان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، الا يعملوا عملاً و لا يحدثوا حدثاً و لا يقدموا يداً و لا رجلاً و لا يبدئوا بشيء قبل ان يختاروا لأنفسهم اماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضا و السنة يجمع امرهم و يحكم بينهم و يأخذ للمظلوم من الظالم حقه و يحفظ اطرافهم و يجبي فيئهم و يقيم حجتهم و يجبي صدقاتهم.»^۲

در این نامه، آن حضرت با جمله 'يَأْخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ حَقَّهُ'، به امنیت داخلی و با جمله 'و يَحْفَظُ اطْرَافَهُمْ'، به امنیت خارجی اشاره فرموده است و آن را از اموری دانسته است که جز با وجود

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴ ص ۱۱۳.

۳. سلیم بن قیس، اسرار آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۲، ص ۷۵۲، نشر الهادی؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴؛ «حکم واجب خدا و اسلام بر مسلمانان این است که پس از آنکه پیشوایشان بمیرد یا کشته شود، چه همراه بوده و چه هدایت یافته، ستم دیده باشد یا ستمگر، حلال خون یا حرام خون، اقدام به هیچ کاری نکنند و حادثه ای پدید نیآورند و دست و قدمی به جلو نگذارند و هیچ عملی را پیش نیندازند؛ قبل از آنکه رهبری با عفت، دانشمند، پرهیزکار، دانای به قضاوت و ست برای خود برگزینند تا او امورشان را سامان داده و بینشان به داوری بنشیند و حق مظلوم از ظالم ستاند و مرزهای آن را پاسداری کند و ثروت های عمومی آنان و زکات هایشان را جمع کرده و منطبق و فرهنگ آنان را اقامه و از آن صیانت کند.»

دولت و زمامدار، محقق نمی‌شود. این موضوع گرچه خود حقی از حقوق عمومی است؛ ولی پس از تصدی دولت، ایفای آن به‌عنوان ادای حق عمومی و تکلیفی الهی و وظیفه دولت به‌شمار می‌رود.

امیرمؤمنان علیه السلام در ردّ منطق خوارج می‌فرماید: 'هؤلاء یقولون: لا امره الا الله و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر، یعمل فی امرته المؤمن یستمتع فیها الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و تؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح برّ یستراح من فاجر'.^۱

از دیدگاه علی علیه السلام، ناامنی مقوله‌ای است که با آنارشیسم و عدم وجود دولت، آمیخته و دولت و امنیت، رابطه‌ای ساختاری و ماهوی دارند؛ به‌گونه‌ای که برای تحقق آن، چاره‌ای از وجود دولت نیست؛ حتی اگر زمامدار، فرد یا گروهی فاسد و فاجر باشند و آنچه به‌عنوان آثار دولت و زمامدار در این خطبه آمده است، رابطه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله امنیت دارد.^۲

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۵، خطبه ۴۰؛ نهج البلاغه، ترجمه صبحی صالح، ص ۸۲، خطبه ۴۰؛ «آنان می‌گویند: امارت جز برای خداوند نیست؛ درحالی‌که مردم ناچارند امیری داشته باشند؛ نیکوکار باشد یا بدعمل تا مؤمن در سایه حکومت او برانجام وظایفش قیام کرده و کافر به زندگی خود بپردازد و خداوند به هرکس عمر تعیین شده‌اش را عطا کند [و گشت و کشتار موجب اجل‌های زودرس نشود] و ثروت مردم به‌وسیله او گردآوری شده و با دشمن نبرد شود و راه‌ها امنیت یابند و حق مظلوم از ستمگر گرفته شود تا اینکه انسان‌های نیک در راحتی به‌سر برند و از ناحیه بدکاران ایمن شوند.»

۲. سیدمهدی موسوی کاشمیری، جایگاه امنیت در نظام اسلامی، ص ۱۴۶.

۲. ۴. ۲. ۳. ۴. ایجاد رفاه و آسایش

عمومی

«در نظام اسلامی، رفع فقر و محرومیت، در شمار هدف‌های طراز اول است و پایبندی به اصول انقلاب، بدون مجاهدت در راه نجات مستضعفان و محرومان، سخنی بی‌معنی و ادعایی پوچ است.»^۱

«حکومت هم در جامعه مسئولیت‌هایی دارد... چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آن‌هاست که البته این رفاه که می‌گوییم... تربیت‌های اخلاقی و معنوی، مسئله علم و ترویج تحقیق و این‌ها تویش هست؛ این‌ها جزء آن چیزهایی است که در داخل این مندرج است. رفاه اجتماعی هم بدون این‌ها، امروز و هیچ‌وقت به‌وجود نمی‌آمده [است].»^۲

«ما برای پیاده‌کردن اسلام، کار زیادی پیش روی خود داریم... ما به‌خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم.»^۳

«اسلام به همان اندازه که به معنویت مردم، به اعتلای روحی و معنوی مردم اهمیت می‌دهد، به گشایش زندگی مردم، به پیشرفت رفاه مردم، به اینکه در جامعه هیچ‌کس دست نیازی به‌سمت

۱. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۰ خرداد ۶۹.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار مدیران صداوسیما، ۱۵ بهمن ۸۱.
۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)، در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دی‌ماه، ۱۹ دی ۶۹.

دیگران دراز نکند و نیازی نداشته باشد، به آن هم اهمیت می‌دهد. اگر بخواهیم جامعه به این سطح از بهبود مادی و رفاه مادی برسد، نیروهای جامعه، همه به شکل درهم تنیده، در کنار هم، در خدمت هم باید قرار بگیرند.^۱

یکی از اسنادی که در تبیین اهداف حکومت اسلامی، علما و کارشناسان دینی به آن توجه دارند، نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر است. شهید مطهری رحمته الله علیه با اشاره به فرازی از این نامه، می‌نویسد: «علی علیه السلام در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشته است، وقتی که هدف‌های او را برای حکومت ذکر می‌کند که تو چه وظیفه‌ای داری، از جمله می‌گوید: «وَأَسْتِصْلِحَ أَهْلَهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا»^۲ انسان‌ها را اصلاح کنی و شهرها را عمران نمایی.^۳

علامه محمدتقی جعفری رحمته الله علیه نیز در این باره می‌گویند: «زاممدار اسلامی بایستی کمال اهمیت را به آبادکردن زمین و آماده‌کردن دیگر وسایل تولید آن، برای بهره‌دهی هرچه عالی‌تر قائل شود و به همین ملاک، زمامدار اسلامی بایستی نظارت و اهمیت شدید را درباره تصحیح و تنظیم هرگونه وسایل تولید مواد زندگی مردم به کار ببندد، اعم از کارخانجات و انواع دستگاه‌های ماشینی که امروزه همه شئون زندگی بشری را احاطه کرده است.»^۴

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار با کارگران، کشاورزان، صنعتگران و بازاریان، ۱۴ آبان ۸۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۱۱۳.

۴. محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۶۹.

همچنین «همه همت زمامداران باید درجهت اصلاح‌گری و به سامان‌کشاندن اوضاع اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و سیاسی قرار گیرد و با فراهم کردن زمینه‌های اصلاح، دست به اصلاح و عمران و آبادی بزنند و همه امور را به سامانی درست بیاورند. علی‌علیه در این باره فرموده است: 'اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التِّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ وَلَا لَكِنْ ... نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ؛^۱ خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود؛ بلکه می‌خواستیم... در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.»^۲

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز در خصوص این روایت می‌افزاید: «و نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، خیلی جمله عجیبی است! 'نُظْهِرَ' یعنی آشکار کنیم. اصلاح نمایان و چشم‌گیر، اصلاحی که روشن باشد، در شهرها و به عمل آوریم. آن قدر این اصلاح، اساسی باشد که [تشخیص آن] احتیاج به فکر و مطالعه نداشته باشد؛ علائمش از در و دیوار پیداست. به عبارت دیگر، سامان به زندگی مخلوقات تو دادن، شکم‌ها را سیرکردن، تن‌ها را پوشانیدن، بیماری‌ها را معالجه کردن، جهل‌ها را از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشه سیاسی و سیره حکومتی

علی علیه السلام، ص ۱۹۰.

میان بردن، اقدام برای بهبود زندگی مادی مردم؛ زندگی مادی مردم را سامان دادن.

امام علیه السلام در این فراز از خطبه درحقیقت، اهداف حکومت الهی؛ ازجمله حکومت خود را بیان می‌فرماید و با تعبیرات بسیار جالب و حساب شده، درس‌های فراموش‌نشدنی به همه حاکمان مؤمن و مخلص می‌دهد و در ادامه این سخن، اهداف چهارگانه خودش را برای پذیرش حکومت بیان می‌دارد که سرمشق و درس بزرگی است برای همه حاکمان آزاده و باایمان و حق‌پرست. [ایشان علیه السلام] عرضه می‌دارد: 'پرووردگارا، تو می‌دانی که اگر حکومت را پذیرفتیم، به خاطر این بود که نشانه‌های محوشده دینت را بازگردانیم و برپا سازیم و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات [از ظلم ظالمان] ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده‌ات اقامه و اجرا شود.'

درواقع امام علیه السلام در این چهار جمله که به پیشگاه خداوند به‌عنوان انگیزه‌های اصلی پذیرش بیعت عرضه می‌دارد، هم اشاره به برنامه‌های معنوی و ارزشی حکومت می‌نماید و هم برنامه‌های مادی و ظاهری.

در درجه اول باید نشانه‌های دین که مسیر راه مردم را به سوی خدا مشخص می‌کند و بر اثر حکومت‌های خودکامه محو شده است، به جای خود بازگردد؛ آنگاه اصلاحات در تمام شئون اجتماعی اعم از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی آشکار شود و چنگال ظالمان از گریبان مظلومان جدا شود و حدود الهی اجرا گردد؛ به گونه‌ای که

ستم دیدگان احساس امنیّت و آرامش کنند. به یقین اگر هدف حکومت‌ها انجام این امور چهارگانه باشد، سعادت معنوی و مادی بر سر جامعه سایه خواهد افکند و اگر هدف آن‌ها به دست آوردن مقام و اموال و ثروت‌ها باشد، جز فساد و ظلم و تعطیل حدود الهی و محو اخلاق و دین نتیجه‌ای نخواهد داشت و این درسی است برای همه مسلمین در تمام قرون و اعصار.

این امور همان است که قرآن مجید به عنوان اهداف بعثت پیامبر ﷺ و تشکیل حکومت اسلامی بیان فرموده؛ در یک جا تعلیم و تهذیب و نجات از گمراهی آشکارا هدف بعثت می‌شمارد:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱ و در جای دیگر اقامه قسط و عدالت را نتیجه قیام انبیا ذکر می‌کند: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْوِزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۲

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۳؛ همان کسانی که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداست.^۴

۱. جمعه، ۲.

۲. حدید، ۲۵.

۳. حج، ۴۱.

۴. ناصر مکارم شیرازی، پیام امام/امیرالمؤمنین (ع)، ج ۵، ص ۴۲۲.

۳. شبهه سوم؛ نظریه رهبری شورایی

پس از آنکه با تبیین فلسفه ولایت فقیه و مطالعه ادله آن، روشن شد که در صورت وجود فقهایی متعدد واجد شرایط در یک زمان، تنها یکی از آنان مسئولیت رهبری جامعه اسلامی و حکومت دینی را برعهده خواهد داشت و دیگر فقها در مسایل سیاسی و حکومتی به تبعیت از وی ملزم هستند؛ گروهی این نظریه را مطرح کردند که «چه اشکال دارد که رهبری، شورایی شود و شورایی مرکب از فقهایی عادل، امر رهبری را برعهده گیرند؟!»

در پاسخ این پرسش، باید گفت: درست است که مشورت پیش از انجام کارها و تصمیم‌گیری کارشناسانه، چنان‌که در خلال مباحث گذشته دیدیم، امری پسندیده و معقول است و شرع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آن را تأیید و بر آن تأکید کرده است؛^۱ ولی اگر در همان دلایل نقلی و عقلی مسئله شورا دقت شود، به خوبی روشن می‌شود که انجام شورایی کارها، هرگز به این معنا نیست که در همه مراحل آن، حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم‌گیری نهایی، به‌ویژه در سطح کلان آن نیز به صورت شورایی عمل کردن، پسندیده و معقول باشد؛ بلکه مراد این است که کارها توسط عقل جمعی مسلمانان

۱. پیش‌بینی سوراها و مجامع مشورتی گوناگون در ساختار نظام جمهوری اسلامی، مبین این اهتمام است؛ وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ارائه نظرات کارشناسی توسط مجلس شورای اسلامی و کارگروه‌های کارشناسی تخصصی فعال در دفتر مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)، قالب‌ها و ابزارهای مناسبی برای تحقق این مأموریت خطیرند.

که کارشناسان و خبرگان از میان آن‌ها نمایانگر افکار جمعی‌اند، با شورا و مشورت و کاوش و تحقیق، بررسی و ارزیابی شوند و در نهایت برای تصمیم‌گیری نهایی به مرکز ثقل تصمیم‌گیری که رهبری است، ارائه شود و او تصمیم قطعی را اعلام کند؛ نه اینکه همه اعضای طرف مشورت، در این مرحله هم باید نظر دهند. در اینجا با تفصیل بیشتری، ادله مطرح‌کنندگان این نظریه و پاسخ‌های ارائه‌شده را بررسی می‌کنیم.

۱.۳. پیشینه بحث

«از نظر پیشینه تاریخی، ولایت شورایی، در متون اسلامی بی‌سابقه است. در دیدگاه اهل سنت، تنها در یک مورد، شورا تشکیل شد^۱ که آن هم برای تعیین رهبر بود و نه برای اداره و تدبیر امور... درباره رهبری شورایی، متون فقهی شیعه تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی ایران، همگی ساکت‌اند [و هیچ فقیهی پیش از آن، به طرح این ایده نپرداخته است].^۲»

«پس از انقلاب، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، [مصوب ۱۳۵۸ ش]، برای اولین بار شورای رهبری متشکل از سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری، با شرایطی، به رسمیت شناخته می‌شود؛^۳ البته در یکی از کتب فقهی جدید،

۱. اشاره به شورای سقیفه است.

۲. مصطفی جعفر پیشه فرد، *چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه*، ص ۸۲ و ۸۳.

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸، اصل ۵ و اصل ۱۰۷.

رهبری شورایی، به عنوان تنها شکل حکومت اسلامی در عصر غیبت معرفی شده است.^۱ «در متون فقهی گذشتگان، مواردی یافت می‌شود که شباهت‌هایی ظاهری؛ البته با ماهیتی متفاوت؛ با این نظریه داشته باشد؛ از جمله در اندیشه فقهی علامه حلی رحمته الله علیه آمده که می‌توان برای یک شهر، قضات متعدد در نظر گرفت. داوران متعدد برای یک شهر، در قالب یکی از سه شکل قابل تصوّر است:

۱. هریک مستقلاً به قضا پردازند و به شکل عام استغراقی^۲ برای هریک از ایشان، داوری در تمامی شهر جایز باشد؛

۲. شهر را به نواحی مختلف تقسیم کنند و داوری در هر ناحیه را به یک قاضی بسپارند؛ به طوری که هریک در منطقه نفوذ دیگری، حق دخالت نداشته باشند؛

۳. داوری هریک، مشروط به اتفاق نظر با دیگری باشد.^۳

«نظریه پردازان ولایت شورایی، علاوه بر تمسک به ادله نقلی [که در آینده به آن خواهیم پرداخت]، به دلیل عقلی نیز رو آورده‌اند. آنان در فرض وجود فقها و مراجع متعدد، پنج راه حل را برای تعیین رهبر و فقیه حاکم شمرده‌اند و از این پنج راه حل، تنها پنجمین آن را صواب و بی‌اشکال دانسته‌اند.^۴

۱. سیدمحمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب الواجبات و المحرمات، ج ۹۲، ص ۲۸۴.

۲. یعنی همه آنان تک تک به قضاوت پردازند.

۳. نک: سیدمحمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۱۰، ص ۱۲.

۴. سیدمرتضی حسینی شیرازی، شوری الفقهاء، ص ۲۸۳ و ۳۰۰.

این راه‌حل‌های پنج‌گانه عبارت است از:
 ۱. امر هر فقیه‌ی نسبت به مقلدان خودش نافذ باشد: اشکال این فرض، اختلال نظام و هرج و مرج است.

۲. امر فقیه‌ی نامعین از میان فقها نسبت به تمامی مردم، نافذ باشد: این فرض نیز محال است؛ چون نامعین، در مرحلهٔ ثبوت و اثبات محال است.

۳. امر فقیه‌ی معین مثل اعلم، نسبت به تمامی مردم نافذ باشد: اشکال این فرض آن است که اولاً فقیه تعیین شده، ترجیح بلامرجح است؛ ثانیاً علمیت علاوه بر آنکه فاقد دلیل است، هم در ضابطهٔ علمیت و هم در تعیین و تشخیص مصداق اعلم، آن قدر تفاوتِ نظر وجود دارد که مسئله را با مشکلات فراوان روبه‌رو می‌کند؛ ثالثاً هر فقیه‌ی که خود را اعلم می‌داند، حق خود می‌داند که در حکومت دخالت کند؛ زیرا از طرف شارع، منصوب است و دلیلی که مسقط ولایت او باشد یا ولایت او را تخصیص زند، ثابت نیست؛ در نتیجه، مشکل اختلاف نظام و هرج و مرج، مجدداً رخ می‌نماید.

۴. حکم فقیه منتخب، نافذ باشد؛ همان‌طور که در مثال کفاره، مکلف، حق تخییر و انتخاب دارد: اشکال این فرض، آن است که به هرج و مرج و اختلال نظام خواهد انجامید؛ زیرا هر دسته از مردم، فقیه‌ی را انتخاب می‌کنند و انتخاب‌های گوناگون، ضررِ نوعی و هرج و مرج به دنبال دارد. اگر کسی بگوید: 'فقیه منتخب اکثریت، حکمش نافذ است'، در پاسخ باید گفت: 'هرگز

رای اکثریت مردم، در عرض احکام شرعی قرار نمی‌گیرد و مشروعیت‌آور نیست. رأی اکثریت، در طول قوانین شرعی است؛ بنابراین، اگر از ادله شرعی استفاده شود که رهبری شورایی است و رأی اکثریت فقها معتبر و لازم‌الاتباع است، در این صورت نوبت به انتخاب اکثریت نمی‌رسد. افزون بر آن، ادله ولایت فقیه و سخن فقها در باب ولایت فقیه، مطلق است و ولایت او را به انتخاب اکثریت مقید نکرده‌اند.^۱

۵. رأی اکثریت فقها نافذ باشد: این فرض، تعبیری از رهبری شورایی است و باتوجه به بطلان فرض‌های چهارگانه گذشته، تنها راه حل صواب برای مشکل تعیین فقیه حاکم، همین راه حل است. افزون بر آن، اگر قدرت سیاسی، به شخص واحد منتقل نشود، بهتر است؛ زیرا در شخص واحد، خطر استبداد بیشتر است.^۱

۲.۳. نقد نظریه

حضرت آیت‌الله العظمی سیدکاظم حائری (حفظه‌الله‌تعالی) در رد استدلالات صاحبان این نظریه می‌نویسند: «مفاد ادله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی، فرد فرد فقهای جامع‌الشرایط، منصوب‌اند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آن‌ها جعل شده باشد... پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور ادله است که نیازمند قرینه می‌باشد...»

۱. مصطفی جعفر بیسه‌فرد، چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۴.

در طول تاریخ اسلام و در عصر اهل بیت علیهم السلام که رژیم‌های گوناگونی، به اقتدار رسیده‌اند، حکومت‌ها فردی بوده است. اهل بیت علیهم السلام هم که با حکومت‌ها به مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشه امامت پرداخته‌اند، اشکال‌های فراوانی را در اثبات نامشروعیت حکومت‌ها مطرح کرده‌اند؛ ولی هرگز متعرض 'فردی بودن' این دولت‌ها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده‌اند.^۱

حضرت آیت‌الله خوشوقت رحمته الله علیه نیز در این رابطه می‌فرماید: «در اسلام هیچ پستی در اداره شئون اسلام، شورایی نبوده است؛ نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید.»^۲

از این رو حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری (حفظه الله تعالی)، در رابطه با رهبری شورایی می‌فرماید: «اگر دلیلی بر فساد آن [رهبری شورایی] نداشتیم، جز اینکه در ادیان الهی^۳ در نبوت و ولایت هیچ مثل و سابقه‌ای ندارد و پروردگار عالم در هیچ زمانی شورای رهبری و زعامت نصب نفرموده است، کافی بود.»

آیت‌الله امینی (حفظه الله تعالی)، با اشاره به جلسه خبرگان «انتخاب رهبری بعد از رحلت امام»، به مهم‌ترین اشکال این نظریه تصریح

۱. سیدکاظم حائری، ولایت الامر فی عصر الغیبه، ص ۲۴۰ تا ۲۴۱.

۲. آیت‌الله خوشوقت، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان رهبری:

<http://www.khobreganrahbari.com>

۳. به عنوان مثال، در تاریخ انبیا، با آنکه حضرت لوط (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز پیامبر خدا بودند؛ ولی از رهبری و امامت حضرت ابراهیم علیه السلام تبعیت می‌کردند و حضرت هارون علیه السلام نیز تابع حضرت موسای کلیم علیه السلام بودند.

و می‌فرمایند: «رهبری شورایی وجه شرعی هم نداشت. اتفاقاً من در آن جلسه‌ای که برای شرط مرجعیت خدمت امام رسیدم، پس از صحبت‌های متفرقه عرض کردم: 'اجازه بدهید ما که در کمیسیون هستیم، رهبری شورایی را حذف کنیم؛ چون مأخذ شرعی ندارد.'^۱

حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (حفظه‌الله تعالی) نیز در این رابطه می‌فرمایند: «والی و حاکم حکومت اسلامی، همیشه و در همهٔ زمان‌ها یک نفر است. حضرت ولی عصر علیه السلام هم که ظهور می‌نمایند، ولایت فقها سلب می‌شود. در زمان حضرت علی علیه السلام هم، امام حسن و امام حسین علیهما السلام ولایت بر مردم نداشتند.

امام حسین علیه السلام، زمان امام مجتبی علیه السلام، به هنگام بیعت قیس بن سعد با امام حسن علیه السلام به وی فرمود: 'يَا قَيْسُ إِنَّهُ إِمَامِي يَعْنِي الْحَسَنَ علیه السلام؛^۲ ای قیس، او [یعنی امام حسن علیه السلام] امام و رهبر من است.'^۳

تنه‌ادلیل نقلی که مدعیان رهبری شورایی به آن استناد می‌کنند، آیات و روایات مشورت و شورا است؛ از جمله آیهٔ شریفه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ یا روایت نبوی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

۱. آیت‌الله امینی (حفظه‌الله تعالی)، به نقل از:

<http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberID=7561&ViewType=0&PageNo=146>

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۱: «فَقَالَ يَا حَسَنُ فَمَنْ فَبَايَعُ فَمَنْ فَبَايَعُ فَمَنْ فَبَايَعُ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فَمَنْ فَبَايَعُ فَمَنْ فَبَايَعُ ثُمَّ قَالَ يَا قَيْسُ فَمَنْ فَبَايَعُ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام يَنْظُرُ مَا يَأْمُرُهُ فَقَالَ يَا قَيْسُ إِنَّهُ إِمَامِي يَعْنِي الْحَسَنَ علیه السلام»

۳. پاسخ به شبهات ولایت فقیه:

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=4432&id=31638>

«هیچ‌گاه شخصی با دیگری مشورت نمی‌کند؛ مگر آنکه به راه نیک راهنمایی می‌شود.»

با کمی دقت در شأن نزول و آیات قبل و بعد این آیه شریفه، آشکار می‌شود که در این آیه و مشابه آن، شیوه رهبری شورایی، تأیید نشده است و تنها بر توجه به نظر دیگران و دخالت دادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها تأکید شده است. در ادامه این فراز از آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که طی آن پیامبر ﷺ در برخی امور عرفی [که در آن‌ها فرمانی از وحی نرسیده است]، مأمور به مشورت با مسلمانان شده، آمده است: ﴿...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛ یعنی با آنان در امور مشورت کن؛ اما هرگاه تصمیم‌گرفتی، پس بر خدا توکل کن [و بر آن کار اقدام نما].

حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی)، ذیل این آیه شریفه می‌نویسند: «در جمله بالا، مسئله مشاوره به صورت جمع ذکر شده [و شاورهم]؛ ولی تصمیم‌نهایی تنها به عهده پیامبر ﷺ و به صورت مفرد ذکر شده [عزمت]. این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می‌کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته‌جمعی انجام گیرد؛ اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد؛ در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام‌گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست

خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظریک نفر اداره می شود.^۱ ایشان در ماجرای ملکه سبأ نیز از آیات سوره سلیمان استفاده می کنند و می فرمایند: «از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود؛ چراکه در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است؛ درحالی که عقیده ملکه سبأ برعکس آن بود و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است و می توان گفت که این نوع مشورت، غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است. ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای آن ها قائل هستیم؛ درحالی که در این نوع مشورت، حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین، اظهار نظر می کنند.»^۲

۱.۲.۳. دلایل روایی مخالف با نظریه

رهبری شورایی

۱. «فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: 'فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَاقْتِ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قِيلَ: لِعَلَّ مِنْهَا أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ الْإِثْنَيْنِ لَا

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۶۰.

يَتَفَقُّ فِعْلُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا...^۱؛ اگر گفته شود: چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان، دو رهبر و دو پیشوا روی زمین باشد؟ در جواب می‌گوییم: به چند علت؛ از جمله اینکه امام واحد و پیشوای منفرد در فعل و تدبیرش یکنواخت و به دور از تعارض عمل می‌کند؛ اما دو رهبر و دو ولی، فعل و تدبیرشان با هم متفق نیست؛ چه آنکه تابه حال دیده نشده [است که] دو نفر از نظر قصد و اراده، کلاً با هم اتفاق داشته باشند.

پس اگر تبعیت از هر دو لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشته باشند، مشاجره و فساد به جامعه راه می‌یابد و اگر از یک نفر اطاعت شود، از اطاعت دیگری سر باز زده شده است و اگر نیمی از مردم از یکی و نصف دیگر از فرد دوم اطاعت کنند، غیر از اختلاف اجتماعی، همه مردم هم معصیت و نافرمانی کرده‌اند...

دوم آنکه، واجب‌الاطاعه بودن هر دو، سبب تضییع حقوق و احکام و حدود الهی می‌گردد؛ زیرا هریک از طرفین دعوا، به رهبر مورد علاقه خود رجوع می‌کند و هریک از دو رهبر هم ممکن است برخلاف حکم دیگری نظر دهد.

سوم آنکه، اگر گفته شود امر ونهی آن کسی مقدم است که قبلاً حکم کرده باشد، می‌گوییم: با فرض اینکه هر دو، هم صلاحیت ذاتی و هم صلاحیت رهبری دارند؛ چرا حق تقدم با اولی باشد؟ و چرا دومی بعد صدور حکم اولی نتواند مخالفت کند؟! و لذا اگر این فرض را هم بپذیریم، حدود و

حقوق الهی باطل می شود.

چهارم آنکه، اگر گفته شود هردو در چنین مواردی ساکت باشند تا کشمکش و درگیری ایجاد نشود، می گوییم: بالاخره یکی از آن دو که حق می گوید، با سکوتش حکم خدا و حدود الهی را مسکوت گذاشته است.^۱

از لحن سؤال و جواب روایت، استفاده می شود که تعدد رهبر، خواه به نحو استقلال و خواه به نحو شورایی، مردود است؛ زیرا علت آن؛ یعنی اختلاف نظر و عدم تمرکز در تصمیم گیری، در هردو وجود دارد.

این مجموعه از روایات، هرچند ظاهراً در مورد امام معصوم است؛ ولی با توجه به علت ذکر شده در آن ها که از اختلاف رأی و نظر سخن می گوید، می توان به طریق اولی به غیر معصوم نیز آن را سرایت داد.^۲

۲. «در تحف العقول از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: 'الشَّرْكَةُ فِي الْمُلْكِ تَوْدِي إِلَى الْإِضْطِرَابِ؛^۳ شراکت در حکومت، موجب اضطراب و تزلزل است.' رهبری شورایی، موجب اضطراب، تشتت و خلل در اداره امور خواهد شد.^۴

۳. در انتهای روایت مقبوله، عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام می پرسد که: «اگر دو نفر با ویژگی هایی که برای حاکم اسلامی تعیین شده، وجود داشته باشند و شیعیان به هر دوی آن ها

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. نک: مصطفی جعفر پیشه فرد، جالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۶.

۳. غررالحکم، ص ۳۴۲.

۴. مصطفی جعفر پیشه فرد، جالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۶.

رضایت داشته باشند، چه باید کرد؟» حضرت می‌توانستند در اینجا پیشنهاد رهبری شورایی را طرح و نتیجه مشورت آن دو فقیه را ملاک عمل، معرفی کنند؛ اما می‌فرمایند: «حکم آن کسی را بپذیرید که از دیگری عادل‌تر، فقیه‌تر، صادق‌تر و باورع‌تراست و به قول فقیه دیگر التفات نکنید؛» حتی پس از آنکه راوی عنوان می‌کند که هر دوی آن‌ها از نظر عدالت و مقبولیت، در یک سطح‌اند و هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد، باز حضرت ویژگی‌های دیگری را طرح می‌فرمایند و تا چهار مرتبه پس از این نیز که راوی سؤال را جلو می‌برد، چنین راهکاری را ارائه نمی‌فرمایند.

۴. امام صادق ع فرموده‌اند: «مَا لَكُمْ وَ لِلرِّئَاسَاتِ إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ رَأْسٌ وَاحِدٌ أَيَّاكُمْ وَ الرَّجَالِ فَإِنَّ الرَّجَالَ لِلرِّجَالِ مَهْلَكَةٌ؛^۱ چرا شما دنبال رؤسای متعدد حرکت می‌کنید؛ مسلمانان فقط یک رهبر دارند که باید از او متابعت کنند...»

۲.۲.۳. دلایل عقلی اقامه شده در رد این

نظریه

«منظور از شورا، انتخاب یک مجموعه است که یکی مدیریتش قوی باشد، دیگری علمش، دیگری سیاستش و دیگری تدبیرش؛ اگر آن که مدیریتش یا سیاستش بهتر بود، می‌توانست دیگران را بالا بکشد، خوب بود؛ اما این اتفاق نمی‌افتد؛ این مجموعه باید با هم حرکت کند و چون ضعیف نمی‌تواند هم‌پای قوی حرکت کند،

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۵۲.

قوی مجبور خواهد شد خود را با ضعیف هم قدم کند.»^۱

«عقل و منطق، مؤید رهبری واحد است، نه رهبری جمعی و شورایی؛ زیرا اگر امر تصمیم‌گیری نهایی به جمع واگذار شود، چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می‌شود. چون ممکن است در برخی مواقع اکثریت قاطع، بر یک رأی اجتماع نکنند و هرکدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند؛ بنابراین شورا در نظام اسلامی به‌عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می‌کند و هرگز نباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.»^۲

«رهبری شورایی، برخلاف سیره عقلا و متشرّعه است... تدبیر و اداره سیاسی جامعه، به وحدت تصمیم‌گیری نیازمند است و تعدد و تکرر، به‌ویژه در مواقع حساس، به تعطیلی مصالح می‌انجامد.»^۳

«هم‌اکنون، در مسائل بحرانی، قاطعیت رهبری است که مشکلات را حل می‌کند. شورا تا جلسه تشکیل دهد و بحث کند، کار از کار خواهد گذشت.»^۴

حضرت آیت‌الله خوشوقت رحمته‌الله‌علیه در بیان مفاسد

۱. آیت‌الله جنّتی (حفظه‌الله‌تعالی)، به نقل از:

http://www.tebyan.net/hawzah/alokat_hawzah/hawzah_politics/vilayatfagih/200993983/6/6/.html

۲. نک: نبی‌الله ابراهیم‌زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶.

۳. حسینعلی منتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه*، ج ۱، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۴. آیت‌الله امینی (حفظه‌الله‌تعالی)، به نقل از:

<http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId=7561&ViewType=0&PageNo=146>

این نظریه می‌افزایند: «اگر شورایی باشد، ممکن است بینشان اختلاف بیفتد، اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می‌شود؛ بنابراین مسئله شورای رهبری، اصلاً نباید مطرح شود.»^۱

۳.۲.۳. پاسخ به چند سؤال

۱. اگر مدیریت شورایی کارآمد نیست، پس چرا شوراهای متعدد در نظام تعبیه شده است؟

«گاهی اوقات آقایان، از مواردی مثل 'مجلس شورای اسلامی'، 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' و سایر شوراهایی که در نظام جمهوری اسلامی وجود دارند و در آنها تصمیم‌گیری می‌شود، شاهد مثال می‌آورند. این نوع نهادها، مسئول رایزنی مشورتی برای به‌دست‌آوردن ماهیت یک امر قانونی و مقررات و دستورالعمل هستند؛ اما اگر تصمیم‌گیری نهایی به صورت شورایی باشد، همیشه اختلاف پیش می‌آید؛ این دیگر بحث فقهی و علمی نیست؛ بلکه یک بحث سیاسی و اجتماعی است.»^۲

تنها مثال مدیریت شورایی در طول انقلاب، شورای عالی قضایی است. آیت‌الله یزدی (حفظه‌الله‌تعالی) رئیس اسبق قوه قضائیه در این رابطه می‌فرماید: «نمونه‌ای که حضرت امام دستور دادند در قانون اساسی درباره آن بازنگری شود، شورای عالی قضایی بود. در این

۱. آیت‌الله خوشوقت رحمته‌الله‌علیه، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان رهبری: <http://www.khobreganrahbari.com>

۲. آیت‌الله یزدی (حفظه‌الله‌تعالی) در مصاحبه با روزنامه جوان، به نقل از: <http://www.jahannews.com/vdccc1q0.2bqep8laa2.html>

شورا چون مقرر شده بود که کارها به صورت مشورتی اداره شود. اصلاً کار پیش نمی‌رفت و حتی در جابه‌جایی رئیس دادگستری یا نصب و عزل یک قاضی در یک شهرستان، شورا باید تشکیل جلسه می‌داد و اغلب بحث‌ها روی زمین می‌ماندند و نمی‌شد آن‌ها را اداره کرد؛ بنابراین امام یکی از نکاتی را که تصریح کردند و در مقدمهٔ بازنگری قانون اساسی هم هست، این است که شورای عالی قضایی از حالت شورایی در بیاید و مسئولیت به یک نفر داده شود... شورای عالی قضایی به مدت ده سال به صورت شورایی کار کرد؛ اما حضرت امام متوجه شدند که این شیوه، قابل ادامه نیست و لذا تصریح فرمودند که این نکته را اصلاح کنید و این مسئولیت را به صورت متمرکز در آورید. تمرکز قوهٔ قضائیه از جمله مواردی است که در متن نامهٔ امام بوده و در بازنگری قانون اساسی هم کمیسیونی روی آن کار کرد و در نهایت هم مصوب شد...»^۱

۲. چرا در بحث ولایت فقیه می‌گوییم که فقط یک نفر باید رهبر باشد؟ رهبری از این جهت چه تفاوتی با مرجعیت تقلید دارد؟

«ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند و در نتیجه، هریک از مرجعی تقلید کنند. تعدد مراجع در احکام فردی خللی به بار نمی‌آورد؛ اما در مسائل اجتماعی که رابطهٔ افراد با یکدیگر

۱. آیت‌الله یزدی (حفظه‌الله‌تعالی) در مصاحبه با روزنامهٔ جوان، به نقل از:

<http://www.jahannews.com/vdccc1q0.2bqep81aa2.html>

مطرح است، چندانگی دیدگاه‌ها خصوصاً در مسائل کلان و سرنوشت‌ساز، مشکل‌آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال در نظام زندگی اجتماعی بشود؛ بنابراین ضرورت دارد در عرصه اجتماعی، یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً ازسوی فقیه آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانیاً دارای رسمیت باشد و ثالثاً صاحب آن دیدگاه، ازسوی تعداد قابل‌توجهی از مجتهدان خبره به‌عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد؛ لذا مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد.^۱

۳. طرح بحث «شورای استفتاء» و «شورای فتوا» در بین فقها سابقه زیادی دارد؛ مگر شورای رهبری هم چیزی شبیه به آن‌ها نیست؟

مرحوم آیت‌الله سیدحسین بَدَلَا حَجْرَاللَّهِ که عضو هیأت استفتای بسیاری از مراجع تقلید معاصر بود، در این باره می‌گویند: «وقتی مراجعات اجتماعی مرحوم بروجرودی و استفتاء از ایشان فزونی گرفت، جلسه استفتائی تشکیل دادند. این جلسه به صورت مستمر در منزل ایشان تحت عنوان 'جلسه استفتائات' ترتیب می‌یافت که بنده هم در آن شرکت می‌کردم و ریاست آن را آقای فاضل به عهده داشتند.

۱. حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی، به نقل از:

ابتدا در جلسه بیرونی، استفتائات ایشان تنظیم می‌شد و بعد آن را به اندرون می‌بردیم و به ایشان ارائه می‌کردیم؛ اگر مورد تصویب ایشان قرار می‌گرفت، در همان جا فردی... جواب سؤال را می‌نوشت و مهر می‌زد؛ اما اگر حاصل تحقیقات ما احتیاج به تجدیدنظر داشت، طبعاً جواب به تأخیر می‌افتاد.

می‌بینیم که هیئت استفتاء، بازوی مشورتی مرجع تقلید است که او را در صدور فتوا و در نظر گرفتن همه جوانب موضوع یاری می‌کند؛ اما آنچه که مرجع تقلید باتوجه به مبانی فکری خود بدان می‌رسد، ضمانت اجرایی و اهمیت عملی دارد و تلقی شورایی بودن این هیئت و رأی‌گیری بین اعضاء هنگام صدور فتوا، یک برداشت نادرست است. تصمیمات هیئت استفتاء، بدون تأیید مرجع تقلید مافوق، هیچ‌گونه ضمانت اجرایی و حجیت و اعتبار شرعی ندارد.^۱

البته بحث شورای فقاهاست مدت‌هاست در حوزه‌های علمیه مطرح است و صاحب‌نظران بسیاری آن را طرح و برای تحقق آن تلاش کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، شهید مطهری رحمته‌الله علیه در لزوم مشورت‌های فقهی می‌گویند: «پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می‌کنم و معتقدم این مطالب هراندازه گفته شود، بهتر است... و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سیدحسین بدلا، ج ۱،

طراز اول و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای امروز، دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد؛ از تک‌روی کاری ساخته نیست. علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند؛ محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند. ... اگر شورای علمی در فقاقت پیدا شود و اصل تبادل نظر به طور کامل جامعه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکاملی که در فقه پیدا می‌شود، بسیاری از اختلاف فتواها از بین می‌رود.^۱

مرحوم طالقانی نیز پیشنهاد شورای فقاقت را چنین مطرح می‌کند: «پیشنهاد می‌شود که شورای فتوایی به ریاست یک یا چند تن از علمای بزرگ و مورد قبول عامه، در یکی از مراکز علمی در هر ماه یا چند ماه یک بار تشکیل شود و مسائل اختلافی و موضوعات روز یا به اصطلاح روایت، حوادث واقعه در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستان‌ها دعوت شود تا موارد ابتلا و نظر خود را با دلایلی که دارند، ابراز دارند و ضمناً این مسائل را در حوزه علمیه خود ضمن درس برای طلاب، به بحث گذارند؛ سپس نتیجه آرا اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق علیه السلام رسیده که هر سال فقها و شاگردان خود را در منا جمع می‌کرد و مسائلی را برای آن‌ها مطرح می‌فرمود.»^۲

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

۲. جمعی از دانشمندان، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱؛ سید محمود طالقانی، تمرکز و عدم تمرکز مرجعی و فتوی.

شهید آیت‌الله مصطفی خمینی رحمته‌الله علیه نیز دربارهٔ اجتهاد جمعی و شورایی می‌نویسند: «در دوران ما باید توجه تام به مشارکت علمی داشت... تبادل نظر و مشارکت در آراء فقهی را بهای فراوان باید داد تا مردم گرفتار اختلاف و مفاصد واقعی نشوند... به سبب همین عدم مشارکت و دوری از تبادل نظر می‌بینیم که برخی از فقها در طول زندگانی علمی خویش، چقدر تبدل رأی دارند. براین اساس، نشستن در کُنج خانه و فتوادادن براساس اندیشه‌های فردی، باوجود مشکلات علمی عصر و معضلات فنی بسیار، روشی عقلایی نیست.»^۱

اما حتی این هم‌اندیشی فقهی، به معنای تصمیم‌گیری جمعی در صدور فتوا نیست. حضرت آیت‌الله حکیم رحمته‌الله علیه در این باره می‌نویسند: «اگر منظور از اجتهاد جمعی، سپردن کار اجتهاد به بحث و بررسی و تأمل یک گروه باشد، کار درستی است و بی‌تردید رأی صادره را به واقعیت نزدیک‌تر می‌سازد و از سعی و کوشش فردی بهتر است و تلاش صورت گرفته عمیق‌تر و رساتر خواهد بود؛ لذاست که می‌توان گفت: کسانی که پس از بحث و بررسی و دقت نظر با همگان و طلاب فاضل خود به اجتهاد می‌پردازند، مسلماً و البته چنانچه مرجحات دیگری وجود نداشته باشد، به واقعیت موضوع نزدیک‌تر خواهند بود؛ ولی اگر مراد از اجتهاد جمعی، 'فتوای جمعی'

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۲، ص ۵۲۴، به نقل از:

باشد که به نظر من بی‌معناست؛ زیرا فتوا، به رأی شرکت‌کنندگان در این جمع بازمی‌گردد و کمی یا زیادی تعداد آن، نمی‌تواند ملاکی برای بهتر بودن رأی و کشف واقعیت امر باشد.^۱ پس «اعتبار نظر جمع» در صدور حکم در مسائل فقهی فردی، قابل قبول نیست؛ چه رسد به مدیریت کلان جامعه که موضوع کار ولی فقیه است.

۱۹۷

فقه

شبهه سوم: نظریه رهبری شورای

۴.۲.۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جمع‌بندی این بحث را از زبان حضرت آیت‌الله یزدی (حفظه‌الله‌تعالی) بشنوید: «مبنای صدور صددرصد قطعی علمی و فقهی ما این است که فقط یک نفر می‌تواند حاکم باشد؛ البته آن یک نفر باید عدالت کامل و ویژگی‌های شخصیتی برای تصمیم‌گیری و مدیریت صحیح را داشته باشد، از نظرات مشورتی دیگران هم بهره می‌برد؛ اما تصمیم نهایی را اوست که می‌گیرد و حضور چند نفر در رهبری کشوری که براساس مبانی اسلامی اداره می‌شود، به نظر من برخلاف مبنای صددرصد قطعی اسلام است. الگو و مثال روشن در این باره، پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند که خودشان حاکم بودند؛ البته با افراد دیگر مشورت می‌کردند؛ اما حاکمیت با خودشان بود.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر از آنکه پیامبر بودند، حاکم اسلامی هم بودند و البته در مسائل با دیگران

۱. به نقل از:

مشورت می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم خود حاکم بودند و همچنین است در مورد سایر ائمه علیهم السلام؛ اگر فرصت حاکمیت پیش می‌آمد. در دوران غیبت کبری که یک فقیه برای اداره امور حکومت اسلامی تعیین می‌شود، خبرگان یکی از آن‌ها را در اولویت قرار می‌دهند و می‌توان گفت فردی را در میان کسانی که حق دارند حکومت را در دست بگیرد، برمی‌گزینند؛ اما هنگامی که وی انتخاب شد و تعیین پیدا کرد، همه تصمیمات نهایی مربوط به اوست. نکته دقیق‌تری که بر آن تأکید می‌کنم، این است که حتی خبرگانی که آن فرد خاص را از میان فقهایی دیگر انتخاب می‌کنند، [یعنی] مدیریت و اعلمیت و آگاهی وی را نسبت به زمان و مسائل اجتماعی و سیاسی و فقهی تشخیص می‌دهند؛ بعد از آنکه رهبری به فرد مورد نظر تعیین پیدا کرد، موظف به اطاعت از او هستند و آن مصداق، بر کل سیستم حکومت اسلامی، حتی بر خبرگانی که او را انتخاب کرده‌اند و بالاتر از آن، حتی بر مجلس خبرگان حاکمیت دارد؛ همچنان که بر تمامی اجزای دیگر.

تمام کسانی که به ولایت فقیه معتقدند، این اصل را قبول دارند؛ مگر اینکه کسی اصل ولایت فقیه را قبول نداشته باشد و بگوید که در زمان غیبت، وظیفه فقهاً صرفاً عمل کردن به ضروریات عملی است و حاکمیت ندارند و در مورد حاکمیت باید منتظر بمانیم تا خود حضرت بیایند؛ ولی وقتی اصل ولایت را قبول کردیم، مبنا همین بحثی

است که مطرح کردم؛ بنابراین اگر در برابر فکر رهبری شورایی اقدامی شده، بیشتر به خاطر آن است که مخالف اصول قطعی اسلامی است. ... این بدان معنا نیست که رهبر نباید با کسی مشورت کند؛ چون مشورت از وظایف هر فردی، من جمله رهبر است؛ اما در مقام تصمیم‌گیری نهایی، قطعاً باید تصمیم‌گیری واحدی وجود داشته باشد.

۱۹۹

فکر
رهبری

شبهه سوم: نظریه رهبری شورایی

اکثر مراجع تقلید، جلسه‌ای به نام شورای استفتاء دارند؛ یعنی وقتی از آن‌ها سؤال جدیدی می‌شود، با چند نفر که با این موضوعات آشنا هستند، موضوع را به بحث می‌گذارند؛ اما در پایان، خود آن مرجع است که تصمیم می‌گیرد....

فقیه کسی است که ملکه استنباط داشته باشد؛ نه اینکه بلافاصله بتواند به سؤالی پاسخ بدهد. من بارها دیده‌ام که وقتی سؤالی را نزد مرجعی مطرح می‌کنید، می‌گویند مطالعه می‌کنیم و پاسخ می‌دهیم یا خودشان به پاسخ می‌رسند و یا آن را با متخصصان امر به بحث می‌گذارند؛ اما مبانی و مدارک روشن است.»^۱

۴. شبهه چهارم؛ در سازوکار تشخیص ولی فقیه

دسته دیگر از شبهات، حول موضوع سازوکار انتخاب ولی و حاکم اسلامی مطرح می‌شود؛ یعنی پس از آنکه مشخص شد در دوران غیبت، اداره امور حکومت و اجرای قوانین سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و... اسلام برعهده فقیه جامع‌الشرایط است، این سؤال مطرح می‌شود که: «با چه فرآیند و سازوکاری می‌توان به فردی با این ویژگی‌ها دست یافت و او را ولی فقیه قطعی و حاکم مرضی پروردگار در دوران غیبت دانست؟»

ممکن است سؤال شود: «در این انتخاب، نقش مردم چیست و آیا ورود مردم به عرصه این گزینش باعث تقویت آن می‌شود یا ناخواسته به انحراف آن منتهی خواهد شد؟» یا بپرسند: «جایگاه فقهای امت و اعضای مجلس خبرگان در این فرآیند چیست؟»

ده‌ها سؤال دیگر نیز در این عرصه موضوعی مطرح است...

در کنار این مباحث، طرح شبهاتی مثل «شبهه دور» در گزینش و نظارت بر عملکرد ولی فقیه نیز ضرورت پرداخت دقیق‌تر به این مبحث را دوچندان کرده است.

«ولایت فقیه به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و درواقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت

را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند. به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که برخلاف همه مقررات عالم در باب حکومت که در قوانین آن‌ها حاکمیت‌ها یک حالت غیرقابل‌خدا دارند، در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست؛ چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله، ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکته خیلی مهمی است.^۱

«در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوه مجریه، مردم خودشان دخالت می‌کنند. حتی در انتخاب رهبر، با اینکه رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک‌های الهی و معنوی و واقعی است، باز مردم نقش دارند؛ کما اینکه مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردم‌اند، می‌نشینند کسی را معین و انتخاب می‌کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم نباشد، باز رهبری او، جا نخواهد افتاد. پس آحاد و عامه مردم، علاوه بر اینکه

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴ اسفند ۷۷.

به صورت غیرمستقیم از طریق مجلس خبرگان، رهبر را معین می‌کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده آن‌هاست که درحقیقت یک رهبر را رهبر می‌کند و به او امکان تصرف و قدرت امرونهی و قبض و بسط می‌دهد.^۱

«در مورد شخص [ولی] و تشخیص مصداق و اینکه این فرد آیا اصلاً فقاقت دارد؟ عدالت دارد؟ شرایط دارد؟ یا در دوران امر بین زید و عمرو، این مقدم است یا او؟ این‌ها طبیعتاً چیزهایی نیست که شرع مستقیماً وارد بشود؛ شرع مقدس معیارهایی دست مردم می‌دهد و مردم در این زمینه‌ها عمل می‌کنند.»^۲

«یک مرحله، مرحله تعیین این عناوین با یک مَعْنُون^۳ خارجی است؛ تعیین مصداق است برای این مفاهیم. خب بدیهی است که در این مرحله نمی‌شود گفت مردم نقش ندارند. یعنی هیچ دلیلی بر اینکه ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد؛ منتهی از آنجایی که شناخت این عناوین و مَعْنُون به این عناوین، احتیاج به مقدمات دارد، هرکسی بدون این مقدمات وارد این مرحله بشود، جز ضلالت خود و خطای خود و دیگران، ورود او تأثیری نخواهد داشت؛ بنابراین اینجا مسئله خبرگان مطرح می‌شود.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۰ بهمن ۶۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۲۵ بهمن ۷۵.

۳. مصداق.

قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرده؛ مردم خبرگانی را برای این کار معین می‌کنند که وظیفه خبرگان تعیین مصداق این مفاهیم است؛ البته تعیین مصداق هم خودش داستان‌ها دارد. ممکن است یک‌وقت مصداق متعدد باشد، در بین این‌ها بایستی انتخاب کرد. این هم خودش موازینی دارد، معیارهایی دارد، طبعاً خبره باید وارد این قضیه بشود؛ بنابراین مردم در این مرحله، که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین مَعْنُون به این عناوین هست نقش دارند، منتهی نقش بالواسطه. مراجعه می‌کنند به کسی که او صاحب تشخیص در این قضیه است و البته امین است و او این کار را می‌کند و الا اگر بنا باشد این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسئله هم‌جی^۱ بشود، مسئله‌ای بشود که با غوغا بشود آن را درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی نابود خواهد شد.^۲

۱.۴. ویژگی‌های ولی فقیه

پیش‌تر گذشت که «ولّی فقیه علاوه بر 'فقاہت' باید از دو ویژگی مهم دیگر یعنی 'عدالت و تقوا' و 'کارآیی در مقام مدیریت جامعه' نیز برخوردار باشد که این ویژگی اخیر (کارآمدی در مقام مدیریت جامعه)، خود مشتمل بر مجموعه‌ای از چندین ویژگی است...؛ بنابراین تنها معیار

۱. همج یعنی کسانی که با مختصر ورزش بادی تکان می‌خورند و در اصطلاح برای کار بدون تفکر و جاهلانه به کار می‌رود.
 ۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵ بهمن ۷۶.

درمورد ولی فقیه، فقاہت نیست؛ بلکه ترکیبی از معیارهای مختلف لازم است و برای تشخیص ولی فقیه باید مجموع این ویژگی‌ها و شرایط را لحاظ کرد و با نمره دادن به هریک از آن‌ها معدل مجموع امتیازات را در نظر گرفت. نظیر اینکه اگر بخواهیم مثلاً فردی را برای ریاست دانشگاه تعیین کنیم، یک معیار را در نظر نمی‌گیریم؛ بلکه چندین معیار برای ما مهم است. معیارهایی از قبیل داشتن مدرک عالی، سابقه تدریس، سابقه کار اجرایی و مدیریتی، مقبولیت نزد اعضای هیئت علمی و اساتید و دانشجویان می‌توانند از مهم‌ترین ملاک‌های چنین انتخابی باشند. اگر ما این ویژگی‌ها را برای رئیس دانشگاه شرط دانستیم افراد مختلفی مطرح می‌شوند که در میان آنان مثلاً کسی است که سابقه علمی و تدریسش بیشتر است؛ اما سابقه اجرایی زیادی ندارد؛ دیگری سابقه اجرایی و مدیریتی خوبی دارد؛ ولی از نظر پایه علمی در حدّ اولی نیست و فرد دیگری که هم سابقه کار اجرایی و هم پیشینه و سوابق علمی ممتازی دارد؛ اما به لحاظ عدم قدرت در برقراری ارتباط و تعامل با دیگران، مقبولیت چندانی نزد اعضای هیئت علمی و اساتید و دانشجویان ندارد. روشن است که در اینجا برای انتخاب بهترین فرد باید کسی را پیدا کنیم که ضمن دارا بودن حدّ نصاب هریک از این شرایط، در مجموع و معدل آن‌ها بالاتر از دیگران قرار بگیرد. درباره ولی فقیه نیز مسئله به همین صورت است؛ یعنی اولاً باید کسی باشد که حدّ نصاب

همه این سه شرط [فقاہت، تقوا، کارایی در مقام مدیریت جامعه] را داشته باشد و ثانیاً در مجموع، امتیازاتی که از این سه ملاک کسب می‌کند از دیگران برتر و بالاتر باشد. با این حساب، اگر مثلاً شخصی فقیه هست و در مقام مدیریت امور اجتماعی نیز فرد کارآمدی است؛ اما تقوا ندارد یا فقیه هست و تقوا هم دارد؛ اما از نظر قدرت مدیریت حتی نمی‌تواند خانواده پنج نفری خودش را به درستی اداره کند، چنین افرادی اصولاً از دایره کاندیداهای اولیه مقام ولایت فقیه خارج‌اند؛ اگرچه اعلم و افقه فقها و مجتهدین حاضر هم باشند؛ چراکه گفتیم برای احراز این مقام، داشتن حدنصاب هر سه شرط الزامی است. پس در واقع می‌توان گفت سؤال از ولایت فقیه یا افقه را می‌توان در سه فرض زیر مطرح کرد و پاسخ گفت: منظور این باشد که فردی در استنباط احکام شرعی از منابع و قدرت اجتهاد، برتر و بالاتر از همه فقهای موجود است؛ ولی دو شرط دیگر [تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه] یا یکی از آنها را به کلی فاقد است. از بحث پیشین روشن شد که چنین فردی اصولاً فاقد صلاحیت اولیه برای احراز این مقام است؛ منظور این باشد که فردی ضمن برخورداری از سه شرط فقاہت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، نمره و توانش در فقاہت بالاتر از سایرین است. باتوجه به بحثی که طرح شد، روشن می‌شود که این فرد از نظر صلاحیت ابتدایی برای احراز مقام ولایت فقیه مشکلی ندارد؛ اما باید دید آیا در مجموع امتیازات

و با در نظر گرفتن تمامی معیارها آیا فردی بهتر و شایسته‌تر از او وجود دارد یا خیر؟

منظور این باشد که در میان فقها و مجتهدین موجود، چند نفر هستند که همگی آن‌ها در دو شرط تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، در یک سطح و با هم مساوی هستند؛ ولی یک نفر فقاقتش قوی‌تر و بالاتر از دیگران است. اقتضای مباحث قبلی، تعیین چنین کسی برای احراز مقام ولایت فقیه است.

آنچه که امروزه عملاً در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر ولایت فقیه است، اعمال می‌شود؛ این است که برای مشخص شدن و تعیین ولی فقیه، این مجلس خبرگان رهبری است که تصمیم می‌گیرد و نظر می‌دهد. در اینجا می‌خواهیم این مسئله را از منظر علمی و نظری بررسی کنیم تا معلوم شود آیا این راهکار بر مبنای یک منطق علمی و استدلالی انتخاب شده و اجرا می‌شود یا اینکه مبنای علمی و نظری درست و روشنی ندارد.^۱

۲.۴. بررسی فروض تعیین و تشخیص ولی فقیه

«برای تعیین و مشخص شدن ولی فقیه، در مقام فرض و تصوّر می‌توان فروض مختلفی را برای مسئله در نظر گرفت که از جمله آن‌ها می‌توان به 'تعیین از طریق رأی مستقیم مردم' [و] 'تعیین توسط ولی فقیه و رهبر قبلی' [و] 'تعیین توسط

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۲۹ تا ۱۳۱.

خبرگان' اشاره کرد؛ البته فرض‌های دیگری نیز وجود دارد؛ اما شاید مهم‌ترین آن‌ها از نظر امکان پذیرش آسان‌تر و برخورداری از پشتوانه نسبتاً منطقی و استدلالی پذیرفتنی‌تر، این سه فرض باشد: ۱. تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و انتخابات عمومی؛ ۲. تعیین توسط خبرگان؛ ۳. تعیین از جانب ولی فقیه و رهبر قبلی.

از میان این سه نیز، دو فرض اول در بحث‌ها و نظریات بیشتر مطرح است. به هر حال به گمان ما با روشن شدن درجه اعتبار و ارزش هریک از این سه نظریه و مباحث درباره آن‌ها، نقد و تحلیل سایر نظریات نیز میسر خواهد شد و نیازی به نقد و بررسی سایر فرض‌ها نداریم.^۱

۱.۲.۴. مقایسه و بررسی تعیین ولی فقیه

توسط رأی مردم و توسط خبرگان

ابتدا، «دو نظریه تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و تعیین توسط خبرگان را که اساسی‌تر است، بررسی می‌کنیم. برای ورود به بحث، با ذکر یک مثال شروع می‌کنیم: فرض کنید می‌خواهیم بهترین استاد ریاضی کشور را معرفی کنیم و جایزه ویژه‌ای به وی اعطا کنیم. سؤال این است که راه منطقی و صحیح این کار چیست؟ آیا برای شناسایی و انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور باید در سطح شهر راه بیفتیم و طی یک آمارگیری تصادفی از همه اقشار مردم جامعه، از طلافروش و رفتگر و فرش‌فروش و راننده اتوبوس شرکت واحد

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۲.

گرفته تا خانم‌های خانه‌دار و کشاورزان و دانشجو و متخصص مغز و اعصاب سؤال کنیم و نظر آن‌ها را جویا شویم و از آنان بپرسیم: 'استاد نمونه و برتر ریاضی در سطح کشور چه کسی است؟' بسیار روشن است که اولاً این روش، غیرعلمی و نابجاست و نتایج این آمارگیری هرچه باشد، فاقد هرگونه اعتبار و ارزش است و ثانیاً اصولاً اگر افرادی که این سؤال از آنان پرسیده می‌شود، اگر آدم‌های منطقی و منصفی باشند، پاسخ خواهند داد: 'این مسئله در تخصص من نیست و از پاسخ دادن به آن معذورم.'

شکی نیست که برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، کسی از این روش استفاده نمی‌کند و اگر هم بکند غیرقابل قبول و مردود است. بدیهی است که توان و تخصص یک استاد ریاضی را کسی می‌تواند ارزیابی کند که خودش با ریاضیات سروکار دارد و اهل این رشته است و آنچه در نمونه‌هایی شبیه به این، عمل می‌شود به این صورت است که صاحب نظران و متخصصان مربوط نظر می‌دهند؛ مثلاً در این مثال، ابتدا در هر دانشگاهی اساتید ریاضی آن دانشگاه، بهترین استاد را از میان خودشان معرفی می‌کنند و اگر در یک شهر بیش از یک دانشگاه وجود دارد، باز اساتید معرفی شده و منتخب دانشگاه‌های یک شهر، از میان خودشان یک نفر را معرفی می‌کنند و باز در سطح استان، اساتید منتخب شهرها جمع می‌شوند و از میان خودشان یک نفر را معرفی می‌کنند و مثلاً سی استاد از سی استان

کشور به این ترتیب معرفی و انتخاب می‌شوند و باز این‌ها هم بین خودشان مشورت و گفت‌وگو می‌کنند و در نهایت، از میان این جمع سی نفری، یک نفر را به عنوان استاد منتخب و نمونه کشور معرفی می‌کنند؛ البته ممکن است در این مرحله یا مراحل قبلی، یک هیئت داوران مرکب از چند تن از استادان برجسته رشته ریاضی، کار انتخاب را انجام دهند یا تفاوت‌های جزئی دیگری بتوان برای اجرای این روش در نظر گرفت؛ اما به هر حال در همه آن‌ها، روش کلی یکی است و آن این است که «صاحب‌نظران و متخصصان رشته ریاضی» هستند که نقش اصلی و اساسی را در «تعیین استاد نمونه ریاضی» کشور ایفا می‌کنند.

آیا حقیقتاً برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، این روش نزد عقل مقبول است یا این روش که همه مردم از بی‌سواد و باسواد، دانشگاهی و غیردانشگاهی، متخصص و غیرمتخصص و خلاصه هر قشری جمع شوند و رأی بدهند که استاد نمونه ریاضی کیست؟

در مورد تعیین ولی فقیه هم ماهیت کاری که می‌خواهد انجام بگیرد این است که می‌خواهیم «فقیه نمونه و برتر» انتخاب کنیم؛ فقیه‌ای که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاقت و تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته‌تر و اصلح از دیگران باشد.

سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیه‌ای کدام است و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟ آیا راه درست و

منطقی آن این است که این مسئله را به فرزندوم عمومی بگذاریم و با انجام یک انتخابات سراسری، مستقیماً از همه مردم نظر بخواهیم؟ یا اینکه روش صحیح و علمی این کار آن است که به متخصصان مربوط که در اینجا همان فقها هستند، مراجعه کنیم و از آنان بخواهیم شایسته‌ترین فرد برای تصدی این مقام را از میان خودشان انتخاب کنند؟ اگر در تعیین استاد نمونه ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات روش صحیحی نیست [که نیست]؛ بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند کدام فقیه از دیگران شایسته‌تر است و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسئله نمی‌تواند ملاک باشد و آنچه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می‌شود همین است که تعیین رهبری و ولی فقیه برعهده مجلس خبرگان است؛ 'خبرگانی که همگی آنان اهل فقه و فقاقت' اند و سالیان متمادی در این رشته کار کرده و عمر خویش را صرف کرده‌اند.

اما این خبرگانی که در نهایت می‌خواهند ولی فقیه را معین کنند، خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند: یکی اینکه در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته‌تر می‌دانند معرفی می‌کنند و در مرحله بعد در سطح استان چنین انتخابی

صورت بگیرد و در نهایت عده‌ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را از طریق انتخابات عمومی تعیین کنیم؛ زیرا باتوجه به اینکه معمولاً تعداد فقها و افرادی که در حدّ اجتهاد باشند، زیاد نیست و گاهی در یک شهر حتی یک نفر هم که در این حدّ باشد، یافت نمی‌شود؛ لذا درست است که عموم مردم خودشان متخصص در فقه و اجتهاد نیستند؛ اما باتوجه به اینکه تعداد این افراد در هر شهر یا هر استان بسیار اندک است، می‌توانند با کمی تحقیق و پرس‌وجو بفهمند [که] چه فرد یا افرادی شایستگی بیشتری از دیگران دارند.

نظیر اینکه بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم؛ که گرچه خودمان متخصص قلب نیستیم؛ اما می‌توانیم با مراجعه به پزشکان و متخصصان و تحقیق از راه بیمارانی که به آن‌ها مراجعه کرده‌اند، مشکل را حل کنیم.

تا اینجا معلوم شد که برای مشخص شدن و تعیین رهبر و ولی فقیه، از بین دو راهکار، یکی مراجعه مستقیم به آرای مردم و دیگری تعیین توسط خبرگان، راهکار منطقی و علمی قابل دفاع همین راهکار دوم، یعنی تشخیص و تعیین توسط خبرگان است.^۱

۱. محمد تقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۳ تا ۱۳۶.

۰۲.۰۲.۰۴. بررسی تعیین ولی فقیه از جانب

ولی فقیه و رهبر قبلی

«اما نسبت به راهکار تعیین رهبر بعدی توسط رهبر قبلی، باید بگوییم که گرچه ممکن است این راه عملاً با ضریب اطمینان نسبتاً بالا و قابل توجهی به یک انتخاب درست و مطلوب منجر شود [زیرا باتوجه به احاطه و بصیرتی که رهبر قبلی نسبت به افراد و شخصیت‌های برجسته علمی و سیاسی کشور و توانمندی‌های آنان دارد، می‌تواند با مقداری تأمل و تفحص در بین چندتن از برجسته‌ترین‌های آنان، یک نفر را که در مجموع واجد صلاحیت‌های بیشتری است شناسایی و به مردم معرفی کند]؛ اما یکی دو اشکال مهم درباره آن به نظر می‌رسد. یکی اینکه راه را برای تبلیغات سوء و مسموم دشمنان باز می‌کند که در سطح افکار عمومی داخل و خارج کشور تصویر یک حکومت استبدادی را از نظام ولایت فقیه ترسیم و ما را به دیکتاتوری متهم کنند.

اشکال دیگر این روش، آن است که ممکن است رهبر را در این مسئله به رعایت مسائل عاطفی و خویشاوندی و ملاحظه منافع فردی یا گروهی متهم کنند؛ همان‌گونه که حتی درباره شخصیتی نظیر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز چنین اتهامی از سوی برخی مسلمانان و غیرمسلمانان مطرح شد، که چون حضرت علی ع داماد او بوده است؛ لذا وی را انتخاب کرده و این همه به او اهمیت داده است؛ بنابراین به‌رغم نتایج خوب و مثبتی که تعیین رهبر بعدی توسط رهبر قبلی ممکن است

به همراه داشته باشد؛ اما به دلیل برخی ملاحظات جانبی، سزاوار است که از آن صرف نظر کنیم. نتیجه کلی این است که از میان سه راهکار: ۱. تعیین رهبر و ولی فقیه از طریق رأی مستقیم مردم و ۲. تعیین رهبر و ولی فقیه از طریق خبرگان واجد صلاحیت و ۳. تعیین رهبر و ولی فقیه توسط رهبر قبلی، راهکار بهینه و معقول و منطقی عبارت از «تعیین رهبر توسط خبرگان واجد صلاحیت» است و با دقت و تأمل در بحثی که پیرامون ارزیابی این سه روش داشتیم، تکلیف روش‌های دیگری هم که ممکن است در این رابطه مطرح شود نیز مشخص می‌گردد و نیاز به بحث مستقلی ندارد.^۱

۴. ۳. آیا تعیین ولی فقیه بر مبنای کشف است یا نصب؟

سؤال دیگر این است که «آیا اعضای مجلس خبرگان، رهبری را منصوب می‌کنند یا کسی که واجد ویژگی‌های رهبری است را تشخیص داده و به مردم معرفی می‌کنند؟» به تعبیر دیگر، «تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیله این نمایندگان بر مبنای کشف است یا نصب؟»

حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (حفظه الله تعالی) این مطلب را توضیح می‌دهند: «بر اساس تفکر اسلامی، همه انسان‌ها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن هم نه ملک اعتباری و قراردادی که بر اساس جعل و اعتبار به وجود آمده باشد؛ بلکه

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۸.

ملک حقیقی، یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست و هیچ چیز حتی یک سلول هم که متعلق به خودمان باشد و ما آن را به وجود آورده باشیم، نداریم. از طرف دیگر، عقل هر انسانی درک می‌کند که تصرف در ملک دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست و شاهدش هم این است که اگر کسی در آنچه که متعلق به ماست [مثل خانه و ماشین و کفش و لباس و ...] بدون اجازه و رضایت ما تصرف [کند] ناراحت می‌شویم و فریادمان بلند می‌شود و معتقدیم در حق ما ستم شده است. این قضاوت براساس همان قاعده عقلی است که هرکسی می‌فهمد که تصرف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است؛ بنابراین، اگر از طرفی همه عالم و از جمله همه انسان‌ها، ملک حقیقی خداوند هستند و تمام هستی و ذرات وجود آن‌ها متعلق به خداوند است و از خود چیزی ندارند و از طرف دیگر هم عقل تصدیق می‌کند که تصرف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است؛ بنابراین هیچ انسانی حق تصرف، نه در خود و نه در دیگران را، بی‌اذن و اجازه خداوند ندارد و بدیهی است که لازمه حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرف‌ها و ایجاد محدودیت‌های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است؛ بنابراین حاکم باید برای این تصرفات، از مالک حقیقی انسان‌ها که کسی غیر از خداوند

نیست، اجازه داشته باشد وگرنه تمامی تصرّفات او براساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود. براساس ادلّه‌ای که در دست داریم، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام بعد از ایشان داده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان به آنان سزاوارتر (مقدّم‌تر) است.

﴿اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَوْلَىٰ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ خدا را فرمان برید و پیامبر ﷺ و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید.

همچنین براساس ادلّه اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقی به فقیه جامع‌الشرایط داده شده و از جانب خدا و امام‌زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ برای حکومت نصب شده است و ازطرفی دیگر، دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و ازجمله به آحاد مردم و افراد یک جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد.

البته این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصی را معین نکرده‌اند؛ بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای این کار صلاحیت دارد؛ اما چون روشن است که یک حکومت با چند حاکم مستقل سازگار نیست و در صورت وجود چند حاکم مستقل، دیگر یک حکومت نخواهیم داشت، ناچار باید یک نفر از میان آنان انتخاب شود.

این انتخاب درواقع نظیر دیدن هلال ماه است که اوّل ماه را ثابت می‌کند و نظیر تعیین مرجع

تقلید است. توضیح اینکه: ما به‌عنوان مسلمان مکلفیم که ماه رمضان را روزه بگیریم؛ اما برای اینکه بدانیم ماه رمضان شده یا نه، باید رؤیت هلال کنیم و ببینیم آیا هلال شب اول ماه در آسمان دیده می‌شود؟ اگر هلال ماه رؤیت شد، آنگاه کشف می‌کنیم که ماه رمضان شده و باید روزه بگیریم. در اینجا این‌گونه نیست که ما به ماه رمضان مشروعیت بدهیم؛ یعنی ماه رمضان را ماه رمضان کنیم؛ بلکه در خارج یا هلال شب اول ماه واقعاً وجود دارد یا واقعاً وجود ندارد، اگر هلال ماه وجود داشته باشد، ماه رمضان هست و اگر نباشد ماه رمضان نیست. آنچه ما در این میان انجام می‌دهیم و به‌عهده ما گذاشته شده، تنها کشف این مسأله است که آیا هلال ماه وجود دارد یا نه؟

و یا در مسئله تقلید، ما معتقدیم هر مسلمانی که خودش متخصص در استنباط و شناسایی احکام دین نیست باید از کسی که چنین تخصصی را دارد، که همان مجتهد است، تقلید کند. در این مسئله هم وقتی کسی به‌دنبال تعیین مرجع تقلید برای خودش می‌رود، این‌طور نیست که می‌خواهد به مرجع تقلید مشروعیت بدهد و او را مجتهد کند؛ بلکه آن شخص قبل از تحقیق ما واقعاً مجتهد هست و یا واقعاً مجتهد نیست و صلاحیت برای تقلید ندارد. ما با تحقیق فقط می‌خواهیم کشف کنیم که آیا چنین صلاحیتی در او وجود دارد یا ندارد؛ بنابراین، کار ما «خلق و ایجاد» آن صلاحیت نیست؛ بلکه کشف و شناسایی آن است.

در مورد ولی فقیه هم مسئله به همین ترتیب است؛ یعنی با نصب عام از ناحیه خداوند و امام زمان عَجَلَاللهُ تَعَالَى، فقیه حق حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد و ما فقط کارمان این است که این حق حاکمیت را که واقعاً و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد، کشف و شناسایی نماییم. با این بیان معلوم می‌شود که تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیله این نمایندگان، حقیقت و ماهیتش چیزی غیر از آنچه گفتیم، یعنی کشف و شناسایی فردی که واجد صلاحیت و مشروعیت برای منصب ولایت فقیه و رهبری است، نخواهد بود. بنابراین، هم اصل مشروعیت ولی فقیه و هم تعیین او به نوعی منتسب به امام زمان عَجَلَاللهُ تَعَالَى است. ... این مسئله نظیر کشف و شناسایی مرجع تقلید است که در آن مورد هم، شخص خاصی برای تقلید معین نشده؛ بلکه یک سری ویژگی‌های عام بیان شده و هرکس دارای چنین ویژگی‌هایی باشد مرجعیت او مورد قبول و رضای خدا و امام زمان عَجَلَاللهُ تَعَالَى خواهد بود.»^۱

۴.۴. اشکال دور

۴.۴.۱. تبیین اشکال دور

درباره «مجلس خبرگان» و رابطه آن با «ولی فقیه و رهبری» مسائلی وجود دارد که از جمله آن‌ها اشکال دور است که درباره رابطه بین مجلس

۱. محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۷۱.

خبرگان و رهبر مطرح شده و گفته می‌شود: «از یک طرف مجلس خبرگان رهبر را تعیین می‌کند؛ درحالی‌که اعتبار خود این خبرگان و کار آن‌ها به رهبر باز می‌گردد و این دور است و دور باطل است.»

توضیح اینکه: کسانی که می‌خواهند برای مجلس خبرگان نامزد و درنهایت انتخاب شوند، باید صلاحیت آن‌ها توسط شورای نگهبان بررسی و تأیید شود؛ بنابراین اعضای مجلس خبرگان در واقع اعتبار خود را از شورای نگهبان کسب می‌کنند و اگر شورای نگهبان صلاحیت آن‌ها را تأیید نکند، هرچه هم تعداد آرای آنان در صندوق‌های رأی زیاد باشد موجب اعتبار و عضویت آنان در مجلس خبرگان نمی‌شود. از طرف دیگر، اعضای شورای نگهبان نیز اعتبارشان را از ناحیه رهبر کسب کرده‌اند؛ زیرا براساس قانون اساسی، انتخاب فقهای شورای نگهبان بر عهده رهبر و ولی فقیه است. پس اگر نظرات شورای نگهبان اعتبار دارد و نافذ است به دلیل آن است که منتخب رهبر هستند. با این حساب می‌توانیم بگوییم اگر اعتبار اعضای مجلس خبرگان به امضای شورای نگهبان است و اعتبار شورای نگهبان نیز به امضای رهبر است؛ بنابراین، اعتبار مجلس خبرگان درحقیقت با یک واسطه، بستگی به امضای رهبر دارد و این رهبر و ولی فقیه است که به مجلس خبرگان و کار آن اعتبار می‌بخشد: یعنی ولی فقیه اعتبار می‌بخشد به شورای نگهبان و شورای نگهبان اعتبار

می‌بخشد به مجلس خبرگان .
از این طرف نیز کار مجلس خبرگان عبارت از: انتخاب و تعیین رهبر و ولی فقیه است و با امضا و رأی مجلس خبرگان است که ولایت فقیه و رهبری اعتبار پیدا کرده و حق حاکمیت پیدا می‌کند و بدین ترتیب دور فلسفی پیش‌آید؛ یعنی تا مجلس خبرگان رأی نداده باشد، حکم و نظر ولی فقیه اعتبار ندارد و از طرف دیگر خود مجلس خبرگان را نیز مادامی که ولی فقیه به طور غیرمستقیم [با یک واسطه و از طریق شورای نگهبان] امضا نکرده باشد، نظر و رأی آن [که همان تعیین رهبری است] اعتباری ندارد و این همان رابطه دوری است که در فلسفه و منطق به اثبات رسیده که باطل و محال است .

۲.۴.۴. ریشه اشکال دور

«قبل از اینکه به پاسخ این اشکال بپردازیم، باید متذکر شویم که ریشه این اشکال در واقع مربوط به بحثی است که در مباحث فلسفه سیاست و در مورد نظام‌های دموکراسی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است. در آنجا این بحث و این اشکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرراتی که در یک نظام دموکراتیک توسط مجالس نمایندگان یا دولت وضع می‌شود بر چه اساس است؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می‌شود، این است که اعتبار آن براساس رأی مردم است؛ یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده‌اند؛ بنابراین قوانین و مقررات موضوعه توسط

آن‌ها اعتبار پیدا می‌کند. رأی مردم اعتبار می‌بخشد به قوانین و مقررات وضع شده توسط مجلس و دولت؛ اما بلافاصله این سؤال به ذهن می‌آید که به‌هنگام تأسیس یک نظام دموکراتیک و در اولین انتخاباتی که می‌خواهد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود ندارد و تازه می‌خواهیم از طریق انتخابات آن‌ها را معین کنیم؛ خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقررات دارد؛ اینکه آیا زنان هم حق رأی داشته باشند یا نه؛ حداقل سن رأی‌دهندگان چه مقدار باشد؛ حداقل رأی کسب‌شده برای انتخاب‌شدن چه مقدار باشد؛ آیا اکثریت مطلق ملاک باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به‌علاوه یک یا یک‌سوم رأی مأخوذه؛ نامزدها از نظر سن و میزان تحصیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده‌ها مسئله دیگر که باید قوانین و مقرراتی برای آن‌ها در نظر بگیریم و بسیار روشن است که هر یک از این قوانین و مقررات و تصمیمی که درباره چگونگی آن گرفته می‌شود، می‌تواند بر سرنوشت انتخابات و فرد یا حزبی که در انتخابات پیروز می‌شود و رأی می‌آورد تأثیر داشته باشد. در کشورهای غربی [یا لاقلاً در بسیاری از آن‌ها] که پیشگامان تأسیس نظام‌های دموکراتیک در یکی دو قرن اخیر شناخته می‌شوند، زنان در ابتدا حق رأی نداشتند و انتخابات بدون حضور زنان برگزار می‌شد و این احتمال، قویاً وجود دارد که اگر از ابتدا زنان حق رأی می‌داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت‌های دیگری را در

تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می‌کردیم. تا همین اواخر نیز در کشور سوئیس که دارای بیش از بیست 'کانتون' مستقل است در بسیاری از کانتون‌های آن، زنان حق رأی نداشتند. با تغییر حداقل سن لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال، در کشورهای نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت را جوانان تشکیل می‌دهند، احتمال قوی می‌رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه‌هایی که حائز اکثریت آرا می‌شوند، به کلی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اولین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می‌شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است، برای سن و جنسیت افراد شرکت‌کننده و یا درباره شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرای که برای انتخاب‌شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است؛ چه مرجعی و براساس چه پشتوانه‌ای باید تصمیم بگیرد؟ در اینجا تأکید می‌کنیم که توجه داشته باشید؛ اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سر کار می‌آید، نتوانیم پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای بدهیم، تمامی دولت‌ها و مجلس قانون‌گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می‌آیند؛ زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن‌ها مخدوش خواهد شد؛ زیرا دولت و مجلس دوم براساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس اول تشکیل می‌شود؛ دولت و مجلس سوم براساس قوانین و مقررات مصوب

دولت و مجلس دوّم تشکیل می‌شود؛ دولت و مجلس چهارم براساس قوانین و مقرّرات مصوّب دولت و مجلس سوّم تشکیل می‌شود و به همین صورت ادامه پیدا می‌کند و بدیهی است که اگر اشکال مذکور دربارهٔ دولت و مجلس اوّل حل نشود و اعتبار آن‌ها تثبیت نگردد، اعتبار تمامی دولت‌ها و مجالس قانون‌گذاری بعدی تا آخر، زیر سؤال خواهد رفت.^۱

۳.۴.۴. جواب دانشمندان علوم سیاسی

عربی به این اشکال و باطل بودن آن

«برای حلّ این اشکال، برخی از نظریه‌پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته‌اند ما بالاخره چاره‌ای نداریم که انتخابات اوّل را بر مبنای یک‌سری قوانین و مقرّرات برگزار کنیم. به‌عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را براساس این قوانین و مقرّرات برگزار می‌کنیم:

الف. حداقل سنّ رأی‌دهندگان ۱۶ سال است؛
ب. زنان حقّ انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن ندارند؛

ج. دربارهٔ نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست؛

د. حداقل آرای لازم برای انتخاب‌شدن، یک‌سوم کلّ آرای مأخوذه است؛

هـ. حداقل سنّ انتخاب‌شوندگان ۲۰ سال است.

پس از آنکه انتخابات را براساس این قوانین و

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

مقررات برگزار کردیم و اولین دولت و مجلس را تشکیل دادیم، آنگاه این اولین دولت و مجلس تصویب می‌کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقررات معتبر است و بدین صورت این اولین انتخابات، وجهه و پشتوانه قانونی و معتبر پیدا می‌کند؛ البته برای انتخابات بعد باید این اولین دولت و مجلس تصمیم‌گیری کند که ممکن است همین قوانین و مقررات را ابقاء کند و ممکن هم هست برخی یا همه آن‌ها را تغییر دهد؛ ولی بالاخره به طریقی که بیان شد، مشکل اولین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می‌شود.

بسیار روشن است که این پاسخ، پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا سؤال ما درباره همین اولین دولت و مجلس است که می‌خواهد به دولت‌ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوب آن‌ها اعتبار بدهد؛ درحالی‌که خودش براساس انتخاباتی بر سر کار آمده که آن انتخابات براساس یک سری قوانین و مقرراتی برگزار شده که آن قوانین و مقررات، دیگر مصوب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست و اینکه همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که براساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد، چیزی نیست جز همان رابطه دوری که در ابتدا اشاره کردیم.

به هر حال این اشکالی است که بر تمامی نظام‌های مبتنی بر دموکراسی وارد می‌شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع‌کننده‌ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریباً تمامی نظریه پردازان فلسفه

سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی، به خصوص در دوران معاصر، این اشکال را پذیرفته‌اند؛ ولی می‌گویند چاره‌ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم، گریزی از این مسأله نیست و هیچ راه حلّ عملی برای این مشکل وجود ندارد.^۱

۴.۴.۴. مبرّابودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال دور

«در مورد اشکال دوری هم که دربارهٔ رابطهٔ مجلس خبرگان با رهبری و ولیّ فقیه مطرح می‌شود، یک پاسخ می‌تواند این باشد که: «همان‌گونه که این مشکل در تمامی نظام‌های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد؛ ولی مع‌هذا موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام‌هایی از نوع دیگر باشند، وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم؛ وگرنه باید تمامی حکومت‌ها و نظام‌های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم.

اما واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام‌های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه، اساساً از چنین اشکالی مبرّاست و در اینجا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولیّ فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال و نه از ناحیهٔ مردم، کسب می‌کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص ۱۴۰.

همان طور که قبلاً اشاره کرده‌ایم، اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد؛ بلکه براساس مالکیت حقیقی خدای متعال نسبت به همه هستی، خداوند می‌تواند هرگونه تصرف تکوینی و تشریحی که بخواهد درباره هستی و تمامی موجودات اعمال کند؛ یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آنچه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می‌افتد به این صورت است: خدای متعال اعتبار می‌بخشد به ولی فقیه و دستورات او اعتبار می‌بخشد به مجلس و دولت.

مغالطه‌ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد در آنجاست که می‌گوید: 'ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می‌کند'؛ درحالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید توسط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است و پاسخ آن هم همان طور که گفتیم این است که 'اعتبار ولی فقیه از ناحیه خبرگان نیست؛ بلکه به نصب از جانب امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف و خدای متعال است' و خبرگان درحقیقت رهبر را نصب نمی‌کنند؛ بلکه طبق آنچه که قبلاً توضیح دادیم، نقش آنان 'کشف' رهبر منصوب به نصب عام از جانب امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ نظیر اینکه وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم به سراغ افراد خبره و متخصصان می‌رویم و از آن‌ها سؤال می‌کنیم، نمی‌خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا

اعلمیّت نصب کنند. آن فرد در خارج و درواقع یا مجتهد هست یا نیست یا اعلم هست یا نیست؛ اگر واقعاً مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی‌شود از اجتهاد یا اعلمیّت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی‌شود اجتهاد و اعلمیّت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصص فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم [که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد] کیست. در اینجا هم خبرگان رهبری، ولیّ فقیه را به رهبری نصب نمی‌کنند؛ بلکه فقط شهادت می‌دهند آن مجتهدی که به حکم امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحْمَانِ حقّ ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است.^۱

«جواب دیگری هم که می‌توانیم بدهیم (جواب سوّم) این است که به‌طور مثال، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ اوّلین شورای نگهبان را تعیین فرمودند و آن شورای نگهبان صلاحیّت کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری را تأیید کردند و آنان انتخاب شدند؛ اما این مجلس خبرگان، کارش تعیین رهبر بعدی است و بنابراین دوری در کار نیست.^۲

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۳.
 ۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس، ۱۲ شهریور ۷۷: «این شبهه دوری هم که گفته‌اند، حرف غلطی است؛ به‌خاطر اینکه این شورای نگهبان را رهبری فعلی که معین نکرده؛ رهبری قبل معین کرده‌اند. این خبرگانی هم که می‌آیند، نمی‌خواهند که رهبری فعلی را انتخاب کنند؛ رهبری بعد را انتخاب خواهند کرد. این چه دوری است؟ اگر این رهبری فوت کند یا به هر دلیل دیگری کنار برود، آن وقت رهبری بعد را آن‌ها انتخاب خواهند کرد و الا رهبر فعلی را که نمی‌خواهند انتخاب کنند؛ بنابراین هیچ دوری نیست.»

بله، اگر این گونه بود که امام خمینی رحمته الله علیه با یک واسطه [شورای نگهبان] مجلس خبرگان رهبری را تأیید کرده بودند و در عین حال همین مجلس خبرگان، امام را به رهبری تعیین کرده بود، این کار، دور بود. این نظیر آن است که ما ابتدا شمع روشنی داشته باشیم و با این شمع، کبریتی را روشن کنیم و با آن کبریت شمع دیگری را روشن کنیم که اینجا دور نیست. بله اگر این طور باشد که روشنی شمع الف از کبریت گرفته شده در همان حال روشنی کبریت نیز از شمع الف حاصل شده باشد در این صورت دور می شود و هیچ یک از شمع و کبریت روشن نخواهند شد.

ممکن است کسی بگوید در همان مجلس خبرگان اول این طور است که گرچه آغاز و شروع رهبری امام خمینی رحمته الله علیه ربطی به مجلس خبرگان ندارد؛ اما ادامه رهبری ایشان، بستگی به تشخیص و تأیید و شهادت همین مجلس خبرگان دارد؛ بنابراین، اشکال دور نسبت به ابتدای رهبری ایشان وارد نیست؛ اما درباره ادامه رهبری امام خمینی رحمته الله علیه اشکال دور پیش می آید؛ زیرا ادامه رهبری ایشان به تأیید مجلس خبرگان است؛ در حالی که این مجلس خبرگان خود، اعتبارش را از امام خمینی رحمته الله علیه گرفته است و این دور است.

پاسخ این اشکال هم این است که این مسئله نظیر این است که ابتدا شمع الف روشن باشد (روشنی اول) و کبریتی را با آن روشن کنیم و بعد شمع الف خاموش شود و با همین کبریتی که از

شمع الف روشن شده بود دوباره آن شمع را روشن کنیم (روشنی دوّم) که در اینجا دوری پیش نخواهد آمد؛ زیرا آنچه که روشنی کبریت به آن وابسته بود؛ روشنی اوّل شمع بود و آنچه به روشنی کبریت وابسته است، ادامه روشنی شمع الف و روشنی دوّم آن است و این دور نیست.

در بحث ما هم این‌طور است که امام خمینی رحمته الله علیه شورای نگهبان را تعیین کردند و آن شورا صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان را امضا کرده؛ ولی آنچه که مجلس خبرگان پس از انتخاب و تشکیل، امضاء می‌کند، ادامه رهبری امام خمینی رحمته الله علیه است و به دوران قبل از این (روشنی اوّل شمع الف) کاری ندارد و اعتبار آن دوران به تأیید مجلس خبرگان اوّل نیست؛ بلکه به واسطه نصب عام از ناحیه امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم است و با این حساب دوری در کاری نیست.

خلاصه اینکه اشکال دور در واقع مربوط به نظام‌های مبتنی بر دموکراسی و تفکر مردم‌سالاری است و این اشکال را از آنجا گرفته و خواسته‌اند بر نظریه ولایت فقیه نیز وارد کنند؛ اما حقیقت این است که این اشکال بر نظام‌های دموکراتیک وارد است و هیچ پاسخ مقبول و معقولی ندارند و مفرّی از آن وجود ندارد؛ ولی در مورد نظام مبتنی بر ولایت فقیه، با تحقیقی که کردیم، معلوم شد این اشکال مندرفع است و به هیچ وجه وارد نیست.^۱

۱. محمدتقی مصباح یزدی، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.